



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی

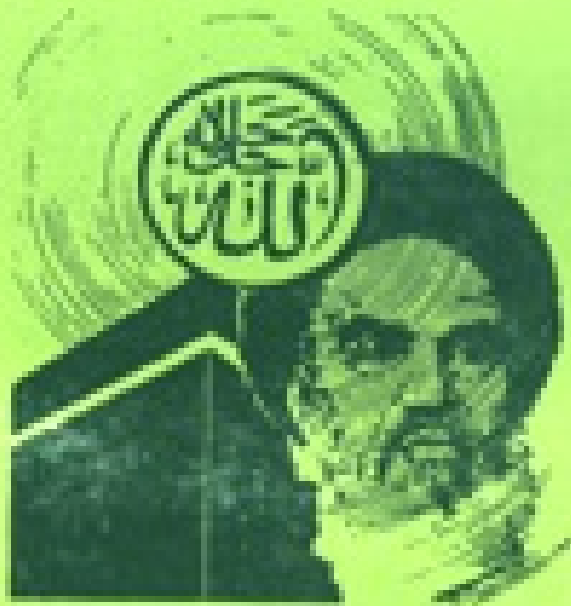
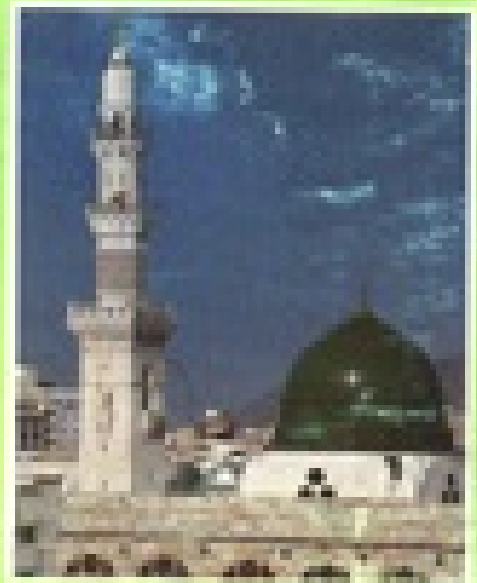


عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

میقات

فصلنامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، تاریخی
سال اول، شماره دوم، زمستان ۱۳۷۶



۲

• سبب حج ابراهیم
• کعبه ال در حج
• حریم منطقه آزاد
• در زادگاه نور
• مسکن حج فغانستان
• تاریخات الاحزان در تاریخ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

میقات حج

نویسنده:

نادر سلیمانی بزچلوئی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	میقات حج-جلد ۲
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۸	سرمقاله
۹	حج در کلام پیشوای راحل
۱۳	حج از دیدگاه رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیه‌الله خامنه‌ای (حفظه‌الله)
۱۵	اسرار حج در روایات
۲۸	مبانی حج ابراهیمی از دیدگاه امام خمینی «ره»
۴۰	تعیین سمت قبله مدینه توسط پیامبر اسلام- صلی‌الله علیه و آله و سلم
۴۹	منی
۵۹	اتمام الحُجَّج فی تفسیر مدلول «لا جدال فی الحج»
۸۴	حرم منطقه آزاد و قلب جهان اسلام
۱۱۳	بیت‌الاحزان یک حقیقت فراموش ناشدنی
۱۲۸	در زادگاه نور
۱۳۹	مناسک حج عاشقان
۱۵۰	حج در نگاه مولانا
۱۶۲	حج اکبر، کدام است؟
۱۷۹	والیان مکه (از صدر اسلام تاکنون)
۱۹۷	نام‌های شهر مکه
۲۱۲	روش ابن حزم در نگارش کتاب «حجة‌الوداع»
۲۲۳	موسم حج و تلاقی افکار
۲۳۷	حج در امتداد زمان

۲۴۵ درباره مرکز

میقات حج- جلد ۲

مشخصات کتاب

سرشناسه : سلیمانی، نادر، - ۱۳۳۹
 عنوان و نام پدید آور : میقات حج / نویسنده نادر سلیمانی بزچلوئی
 مشخصات نشر : تهران: نادر سلیمانی بزچلوئی، ۱۳۸۰.
 مشخصات ظاهری : ص ۱۸۴
 شابک : ۹۶۴-۳۳۰-۶۲۷-۵۴۵۰۰ ریال
 یادداشت : عنوان دیگر: میقات حج (خاطرات حج).
 یادداشت : عنوان روی جلد: خاطرات حج.
 عنوان روی جلد : خاطرات حج.
 عنوان دیگر : میقات حج (خاطرات حج).
 عنوان دیگر : خاطرات حج
 موضوع : حج -- خاطرات
 موضوع : سلیمانی، نادر، ۱۳۳۹ - -- خاطرات
 رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/س۸۵ ۹م ۱۳۸۰
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷
 شماره کتابشناسی ملی : م ۸۰-۲۵۲۴
 ص: ۱

اشاره

شماره اول «میقات حج» با برخی کاستیها که لازمه گامهای آغازین هر تلاش و حرکتی است، نشر یافت. در فرصت کوتاهی که از نشر شماره اول می گذرد، با استقبال خوانندگان، دیدگاهها و توجه شایان تقدیر عالمان، محققان و اندیشمندان روبرو بودیم.

بزرگوارانی با اشاره به جای خالی آن در میان نشریات بر لزوم نشر آن تأکید داشتند. نکته نگران و فاضلانی نیز، انتقادات و پیشنهادهایی ارائه کردند که همه را به دیده می نهمیم و از رهنمودها و نقطه نظرهای آنان، در جهت هرچه پربارتر شدن و بهتر عرضه گشتن «میقات» بهره خواهیم گرفت.

عالمان، استادان، نویسندگان و نیکدلانی که در گذشته به زیارت خانه خدا و دیدار دوست نائل شده‌اند نیز، با مقاله‌ها، نگاشته‌ها و خاطره‌ها دعوت «میقات» را لیبیک گفتند که ضمن سپاس از عطف توجه این عزیزان، استمرار همگامی و همراهی آنان را آرزو مندیم.

در گستره روزافزون نشر مجلات، گویا جهت گیری تخصصی شدن آنها، از جهات «گونه گونی» قابل توجه است با تخصصی شدن مجلات، از یکسوی پرباری، استواری و گستردگی موضوعی خود را بدرستی درخواهند یافت و از سوی دیگر خواننده نیز به مقصودش سهل تر دست خواهد یازید و مثلاً برای دست یافتن به یک مقاله مطلوب، ملزم به دریافت نشریاتی نخواهد شد.

با توجه به نکات یاد شده، «میقات» با حضور فروتنانه‌اش در خانواده مطبوعات - چنانکه پیشتر گفتیم - تنها به مسائل حج با تفصیلی که در سرمقاله شماره پیشین آورده‌ایم خواهد پرداخت.

در ابعاد مختلف حج، و در چگونگی تاریخی، اجتماعی، سیاسی و جغرافیائی مکه و مدینه، بی‌گمان موضوعات خرد و کلان بسیاری است که زمینه تحقیق و بررسی دارد، شناسایی و معرفی و پیشنهاد این موضوعات برای «میقات» مغتنم است.

از ابعاد فقهی حج نیز، روحانیان، راهنمایان و مدیران کاروانهای حج، بی‌گمان

سرمقاله

ص: ۲

گره‌ها و مشکلاتی داشته و دارند که یادآوری اینگونه مسائل برای بررسی و ارزیابی و به تحلیل گذاشتن آنها در «میقات» سودمند تواند بود.

امیدواریم «میقات» با گام کوتاهی که در مسیر و هدفی بلند و فخیم برگرفته است با یاری بیداردلان، و همت بلنداندیشان، کامیاب گردد.

و توفیق از خداست.

مدیر مسئول

حج در کلام پیشوای راحل

حضرت آیه‌الله العظمی امام خمینی - قده -

گردش به دور خانه خدا نشان دهنده این است که به غیر از خدا، گرد دیگری نگردید و رجم عقبات، رجم شیاطین انس و جن است. شما با رجم، با خدای خود عهد کنید تا شیاطین انس و ابرقدرت‌ها را از کشورهای اسلامی عزیز برانید.

ص: ۳

امروز جهان اسلام به دست آمریکا گرفتار است. شما برای مسلمانان قاره‌های مختلف جهان پیامی از خداوند ببرید، پیامی که به غیر از خدا بردگی و بندگی هیچ کس را نداشته باشد. (۱)

*** در لیبک، لیبک، «نه» بر همه بت‌ها گویند و فریاد «لا» بر همه طاغوت‌ها و طاغوت‌چها کشید و در طواف حرم خدا که نشانه عشق به حق است، دل را از دیگران تهی کنید و جان را از خوف غیر حق پاک سازید و به موازات عشق به حق، از بت‌های بزرگ و کوچک و طاغوت‌ها و وابستگان‌شان برائت جویند که خدای تعالی و دوستان او از آنان برائت جستند و همه آزادگان جهان از آنان برئ هستند.

و در لمس «حجرالاسود» بیعت با خدا بندید، که با دشمنان او و رسولانش و صالحان و آزادگان دشمن باشید و به اطاعت و بندگی آنان- هر که باشد و هر جا باشد- سر ننهید و خوف و زبونی را از دل بزدا کنید که دشمنان خدا و در رأس آنان شیطان بزرگ زبوند، هر چند در ابزار آدمکشی و سرکوبی و جنایتشان برتری داشته باشند.

و در سعی بین صفا و مروه، با صدق و صفا سعی در یافتن محبوب کنید که با یافتن او همه بافت‌های دنیوی گسسته شود و همه شک‌ها و تردیدها فرو ریزد و همه خوف و رجاهای حیوانی زایل شود و همه دل‌بستگی‌های مادی گسسته شود و آزادگی‌ها شکفته گردد و قید و بند شیطان و طاغوت که بندگان خدا را به اسارت و اطاعت کشند، درهم ریزد.

و با حال شعور و عرفان به مشعرالحرام و عرفان روید و در هر موقف به اطمینان قلب بر وعده‌های حق و حکومت مستضعفان بیفزایید و با سکوت و سکون، تفکر در آیات حق کنید و به فکر نجات محرومان و مستضعفان از چنگال استکبار جهانی باشید و راه‌های نجات را از حق، در آن مواقف کریمه طلب کنید.

۱- از پیام امام خمینی به زائران بیت‌الله الحرام- تاریخ ۷/۷/۵۸- صحیفه نور، ج ۹، ص ۲۲۶.

ص: ۴

پس به منی روید و آرزوهای حقانی را در آن جا دریابید که آن «قربانی نمودن محبوبترین چیز خویش، در راه محبوب مطلق» است. و بدانید تا از این محبوب‌ها که بالاترینش حب نفس است و حب دنیا تابع آن است، نگذرید به محبوب مطلق نرسید و در این حال است که شیطان را رجم کنید و شیطان از شما بگریزد. و رجم شیطان را در موارد مختلف با دستورهای الهی تکرار کنید که شیطان و شیطان‌زادگان همه گریزان شوند. (۱)

۱- از پیام امام خمینی به زائران بیت‌الله الحرام- تاریخ ۱۶/۵/۶۵- صحیفه نور ج ۲۰ ص ۱۸.

حج از دیدگاه رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیه‌الله خامنه‌ای (حفظه‌الله)

خدا را سپاس که حج را همچون ذخیره‌ای تمام نشدنی و چشمه‌ای همیشه جوشان و چون جویباری زلال و مستمر برای امت خالده قرار داد که در هر حال آن که بشناسد و قدر داند، توان استفاده از آن را خواهد داشت و آن را داروی این بیماریهای مهلک خواهد ساخت. و خدا را سپاس که بر ملت شایسته ایران رحمت آورد و شوق کعبه مقصود را پس از سرزنش خارهای مغلان بیابان طلب، به جام وصلی که شیرینی عزت و کامیابی هر دو را داشت، برآورده ساخت. حقی را که سالی چند به ناروا از آنان بازداشته شده بود، کریمانه به آنان برگرداند، و جای خالی ملتی را که حج ابراهیمی و محمدی-صلی‌الله‌علیه‌وآلهما را جایگزین حج بوجهلی کرده بود، به نیکو وجهی پرکرد، دل تفتیده مشتاقان مهجور و

ص: ۷

مصدود و محصور را با جرعه وصال، آرامش بخشید و جان مبتهج از انوار معرفت و لبریز از شوق زیارت را لبیک اجابت گفت، بندگان مخلص را به لطفی ویژه نواخت و وعده نصرت مؤمنان را انجام کرد و خانه خود را جایگاه طائفین و عاکفین قرار داد. پروردگارا! به این حاجیان مشتاق و سراز پا نشناخته و پس از انتظاری جانگزا به خلوت دوست باریافته و به همه برادران و خواهرانی که از اقطار عالم به بارگاه عام رحمت و غفران شتافته‌اند، نظری به لطف و رأفت بیفکن و دلهاشان را از انوار معرفت و بصیرت روشن فرما، و هدایت و کمک خود را شامل حال آنان کن و آنان را به عزمی راسخ بر اصلاح حال امت مسلح ساز و بر دشمنانشان پیروز فرما، آمین رب العالمین.

پروردگارا! بر ارواح شهدایی که در چهار سال پیش از این، در حریم امن الهی هدف خصومت و کین قرار گرفته و زن و مرد و پیر و جوان، مظلومانه در عتبه خانه دوست به خون غلتیدند و کسان و عزیزان چشم انتظار خود را با جنازه‌های خونین خود از انتظار به درآوردند، رحمت و فضل خود را نازل فرما و ثواب حج تمام را به آنان که در حسرت آن به ملکوت پرواز کردند عطا کن. ... پروردگارا! برترین صلوات و سلام و تحیت خود را بر منجی بشریت در همه اعصار و قرون و برترین پیامبر و برگزیده‌ات حضرت محمد بن عبدالله - صلی الله علیه و آله و سلم - نازل فرما که راه راست را به بشر نشان داد و وحی تو را بر آنان فروخواند و کلیدهای سعادت دنیا و آخرت را در دسترس آنان نهاد و در حیات با برکتش سرمشق قرنهای طولانی انسانیت را گنجانید. درود و سلام و تحیت تو بر او و اهل بیت طیب و معصومش بویژه حضرت بقیه‌الله الاعظم مهدی منتظر و حجت خدا بر زمین - عجل الله فرجه و ارواحناه فداه -.

اینک شما برادران و خواهران که از نقاط مختلف جهان در محشر عظیم حج گرد آمده و در هجرت از «من» قومی و نژادی و فرقه‌ای، به

ص: ۸

«ما» ی اسلامی و قرآنی پیوسته‌اید مناسب است مسائلی را مدنظر داشته، در باره آن با دیگر مسلمین تبادل اندیشه کنید و پس از سفر حج، آن را سر رشته تأمل و فکر و عمل سازید. (۱)

اسرار حج در روایات

عبدالله جوادی آملی

۱- از پیام رهبر معظم انقلاب اسلامی به زوار بیت‌الله الحرام ۲۶ خرداد سال ۷۰هـ - ش. سوم ذی‌الحجه ۱۴۱۱هـ - ق.

ص: ۹

بحث، در تبیین گوشه‌هایی از اسرار حج است. تا زائران بیت الله با آگاهی به این اسرار، این سیر را پشت سر بگذارند. گرچه برای هر کدام از این مناسک، سرّی است و برای مجموع حج و عمره هم سرّی است. ولی بطور گذرا به گوشه‌هایی از اسرار این سفر الهی اشاره می‌شود.

اسرار عبادات

زائران بیت الله هر عبادتی را که انجام می‌دهند، راز و رمز بسیاری از آنها برایشان روشن است. نماز کارهایی دارد. روزه دستوراتی دارد، زکات و جهاد دستوراتی دارد و ... که پی بردن به منافع و فواید این دستورات، دشوار نیست.

نماز ذکرهایی دارد که معنایش روشن است. رکوع و سجودی دارد که تعظیم را تفهیم می‌کند، و تشهّدی دارد که اعتراف را به همراه دارد و ...

روزه گرفتن پرهیز از مشتتهیات است.

همدلی و همدردی و هماهنگی با مستمندان است. یادآوری مسأله فشار گرسنگی و تشنگی بعد از مرگ است.

روزه گرفتن هم منافع فراوانی دارد که منافع دنیایی (طبی) آن مشخص و منافع روحی و معنوی اش معین است.

زکات که انفاق، تعدیل ثروت و رسیدگی به حال مستمندان و ضعیفان است. آنهم منفعت و مصلحتش مشخص است.

جهاد و مرزداری و دفاع مقدس علیه تهاجم بیگانگان، منافع فراوانی دارد که پی بردن به آنها دشوار نیست.

لیکن حج، یک سلسله از دستورات و مراسم و مناسکی دارد که پی بردن به راز و رمزش بسیار سخت است. معنای بیتوته کردن در

مشعر، سرتراشیدن، بین صفا و مروه هفت بار گشتن و در بخشی از این مسافت هرّوله کردن و ... راز و رمز اینها پیچیده است؛ لذا

جریان تعبد در حج بیش از سایر دستورات دینی است.

مرحوم فیض از وجود مبارک رسول خدا- صلی الله علیه و آله- نقل کرد که حضرتش در موقع لبیک گفتن به خدا عرض کرد:

«لَبَّيْكَ بِحَجِّهِ حَقًّا، تَعْبِدًا وَرِقًّا». «خدایا من با رقیّت و عبودیت محض، لبیک می‌گویم و مناسک حج را انجام می‌دهم». چون سرّ

بسیاری از

ص: ۱۰

مناسک، به عقل عادی قابل تبیین نیست.

چون روح تعبد در حج بیشتر است. لذا در هنگام لبیک، عرض کرد: «تَعْبُدًا وَرَقًا». نظیر ذکری که در سجده تلاوت گفته می‌شود

(۱)

عبودیت صرف

پس حج یک سلسله دستوراتی دارد که با بندگی محض و رقیّت صرف و عبودیت تامّه هم‌آهنگ‌تر است؛ برای اینکه آن اسرار و آن منافع مرموز را تبیین کنند، به صورتهای منافع و فواید در روایات، گوشه‌هایی از آن را بیان کرده‌اند. و گاهی هم به صورت داستان در سخنان اهل معرفت و اهل دل دیده می‌شود که از یک سوی به عنوان بیان اسرار و از سوی دیگر به عنوان داستان می‌خواهند بخشهای اساسی حج را خوب تفهیم و تبیین کنند.

یکی از مناسک حج، مسأله لبیک گفتن است که احرام، با این تلبیه بسته می‌شود. بعد از احرام، مستحب است انسان این لبیک‌ها را ادامه دهد تا آن محدوده‌هایی که خانه‌های مکه پیدا شود. این «لبیک» که انسان در هر فراز و نشیبی و در هر اوج و حسیضی آن را زمزمه می‌کند برای آن است که در هر لحظه و آنی، آن عهد را تجدید کند.

از وجود مبارک پیغمبر - صلی الله علیه و آله - نقل شده است که: «اگر در امتهای گذشته رهبانیتی راه یافت، رهبانیت امت من جهاد در راه خداست و تکبیر در هر بلندی و مانند آن».

«تکبیر بر هر بلندی» ناظر به همین تلبیه (لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ) است که زائران بیت خدا، به هر جای بلندی که می‌رسند می‌گویند. این به صورت یک رهبانیت است. راهب کسی است که از خدا بهراسد و ذات اقدس اله ما را به رهبانیت ممدوح و پسندیده فراخواند، فرمود:

«آيَا فَارِهِبُونَ» (۲).

از جهنم ترسیدن هنر نیست. از ذات اقدس اله هراسناک بودن هنر است، که آن خوف عقلی و حریم گرفتن است. از این جهت است می‌گویند: آن شخص محترم است؛ یعنی باید در حضور او حریم گرفت و نباید به او نزدیک شد که مبادا ادب ترک شود. درباره ذات اقدس الهی باید حریم بگیریم، چون در همه حالات خدا با ما است. «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ» (۳)، منظور از این حریم گرفتن و نگهداری حرمت

۱- مقصود از سجده تلاوت سجده‌هایی است که با شنیدن آیات ویژه بر شنوندگان واجب می‌شود و ذکر آن عبارت است از: «لا اله الا الله حَقًّا حَقًّا لا اله الا الله ايماناً و تصديقاً لا اله الا الله عبودية و رقاً سَجَدْتُ لَكَ يَا رَبَّ تَعْبُدًا وَرَقًا لا مستنكفاً و لا مستكبراً بل انا عبدٌ ذليلٌ ضعيفٌ خائفٌ مستجير».

۲- بقره: ۴۰.

۳- حدید: ۴.

ص: ۱۱

فاصله زمانی یا مکانی نیست؛ زیرا هر جا که باشیم او با ما است. درباره استاد می‌شود گفت که به فلان استاد احترام کنید؛ یعنی حریم بگیرید. وقتی استاد جایی نشسته است، شما مقداری پایین‌تر بنشینید. کنار استاد یا بالاتر از او ننشینید.

این را می‌گویند احترام کردن؛ یعنی حریم گرفتن. لیکن اینگونه احترام کردن در باره ذات اقدس اله فرض ندارد که ما بگوییم: به خدا احترام کنید؛ یعنی حریم بگیرید؛ یعنی جای معین و یا در زمان معین ننشینید و ... چون خداوند با همه، در همه شرایط، بدون امتزاج، حضور و ظهور دارد.

بنابراین، احترام خدا، احترام و حریم‌گیری اعتقادی است؛ یعنی انسان باید در پیشگاه حق آنقدر کرنش کند که غیر او را نبیند، به غیر او تکیه نکند و به غیر او دل نبندد و بگوید: «لیبک»؛ یعنی من به حضور تو آمده‌ام. «آیای فارهون» یعنی این. و حجتی هم که به عنوان رهبانیت محمود و ممدوح تشریح شده، همین است، انسان در بسیاری از مناسک و مراسم می‌گوید: «لیبک». اصل بستن حج و عمره بصورت احرام، با لیبک شروع و بعد هم تکرار می‌شود.

اینجاست که وجود مبارک پیغمبر - صلی الله علیه و آله - (طبق این نقل) فرمودند: «لِيبِكْ بِحَجِّهِ حَقًّا تَعْبُدًا وَ رِقًّا». البته کسانی که مکه مشرف می‌شوند، حج یا عمره انجام می‌دهند و لیبک می‌گویند، چند گروه‌اند. چون ایمان درجاتی دارد، مؤمنان نیز دارای درجاتی هستند، تلبیه هم مراتبی دارد.

همه می‌گویند: لیبک، اما بعضی سؤال انبیا، دعوت و اعلان انبیا را لیبک می‌گویند. بعضی دیگر دعوت الله را. بعضی‌ها می‌گویند: «لِيبِكْ دَاعِيَ اللهِ، لِيبِكْ دَاعِيَ اللهِ»، یعنی ای کسی که ما را به الله دعوت کرده‌ای، ما لیبک می‌گوییم؛ یعنی اجابت کرده‌ایم. و آمده‌ایم. اینها متوسلین از مؤمنان و زائران بیت خدایند. اینها کسانی هستند که دعوت ابراهیم خلیل را اجابت می‌کنند. ابراهیم خلیل هم مردم را به زیارت بیت الله دعوت کرده است نه به غیر آن. فرمود:

«وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تَوَكُّرَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ» (۱).

«اذان»، همان اعلان کردن و اعلان عمومی دادن است به صورت علن و آشکار.

ص: ۱۲

عده‌ای سخنان ابراهیم خلیل را می‌شنوند و به همان ندا جواب می‌گویند که: «لَبَّيْكَ دَاعِيَ اللَّهِ، لَبَّيْكَ دَاعِيَ اللَّهِ». از این فراتر، کسانی هستند که دعوت «اللَّهُ» را می‌شنوند و به آن پاسخ می‌گویند.

ذات اقدس اله در قرآن کریم این چنین فرمود: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» (۱). «از طرف خدا بر بندگان مستطیع، حج واجب است».

مستطیع، نه یعنی کسی که مالک و مالدار باشد. مستطیع؛ یعنی کسی که بتواند این سفر را به صورت عادی طی کند و بعد هم مشکلی نداشته باشد؛ خواه به عنوان خدمات باشد، خواه به عنوان مهمانی، خواه کسی او را اجیر کرده و یا نایب شده باشد، در همه این موارد می‌شود «مستطیع»، منتهی در مسأله اجاره و نیابت، استطاعت از آن منوب عنه است، در موارد دیگر مال خودش.

انسان مستطیع باید دعوت خدا را لبیک بگوید. چون خدا فرمود: «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ...». این زائر بیت‌الله که جزء اوحدی از مردان با ایمان است، به خدا پاسخ مثبت می‌دهد. می‌گوید:

«لَبَّيْكَ، ذَا الْمَعَارِجِ لَبَّيْكَ، دَاعِيَا أَلِي دَارِ السَّلَامِ لَبَّيْكَ، مَرْهُوبًا، مَرْعُوبًا أَلَيْكَ لَبَّيْكَ، لَا- مَعْبُودَ سِوَاكَ لَبَّيْكَ»، این تلبیه‌ها نشان می‌دهد، که زائر بیت‌الله جواب خدا را می‌دهد نه جواب خلیل خدا را. گرچه جواب خلیل خدا هم جواب خداست. و نیز گرچه جواب خدا بدون جواب خلیل خدا نیست. اما این شهود عارف است و زائر بیت‌الله است که فرق می‌کند. تلبیه‌ها هم یکسان نیست. گرچه ممکن است کسی بگوید: «لَبَّيْكَ ذَا الْمَعَارِجِ لَبَّيْكَ»، ولی در حقیقت به: «أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ» لبیک می‌گوید: به دعوت خلیل لبیک می‌گوید نه به دعوت جلیل. چون هر اندازه که انسان در آن مرحله اول پاسخ داد، به همان اندازه در مقام ظاهر هم لبیک می‌گوید. و چون دو بار لبیک گفته‌ایم. و این لبیک‌ها هم در طول هم است و همواره هر دوی این‌ها محفوظ است. یک قضیه تاریخی نیست که گذشته باشد. یکی همان است که در سوره اعراف آمده:

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ، أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ» (۲).

ذات اقدس اله به رسولش فرمود: «به یاد این صحنه میثاق‌گیری باش». گرچه خطاب به پیغمبر است ولی در حقیقت

۱- آل عمران: ۹۷.

۲- اعراف: ۱۷۲.

ص: ۱۳

همه انسانها مخاطبند. خدا می‌فرماید: به یاد این صحنه باشید که ما از شما تعهد گرفتیم، حقیقت خودتان را به شما نشان دادیم. شما ربوبیت ما را فهمیدید، عبودیت خود را مشاهده کردید و گفتید: «بلی». در جواب خدا که فرمود:

«آیا من رب شما نیستم؟» گفتید: «آری رب ما هستی».

صحنه دیگر، وقتی است که ابراهیم خلیل - سلام الله علیه - از طرف ذات اقدس اله مأمور شد تا اعلان حج کند، که: «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ...». به مردم دستور داد که حج بیایید. حضرت خلیل طبق این نقل، بالای کوه ابی قُبَیس رفته، و دستور اله را اعلان کردند که: «از هر راهی که هست، به زیارت بیت خدا مشرف شوید». مرد و زن جهان بشریت که در اصلااب و ارحام پدران و مادرانشان بودند، همه گفتند: «لیبک».

این صحنه لیبک گویی به دعوت خلیل، مشابه صحنه لیبک گویی دعوت خداست در جریان عالم ذریه.

همانطوری که آن صحنه الآن هم هست، صحنه تلبیه دعوت خلیل نیز الآن هست. یک قضیه تاریخی نبود. چون سخن از ذرات ریز نیست. سخن از صُلب و رَحِم نیست. سخن از فطرت است و روح. چه در مسأله عالم ذریه‌ای که: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكُمْ مَطْرَحَ كَرْدٍ وَ چِه در آنچه که در آیه «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ». در حقیقت ارواح بشر و فطرت‌های آنان پاسخ مثبت داده است، هم به دعوت خدا و هم به دعوت خلیل خدا. آنها که در دعوت خلیل خدا، خلیل را دیدند، هنگام لیبک هم می‌گویند: «لیبک داعی الله، لیبک داعی الله».

آنها که هنگام تلبیه اعلان حضرت خلیل، صاحب اصلی؛ یعنی ذات اقدس اله را مشاهده کردند، آنها هنگام تلبیه می‌گویند:

«لَيْبِكَ ذَا الْمَعَارِجِ لَيْبِكَ، دَاعِيَا إِلَى دَارِ السَّلَامِ لَيْبِكَ، مَرْهُوبًا مَرْعُوبًا إِلَيْكَ لَيْبِكَ، لَيْبِكَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ لَيْبِكَ، لَيْبِكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَيْبِكَ» و مانند آن. که به خود خدا پاسخ می‌دهند.

این دو نوع پاسخ دادن، دو نوع عبادت کردن و دو نوع آگاهی داشتن، در بسیاری از مسائل دینی مطرح است؛ مثلاً افراد عادی کلمات قرآن را که تلاوت می‌کنند، برای آنها مطرح نیست که این سخنان را از کجا دارند می‌شنوند.

مؤمنانی که اهل معنا و اهل دلند،

ص: ۱۴

بگونه‌ای قرآن را قرائت می‌کنند که گویا دارند از وجود مبارک پیغمبر - صلی الله علیه و آله - این کلمات را تلقی می‌کنند. چون پیغمبر این کلمات را قرائت فرمود و همه شنیدند. و گویا دارند از خود پیامبر می‌شنوند.

اینان اوحدی از اهل قرائت و معرفتند. ائمه - علیهم السلام - وقتی هنگام نماز، حمد را قرائت می‌کردند، بعضی از کلمات را آنقدر تکرار می‌کردند که گویا از خود خدا می‌شنوند.

در کریمه: «وَأَنَّ أَحَدَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ، فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ» (۱).

هم این دو مطلب هست. بعضی‌ها که در محضر رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - قرار می‌گرفتند، قرائت پیغمبر را طوری می‌شنیدند که گویی از خدا دارند تلقی می‌کنند. چون این کتاب برای همه نازل شده است. منتهی آن کسی که مستقیماً دریافت کرد و گیرنده وحی بود، شخص پیغمبر است و لا غیر، در قرآن کریم فرمود: «بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَكِتَابٍ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ الثِّبْتِ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (۲). قرآن، هم «انزال» به طرف پیغمبر است و هم «تنزیل» به طرف مردم. برای مردم هم نازل شده است. مردم هم گیرندگان کلام خداوند.

منتهی به وساطت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - پس گروهی می‌توانند به جایی برسند که هنگام تلاوت قرآن گویا این کلمات را از ذات اقدس اله استماع می‌کنند. در مسأله تلقی سلام هم این چنین است. ذات اقدس اله بر مؤمنین صلوات و سلام دارد صلواتش در سوره احزاب است که:

«هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (۳). سلامش در سوره دیگر است که فرمود:

«سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ، إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُؤْمِنِينَ» (۴). درست است که این سلام بر موسی و هارون است اما به دنبالش بعد فرمود: «ما این چنین مؤمنین را پاداش می‌دهیم». یعنی سلام خدا بر مؤمنین هم خواهد بود. البته آنجا که بر نوح سلام فرستاده است، که:

«سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ» (۵)، مخصوص خود نوح است. در سراسر قرآن این تعبیر فقط یک جا آمده و آن هم درباره نوح است که و این به خاطر آن نه الی ده قرن رنج و تلاشی است که او در راه تبلیغ الهی تحمّل کرد. درباره

۱- توبه: ۶.

۲- نحل: ۴۴.

۳- احزاب: ۴۳.

۴- الصافات: ۱۲۰.

۵- الصافات: ۷۹.

ص: ۱۵

انبیای دیگر، کلمه «فی العالمین» ندارد، ولی این مقدار هست که بعد از سلام بر انبیا، می‌فرماید: «ما بندگان مؤمن را این چنین پاداش می‌دهیم». سلام خدا هم فعل خداست؛ چون خود او سلام است و به دار سلام هم دعوت می‌کند. از اسماء حسنی و اسماء فعلی حق، سلام است، و انسانها را به دارالسلام دعوت می‌کند؛ یعنی به دار خود فرا می‌خواند.

و همین سلامت را هم به عنوان «فیض» نصیب بندگان صالح قرار می‌دهد. پس خداوند بر مؤمنین هم صلوات می‌فرستد و هم سلام. منتهی کسانی که این سلام را تلقی می‌کنند، گاهی از فرشته تلقی می‌کنند، گاهی از پیغمبر - صلی الله علیه و آله - آنان که اوحی از انسانها هستند، از ذات اقدس اله تلقی می‌کنند.

در سوره مبارکه انعام فرمود:

«وَ إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» (۱).

یعنی وقتی مؤمنان در محضر و مکتب تو حضور یافتند تا معارف الهی را بشنوند و یاد گیرند، بگو «سلام علیکم». وقتی مؤمنان برای خطابه و مانند آن نزد پیامبر حضور می‌یافتند، حضرت سلام می‌کردند. منتهی چون رسول خدا سخنی را بدون وحی نمی‌گوید پس باید گفت که به دستور خدا این سلام را به مؤمنین ابلاغ کرده است. مؤمنین دو درجه‌اند: عده‌ای سلام را از خود پیغمبر تحویل می‌گیرند، عده‌ای هم از ذات اقدس اله. «وَ إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ». این سلامی که پیغمبر به مؤمنین دارد، مؤمنین آن را گاهی از پیغمبر تلقی می‌کنند، و گاهی از ذات اقدس اله. پس دو مرتبه است.

تلبیه هم اینگونه است؛ یعنی معتمران و حاجیانی که می‌گویند: «لَبَّيْكَ»، گاهی دعوت خدا را پاسخ می‌گویند، لذا می‌گویند:

«لَبَّيْكَ ذَا الْمَعَارِجِ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ مَرْهُوباً مَرْعُوباً إِلَيْكَ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ لَبَّيْكَ». گاهی هم دعوت خلیل حق را پاسخ می‌دهند، می‌گویند: «لَبَّيْكَ دَاعِيَ اللَّهِ، لَبَّيْكَ دَاعِيَ اللَّهِ». این دو نحو است.

این سرّ تلبیه گفتن است.

وقتی زائر به بارگاه اله بار می‌یابد، هر مشکلی که دارد، چون درست لبیک گوید، مشکلیش برطرف می‌شود و برمی‌گردد. اینها را به عنوان سرّ گفته‌اند.

گفته‌اند که صاحب‌دل و اهل معرفتی با

ص: ۱۶

لباس ژنده و چرکین به حضور صاحب مقامی بار یافت. به او گفتند:

با این لباس چرکین به پیشگاه صاحب مقام رفتن عیب است. در جواب گفت:

با لباس چرکین به پیش صاحب مقام رفتن عیب نیست. با همان لباس چرکین از حضور صاحب مقام برگشتن ننگ است؛ یعنی یک انسان وقتی به حضور صاحب مقام می‌رسد، اگر صاحب مقام او را لایق ندانست و رد کرد و چیزی به او نداد برای او ننگ و عیب است. ولی اگر او یک انسان شایسته‌ای بود، صاحب مقام او را می‌پذیرد، به او هدیه و انعام می‌بخشد، عطیه می‌دهد و مانند آن.

این صاحب‌دل، با این داستان گفت: با دست گناه به سوی خدا رفتن و دست پر از گناه را به طرف خدا دراز کردن ننگ نیست، با دست گناه از پیش خدا برگشتن ننگ است. اگر خدا نپذیرد و گناهان را نبخشد انسان آلوده می‌رود و آلوده برمی‌گردد.

و باز گفته‌اند: از صاحب‌دل و صاحب معرفتی که به حضور صاحب مقامی می‌رسید، سؤال کردند:

وقتی به حضور صاحب مقام می‌روی چه می‌بری؟ یا وقتی به حضور صاحب مقام آمدی چه آوردی؟ او در جواب گفت:

وقتی کسی به حضور صاحب مقام می‌رود، از او سؤال نمی‌کنند چه آوردی؟ از او می‌پرسند چه می‌خواهی؟ من اگر می‌داشتم که اینجا نمی‌آمدم.

این، دو داستان است ولی واقعیتی را به همراه دارد. یعنی انسان وقتی به بارگاه اله می‌رود نمی‌تواند بگوید: من عمری زحمت کشیدم، عالم شدم، کتاب نوشتم، مبلغ شدم، معلم شدم، یا مالی در راه خدمت به جامعه مصرف کردم و ...

چون همه اینها عطیه اوست.

«وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ» (۱).

پس هیچکس نمی‌تواند ادعا کند که:

من با این کوله‌باری از فضیلت و هنر به پیشگاه خدا رفتم. چرا که همه اینها مال اوست، خود انسان که چیزی ندارد. با دست تهی

می‌رود. هیچکس به درگاه حق با دست پر نمی‌رود. لذا به هیچکس نمی‌گویند: چه آوردی؟ به همه می‌گویند: چه می‌خواهی؟

مسأله زیارت خانه خدا، به عنوان

ص: ۱۷

ضیافت و مهمانداری است. ما باید متوجه باشیم که مبادا خدای ناکرده، کاری را که خیر بود و از ما صادر شد، آن را به حساب خودمان بیاوریم و بگوییم: خدایا! ما این مقدار کار خیر کردیم! اینها مال اوست. وقتی به خانه او می‌رسیم، می‌گوییم: «الْحَرَمُ حَرْمُيْكَ، الْبَلَدُ بَلَدُكَ، الْبَيْتُ بَيْتُكَ وَ اَنَا عَبْدُكَ بِبَابِكَ»، همان بیانی که امام سجاد- سلام‌الله‌علیه در دعای ابو حمزه ثمالی در سحرهای ماه مبارک رمضان عرض کرد: «سیدی عبدک ببابک اقامته الخصاصه بین یدیک». عرض کنیم خدایا! فقر و تهیدستی ما را به اینجا آورده است، ما چیزی نیاوردیم، آمدیم که چیزی ببریم.

اگر کسی به اعتماد اعمال خود به زیارت خانه خدا برود ضرر کرده است؛ چون مال خدا را مال خود پنداشته. آن خیرات که از توفیقات و نعمتهای الهی بود. و باید به خاطر آنها خدا را ستایش کرد.

پس این داستانها و آن اسرار از یک سوی، و این داستانها از سوی دیگر، برای آن است که منافع، فواید و راز و رمز مناسک حج را بازگو کنیم.

مطلب دیگر آن است که وقتی زائر بیت‌الله، در برابر در کعبه می‌ایستد، سمت چپ او حجرالأسود است و سمت راستش مقام ابراهیم و مانند آن.

ولی وقتی دقت می‌کند و خانه خدا را حساب می‌کند، می‌بیند حجرالأسود سمت راست خانه خداست و مقام ابراهیم سمت چپ. سرش آن است که مقام رسول اکرم- صلی‌الله‌علیه و آله- به منزله یمین و سمت راست است و مقام خلیل خدا- صلوات‌الله و سلامه علی نبینا و آله و علیه آلاف التَّحِيَّةُ وَ التَّنَاءُ- به منزله دست چپ است.

روبروی در کعبه که ایستاده است این دعاها را می‌خواند: که خدایا: «الْبَيْتُ بَيْتُكَ وَ اَنَا ضَيفُكَ وَ اَنَا عَبْدُكَ» و مانند آن. حجر اسماعیل قبله نیست ولی مطاف است. آنجا هاجر- سلام‌الله‌علیها دفن است، بسیاری از انبیا آنجا دفنند. به احترام قبر هاجر و انبیا، آنجا مطاف قرار داده شد. اول رکن، حجرالأسود است، بعد وقتی که به طرف حجر اسماعیل می‌آیی رکن شامی، بعد وقتی که برمی‌گردی رکن مغربی است. پشت سر در کعبه، مُسْتَجَار است و رکن دیگر رکن یمانی است. یعنی کعبه را که دارای چهار رکن است، شما که زائر بیت‌الله

ص: ۱۸

هستید، اگر روبروی کعبه بایستید، دست چپ شما به طرف حجرالأسود است.

در حقیقت حجرالأسود یمین کعبه است و طرف دست راست کعبه است.

قسمت راست کعبه دو رکن دارد، یکی همین رکن حجرالأسود است، یکی هم پایین تر از آن رکن یمانی است. دست چپ کعبه

هم دو رکن دارد یکی رکن شامی است و دیگری رکن مغربی. بین رکن مغربی و رکن یمانی، مُستجار است.

آنجاست که انسان گویی به دامن خدا می‌چسبد و خود را به دامن لطف اله متمسک می‌کند.

در اینگونه از مراسم، هر لحظه‌ای مسأله‌ای هست که انسان با آن دعا‌های مخصوص این مسایل را انجام می‌دهد و باز گو می‌کند و

در نوبتهای قبل هم به عنوان اسرار حج، این نکته را عنایت فرمودید که مسأله کوه صفا را گفتند:

«صفا»، برای اینکه از وصف انبیا مخصوصاً آدم - سلام الله علیه - بهره‌ای برد. چون در قرآن کریم آمده است:

«انَّ اللّٰهَ اصْطَفٰی اٰدَمَ وَ نُوْحًا وَ اٰلَ اِبْرٰهٖمَ وَ اٰلَ عِمْرٰنَ عَلٰی الْعٰلَمِیْنَ» (۱). آنان مصطفای الهی هستند. و چون وجود مبارک آدم روی

کوه صفا ایستاد برابر همین بیت، از مصطفی بودن آدم، این کوه شده صفا. این نکته است. و اگر کسی از این کوه صفا، صفا بگیرد

مصطفای خدا خواهد شد. خداوند عده‌ای را برمی‌گزیند. «اللّٰهُ یصْطَفِیْ مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَ مِنْ النَّاسِ» (۲). خدا یک سلسله را به

عنوان مصطفی و برگزیده دارد.

در باره مروه هم مشابه این که گفتم، حوّا - علیهاالسلام - که مرأه بود آنجا قرار گرفت، از این رو آن را «مروه» خواندند.

در بعضی از نقلها از ائمه - علیهم السلام آمده: - مرحوم ابن بابویه قمی - رضوان الله تعالی علیه - در کتاب من لا یحضره الفقیه و

دیگران نیز نقل کرده‌اند - که چرا کعبه، «کعبه» است. ظاهراً امام صادق - سلام الله علیه - فرمود: چون کعبه خانه مکعب شکلی است

و شش سطح دارد یعنی چهار دیوار، یک سقف، و یک کف دارد، پس مکعب است و کعبه است. بعد فرمود: سرّ اینکه چهار دیوار

دارد آن است که بیت‌المعمور دارای چهار دیوار و چهار ضلع است. بیت‌المعمور دارای چهار ضلع است؛ برای اینکه عرش خدا

دارای چهار ضلع است و عرش خدا دارای

۱- آل عمران: ۳۳.

۲- حج: ۷۵.

ص: ۱۹

چهار ضلع است برای اینکه کلماتی که معارف الهی بر آن کلمات استوار است چهار جمله است و آن: «سبحان الله» و «الحمد لله» و «لا اله الا الله» و «الله اكبر»: تسبیح است و تهلیل، تحمید است و تکبیر. (۱) این حدیث، انسان را از عالم «طبیعت» به عالم «مثال» و از عالم مثال به عالم «عقل» و از عالم عقل به عالم «اله» آشنا می‌کند.

معمولاً در کتابهای اهل حکمت برای هر موجودی سه مرحله قائلند؛ یعنی می‌گویند: اینها در عالم طبیعت وجود دارند، وجود مجرد برزخی آنها در عالم مثال هست و وجود عقل آنها در نشأه تجردات عقلی وجود دارد.

ولی اهل معرفت و عرفا، مطلب دیگری دارند که آن، از عرفان به حکمت متعالیه راه پیدا کرده است. این سخن در نوع کلمات حکیمان نیست. در حکمت متعالیه است که آن هم از اهل معرفت گرفته شده و آن این است که: هر شیئی که موجود است، چهار نشئه وجودی دارد: ۱- عالم طبیعت ۲- عالم مثال ۳- عالم عقل ۴- عالم اله، که قانون بسیط الحقیقه بودن و امثال آن را آنجا دارند که ذات اقدس اله بدون محدود بودن، بدون متعین به حد بودن، مشخص به شخص خاص بودن، بدون ماهیت داشتن، بدون مفهوم داشتن، بدون تعین داشتن و ... حقیقت هر چیز را به نحو اعلی و اشرف واجد است. این حدیث شریف می‌تواند آن مراحل چهارگانه وجودی که اهل معرفت می‌گویند بازگو کند. حقیقت کعبه یک وجود مادی دارد، در سرزمین مکه، همین خانه‌ای است که ابراهیم خلیل - سلام الله علیه - آن را بنا کرده، اسماعیل هم دستیار او بود. حقیقت آن در عالم مثال وجود دیگری دارد. همین حقیقت در عالم عقل که عرش اله است وجود دیگری دارد و همین حقیقت در نشأه تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل که مقام الهیت است و اسماء الهی است، وجود دیگری دارد. فرمود چون اسماء الهی و کلمات توحیدی و دینی چهارتاست، عرش چهار گوشه دارد، و منظور عرش، تخت و مانند آن نیست.

بیت‌المعمور هم چهار گوشه دارد.

بیت‌المعمور که خانه سنگی و گلی و امثال ذلك نیست و کعبه هم چهار ضلع و چهار دیوار دارد. آن وقت زائران بیت‌الله عده‌ای دور همین کعبه می‌گردند

۱- من لایحضره الفقیه ج ۲ ص ۱۲۴ ح ۲ شماره مسلسل ۵۴۰.

ص: ۲۰

و لا- غیر. عده‌ای از اینجا گذشته تا عالم مثال را درک می‌کنند. آنها که «خوفاً من النار» یا «شوقاً الی الجنة» به بیت‌الله مشرف می‌شوند کسانی هستند که از این مرحله هم بالاتر تا مقام عرش خدا بار می‌یابند، نظیر حارثه بن زید که گفت:

«كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ الرَّحْمَنِ بَارِزاً»، و از این بالاتر مقام خود عترت طاهر است که حقیقت کعبه به اینها فخر می‌کند و آن این است که اینها برای «سبحان الله» و «الحمد لله» و «لا اله الا الله» و «الله اكبر» طواف می‌کنند. بر محور این چهار کلمه طواف می‌کنند. اشواط سبعة آنان نیز پیرامون این کلمات چهارگانه است، نماز بعد از طواف دور همین چهار کلمه است. سعی بین صفا و مروه بعد از طواف به دور همین چهار کلمه است.

وقوفشان در عرفات و مشعر و منی برای باریابی به حرم امن، همین چهار کلمه است، که روح این کلمه هم در حقیقت یک واقعیت بیش نیست.

امیدواریم که توفیق زیارت بیت‌الله با آگاهی به اسرار و حکم نصیب همه شما زائران بیت خدا شود و ذات اقدس اله این کعبه را و حرم مطهر رسول خدا- صلی‌الله علیه و آله و قبور ائمه بقیع- صلوات‌الله و سلامه علیهم اجمعین- و همچنین اعتبار مقدسه سایر امامان معصوم- علیهم‌السلام- را از سلطه بیگانگان آزاد بفرماید. آن توفیق را مرحمت بکند وقتی حجت بن الحجاج البالغه، ولی عصر، امام زمان ارواحنا فداه، کنار همین کعبه صدای «انا بقیة الله، بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین» (۱) را به عالم طنین افکن می‌کند ما بشنویم و بشتابیم.

ص: ۲۱

مبانی حج ابراهیمی از دیدگاه امام خمینی «ره»

ص: ۲۲

محمد محمدی ری شهری

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

«وَأَذَّ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَاجْعَلْنِي وَبَيْنِي أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ» (۱)

حج امسال، نخستین حجی است که زائران ایرانی، پس از امام راحل، بنیانگذار حج ابراهیمی در ایران اسلامی، به خواست خدا برگزار خواهند کرد و این کنگره عظیم، نخستین کنگره حج در کنار مرقد مطهر امام امت - رضوان الله تعالی علیه - است. قطعاً روح مطهر آن بزرگوار در انتظار است که ملاحظه کند: مراسم باشکوه حج امسال چگونه برگزار می‌شود؟

به این مناسبت و با عنایت به اینکه رهبر معظم انقلاب، حضرت آیه الله خامنه‌ای مدظله العالی تأکید دارند که تمام رهنمودهای رهبر راحل، با همه امکانات به اجرا درآید، تصمیم گرفتم در این محفل منور و مقدس که عمده کارگزاران حج - اعم از روحانیون و پزشکان و مدیران کاروانها و همه خدمتگزاران حجاج ایرانی - حضور دارند، موضوع سخن خود را «مبانی حج ابراهیمی از دیدگاه امام خمینی» قرار دهم.

مکرر در سخنرانیها و مصاحبه‌ها که در رابطه با حج انجام می‌شود، بر حج ابراهیمی تکیه و تأکید می‌شود ولی کمتر بطور دقیق، حد و مرز و مبانی آن بررسی شده که بالأخره «حج ابراهیمی چیست؟» و «تفاوت آن با حج غیر ابراهیمی کدام است؟» بنابراین چقدر مناسب و زیبا است این کنگره عظیم حج که در کنار مزار مطهر امام عزیز - که هر چه این ملت دارد و هر چه انقلاب اسلامی برای این ملت به ارمغان آورده، در پرتو برکت این وجود مطهر است - برگزار می‌شود موضوع صحبت‌مان این مسأله مهم باشد.

البته این بحث مفصل و گسترده‌ای است که تصور نمی‌کنم بتوانم در این جلسه آن را به پایان برسانم، ولی امیدوارم در مناسبت‌های دیگری بطور

۱- «یادآور وقتی را که ابراهیم عرض کرد: پروردگارا! این شهر مکه را مکان و محل امن قرار ده، من و فرزندانم را از پرستش بتان دور دار.» - ابراهیم: ۳۵-

ص: ۲۳

مستوفی پیرامون آن صحبت کنم.

حج ابراهیمی چیست؟

حج ابراهیمی همان حج واقعی است که خداوند تبارک و تعالی تشریح کرد و به ابراهیم خلیل -ع- دستور داد که «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ».

و در عصر رسول‌الله -ص- این حج توسط پیامبر اسلام تجدید حیات یافت. ولی با کمال تأسف، پس از رسول‌الله، با گذشت مدت کوتاهی از رحلت آن بزرگوار، حج ابراهیمی به بوته فراموشی سپرده شد و مسلمانان صدر اسلام نتوانستند آن را در جامعه اسلامی تداوم دهند، تا اینکه پس از چهارده قرن، سلاله پاک و مطهر ابراهیم -ع- و محمد -ص- در جامعه ما ایرانیان خاطره پرشکوه آن حج را تجدید نمود و ما از خداوند تبارک و تعالی می‌خواهیم که به ما توفیق دهد که حج را آنطور که امام عزیز ترسیم کرده است برگزار کنیم و خدای نخواست، مانند مسلمانان صدر اسلام، پس از امامان خاطره پرشکوه آن را به فراموشی نسپاریم.

در کلمات امام عزیز از حج واقعی، گاه تعبیر به «حج ابراهیمی» شده و گاه تعبیر به «حج ابراهیمی -محمدی- ص-»، در مقابل حج غیرابراهیمی که مناسبترین نام در این مقطع از تاریخ اسلام که بتواند نمایانگر واقعیت حج غیرابراهیمی باشد، نام «حج آمریکایی» است که طرفداران اسلام آمریکایی این گونه حج را ترویج می‌کنند.

این حج فقط صورتی از مناسک و اعمال حج را دارد. معنا و محتوای حج با این صورت، نه تنها بی‌خاصیت و بی‌ثمر است، بلکه به دلیل اینکه در جهت اهداف شوم دشمنان اسلام و دشمنان حج ابراهیمی است، برای اسلام و جامعه اسلامی زیان‌آور نیز می‌باشد. از نظر امام عزیز، حج ابراهیمی با حج آمریکائی از ریشه متفاوت است، هم از نظر فلسفه و هم از نظر محتوی، هم از نظر حاجی و زائران بیت‌الله و هم از نظر کارگزاران حج.

ص: ۲۴

فلسفه حج از دیدگاه امام چیست؟ محتوای حج باید چه باشد؟

کارگزاران حج و خدمتگزاران زائرین باید چگونه بیندیشند و چگونه عمل کنند؟ و حجاج بیت‌الله اگر بخواهند حجتشان حج واقعی و حج ابراهیمی باشد، باید چگونه عمل کنند؟

بنده دیدگاه امام را از پیامها، سخنرانیها و اعلامیه‌هایی که به این مناسبت داده‌اند مطالعه و جمع‌بندی کرده‌ام و اکنون خلاصه آن را خدمت عزیزان عرض می‌کنم و توصیه من به همه زائران، خصوصاً برادران روحانی این است که: پیامها و اعلامیه‌های امام را که به صورت دو جلد کتاب چاپ شده، تهیه کرده و مطالعه کنند.

فلسفه حج آمریکایی

فلسفه حج آمریکائی، چیزی جز یک سفر سیاحتی و زیارتی نیست.

به فرموده امام، حج آمریکائی یک سفر تفریحی برای دیدن قبله و مدینه، و برای تکرار یک سلسله الفاظ بی‌معنا و انجام یک سلسله حرکات بی‌محتوی است. حاجی نمی‌داند چرا دور خانه (کعبه) می‌گردد؟ نمی‌داند برای چه سعی بین صفا و مروه می‌کند؟

نمی‌فهمد که چرا احرام می‌بندد و نمی‌داند فلسفه رمی جمرات و قربانی کردن چیست؟

اینکه «چگونه باید زیست و چطور باید مبارزه کرد و با چه کیفیت در مقابل جهان سرمایه‌داری و کمونیسم ایستاد» (۱) هیچ ربطی به حج آمریکائی ندارد.

در دیدگاه حج آمریکائی، اینکه چگونه حقوق مسلمانان جهان و محرومان را باید از حلقوم ظالمین و چپاولگران بیرون کشید، ربطی به حج ندارد. (۲)

اینکه مسلمانان باید به عنوان یک نیروی برتر در جهان مطرح شوند، هیچ ربطی به حج ندارد. (۳)

۱- پیام استقامت ص ۷.

۲- «به حج چه که حقوق مسلمانان و محرومان را از ظالمین باید ستاند». (پیام استقامت ص ۷)

۳- «به حج چه که مسلمانان باید به عنوان یک نیروی بزرگ و قدرت سوم جهان، خودنمایی کنند؟!» (پیام استقامت ص ۷)

ص: ۲۵

اینکه مسلمانان باید با حکومت‌های وابسته چه کنند، هیچ ربطی به حج ندارد. (۱)

این تفسیر امام از حج آمریکائی است.

اینکه مسلمانان فلسطین از دست رژیم اشغالگر قدس چه می‌کشند هیچ ربطی به حج آمریکائی ندارد.

اینکه الآن مهمترین مسأله جهان اسلام این است که: زمامداران کشورهای اسلامی درصددند با رژیم اشغالگر قدس و قیحانه ارتباط برقرار کنند و آن کنفرانس صلح کذائی را توجیه نمایند و در این روزها بالاترین فشارها روی مسلمانان فلسطین و لبنان است، اینها هیچ ربطی به حج آمریکائی ندارد.

در آفریقا و افغانستان مسلمانان و محرومان چه می‌کشند، هیچ ربطی به حج ندارد و ... چنین حجی حج آمریکائی است.

فلسفه حج ابراهیمی

از دیدگاه امام عزیز فلسفه حج ابراهیمی بسیار جالب و زیبا بیان شده است. اینک چند فراز از عبارتهای آن بزرگ مرد را در تبیین فلسفه حج ابراهیمی، برای شما عزیزان می‌آورم:

از دیدگاه امام: «حج تجلی و تکرار همه صحنه‌های عشق‌آفرین زندگی یک انسان و یک جامعه متکامل در دنیا است». (۲)

جامع‌ترین جمله و بهترین تعبیری است که در فلسفه حج ابراهیمی می‌شود بیان کرد.

شما هر صحنه‌ای از صحنه‌های عشق‌آفرین را که بخواهید ترسیم کنید، جلوه‌گاهش حج است. جلوه‌گاه «جهاد»، «ایشار»، «از خود گذشتگی»، «شجاعت»، «شهامت»، «وحدت»، «ذکر»، «ارتباط با خدا»، «لقاءالله» و ...

از دیدگاه امام حج برای نزدیک شدن و اتصال انسان به صاحب‌خانه است و تنها حرکات، اعمال و الفاظ نیست، حج برای این نیست که چند سنگ و چوب را ملاحظه کنید و برگردید، حج برای این نیست که خانه را

۱- «به حج چه که مسلمانان را علیه حکومت‌های وابسته بشورانند». (پیام استقامت ص ۷)

۲- پیام استقامت ص ۸.

ص: ۲۶

بینید و برگردید. به این جمله‌ها و تعبیرها با عنایت و دقت بنگرید، امام می‌فرماید:

«فلسفه حج دیدن صاحب خانه است، خانه طریقت دارد، حرکات و اعمالی که آنجا انجام می‌شود، باید در این جهت باشد». از دیدگاه امام:

«مناسک حج مناسک زندگی است و جامعه امت اسلامی از هر نژاد و ملتی باید ابراهیمی شود تا به خیل امت محمد-ص - پیوند خورده و یکی گردد و ید واحد شود». (۱) حج تنظیم و تمرین و تشکل زندگی توحیدی است.

از دیدگاه امام: «حج، کانون معارف الهی است که از آن، محتوای سیاست اسلام را در تمام زوایای زندگی باید جستجو نمود». سیاست اسلام را در همه ابعاد می‌شود از حج درآورد. این سخن امام است و حرف من نیست.

شبهه این فرمایش امام، جمله رهبر عزیز انقلاب- تداوم بخش بحق راه امام- است که در حکم خود به بنده فرمودند: «فریضه حج بیت‌الله از جمله تکالیف نادری است که در آن ابعاد متعدد و متنوع مربوط به زندگی فردی و سلوک جمعی به شکلی باشکوه و دارای تأثیر عمیق در تن و جان و اندیشه و نیز در منش و روش آدمی گنجانده شده و درست گزاردن آن می‌تواند او را به توفیقات بزرگی در همه عرصه‌های مادی و معنوی نائل سازد».

امام عزیز یکی از فلسفه‌های بزرگ حج را بُعد سیاسی آن می‌داند و می‌فرماید: «اهمیت بعد سیاسی حج کمتر از بعد عبادی آن نیست. بعد سیاسی علاوه بر سیاستش، خودش عبادت است». (۲)

فلسفه حج باید پاسخگوی فریادهای مظلومانه فلسطین، آفریقا و افغانستان، و بلکه پاسخگوی همه مظلومان و مستضعفان جهان باشد.

حج «قیام» است: «جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ». (۳)

«بیتی است که برای قیام تأسیس شده است، آنهم قیام «ناس»، «للناس».

پس باید برای همین مقصد بزرگ، در آن اجتماع نمود و منافع ناس را در همین مواقف شریف باید تعیین نمود». (۴) ارزیابی و

دیدگاه امام از حج، این است. منافع مردم این نیست که بروند آنجا مهر و تسبیح بیاورند، کالاهای

۱- همان.

۲- صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۶۷.

۳- مائده: ۹۷.

۴- صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۴۳.

ص: ۲۷

آمریکائی خریداری کنند، که امام تحریم کرده است. امام عزیز پیرامون آیه کریمه: «لِشَهَادَاتِ مَنْفَعِ لَكُمْ» که قرآن در آن فلسفه حج را تبیین می‌کند، اینگونه توضیح می‌دهد:

«چه نفعی بالاتر و والاتر از آنکه دست جباران جهان و ستمگران عالم از سلطه بر کشورهای مظلوم، کوتاه شود و مخازن عظیم کشورها برای مردم خود آن کشورها باشد». (۱)

آری این بالاترین نفع است. زائران بیت‌الله باید این آیه را فلسفه حج بدانند. امام همچنین پیرامون آیه «وَطَهَّرْ بَيْتِي لِطَائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ» (۲) می‌فرماید:

مقصود تنها پاک کردن از نجاسات ظاهری نیست. بیت خدا نه تنها باید از نجاسات ظاهری پاک و طاهر شود که از آلودگی و پلیدیهای معنوی که برای جامعه از هر چیزی زیان‌آورتر و خطرناکتر است، نیز تطهیر گردد. حج ابراهیمی آن حجی است که در جهت پاکسازی خانه خدا از نجاسات ظاهری و باطنی باشد. امام می‌فرماید: «مراد تطهیر از همه ارجاس است که بالاترین آنها «شُرک» می‌باشد و در صدر آیه کریمه بیان شده است». (۳) «وَأَذْبُوْنَا لِأَبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكَ بِي شَيْئًا وَطَهَّرَ بَيْتِي».

از دیدگاه امام، حج برای «ایجاد تفاهم و تحکیم وحدت اسلامی» است: «یکی از مهمات فلسفه حج، ایجاد تفاهم و تحکیم برادری بین مسلمین است و بر دانشمندان و معممین، لازم است مسائل اساسی و سیاسی و اجتماعی را با دیگر برادران دینی در میان بگذارند و در رفع آن طرحهایی تهیه کنند تا آنان در برگشت به کشورهای خود، آنها را تحت نظر علما و ارباب نظر قرار دهند».

و بالاخره از نظر امام: «حج، بسان قرآن است که همه از آن بهره‌مند می‌شوند ولی اندیشمندان و غوّاصان و درد آشنایان امت اسلامی، اگر دل به دریای معارف آن بزنند و از نزدیک شدن و فرو رفتن در احکام و سیاستهای اجتماعی آن نترسند از صدف این دریا گوهرهای هدایت و رشد و حکمت و آزادی را بیشتر صید خواهند نمود و از زلال حکمت و معرفت آن تا ابد

۱- صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۴۳.

۲- حج: ۲۶.

۳- صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۸۷.

ص: ۲۸

سیراب خواهند شد». (۱) صلی‌الله علی روحک و بدنک یا امام، آیا می‌شود زیباتر، جامعتر و دقیقتر از این، در باره فلسفه حج سخن گفت؟

امام اضافه می‌کنند: «ولی چه باید کرد؟ و این غم بزرگ را کجا باید برد؟ که حج بسان قرآن مهجور گردیده است». «حج بی‌روح و بی‌تحرك و قیام، حج بی‌برائت، حج بی‌وحدت و حجبی که از آن هدم کفر و شرک برنیاید حج نیست». عزیزان! شما می‌توانید این غم را از روح مطهر امام پاک کنید. امام از میان ما رفت ولی رسالت او بر دوش تک تک ما سنگینی می‌کند.

امام باقر-ع- جد بزرگوار امام امت، همه این حرفها را در یک جمله خلاصه کرده و در آن روزگار خفقان و سلطه حکومتهای جائر بر جهان اسلام، فرمود: «أَمَّا أَمْرَ النَّاسِ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَيَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُونَا فَيُخْبِرُونَا بِوَلَايَتِهِمْ وَيَعْرِضُوا عَلَيْنَا نَصْرَهُمْ». (۲) «به مردم دستور داده شد که بیایند این سنگها را ببینند و دور آنها بگردند، برای اینکه در کنارش نزد ما- رهبر معصوم جهان اسلام- بیایند و خود را عرضه کنند، کمک خود را به ما اعلام کنند، و ما را در جریان مخالفت خود با بتهای جاندار حاکم بر جامعه اسلامی بگذارند».

امام باقر-ع- تعبیر به «احجار» می‌کند؛ یعنی حجبی که فلسفه نداشته باشد، حجبی که همراه با فلسفه حج ابراهیمی نباشد زیارت سنگ است.

امام امت فرمود: «در این مقطع زمانی، تکلیف الهی حجاج است که اگر مطلبی از گویندگان شنیدند که بوی ایجاد اختلاف بین صفوف مسلمانان را می‌دهد، انکار کنند و برائت از کفار و سردمداران آن را از وظایف خود در مواقع کریمه بدانند، تا حج آنها، حج ابراهیمی (ابوالانبیا) و حج محمدی-ص- باشد، والا، «ما اکثر الضجيج و اقل الحجيج» در باره آنان صادق است». (۳) این بخشی از مسائل پیرامون فلسفه حج و مبانی حج ابراهیمی از دیدگاه امام است. محتوای حج هم همینطور است. براساس این فلسفه و این

۱- پیام استقامت، ص ۸.

۲- بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۳۷۴. (ط. بیروت)

۳- صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۴۶.

ص: ۲۹

مبنا، محتوا فرق می‌کند، زائران، خدمتگزاران و کارگزارانش هم فرق می‌کند.

جمله‌ای در رابطه با محتوای حج عرض می‌کنم و سخنم را پایان می‌دهم.

محتوای حج ابراهیمی از تلبیه گرفته تا رمی جمرات با حج غیر ابراهیمی متفاوت است. از دیدگاه امام، تمام اعمال، حرکات و سکناات حج، محتوای خاص، زنده، آموزنده و حرکت آفرین خودش را دارد و زائر وقتی می‌گوید: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، ...» زمانی صادقانه و حقیقی است که گوینده لبیک، ندای حق را به گوش جان بشنود و به دعوت «اللَّهُ» تعالی پاسخ مثبت دهد.

مسئله، مسئله حضور در محضر است. لبیک را کسی می‌تواند بگوید که احساس حضور کند، شما هیچوقت در داخل اتاق در بسته که کسی نیست و مخاطبی حضور ندارد، نمی‌گوئید «بله»! بله، به کسی می‌گوئید که حضور دارد و شما را صدا می‌زند، صدا و دعوت او را بصورت شهود می‌بینید و می‌شنوید: مسئله، مسئله حضور در محضر است و مشاهده جمال محبوب، گوئی که گوینده در این محضر از خود بی‌خود شده است.

خدایا! آیا می‌شود برای یک لحظه هم که شده معنای حقیقی حج را و معنای حقیقی احرام را و مفهوم لبیک را درک کنیم؟ امام عزیز بگونه‌ای تصویر می‌کند که گوئی گوینده لبیک در محضر خدا از خود بی‌خود شده و در جوار او، دعوت را تکرار می‌کند و به دنبالش سلب شریک، به معنای مطلق آن می‌نماید؛ یعنی خدایا من مطلقاً برای تو شریک قائل نیستم، من هوسم را، هوایم را فدای تو می‌کنم، من دست از طاغوتها و طاغوتچه‌ها برداشته‌ام، فقط به تو پاسخ مثبت می‌دهم؛ همانطور که امام صادق-

ع- در آن حدیث منسوب به آن حضرت فرمود:

«وَأَحْرَمَ عَن كُلِّ شَيْءٍ يَمْنَعُكَ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَيَحْجُبُكَ عَن طَاعَتِهِ».

«موقعی که می‌خواهی احرام ببندی، احرام از غیر خدا ببند.»

«كَلِمَا شَعَلَكَ عَنِ اللَّهِ هُوَ صَنَمُكَ».

«هر چه برای تو دلبستگی ایجاد کرده بت تو است.»

ص: ۳۰

هر چه که تو را از یاد خدا غافل و از محضر او دور می‌کند. میان تو و طاعت خدا حجاب می‌شود و ... از همه آنها احرام ببند، همه آنها را بر خودت حرام کن، موقعی که لبیک می‌گویی: «وَلَبَّ (۱)، صادقاً، خالصه ذاکیه لله - عز و جل - فی دَعْوَتِكَ مَتَمَسِّكاً بالعروه الوثقی»، در حالی که به عروه الوثقای ولایت چسبیدی - که همان تعیین کننده سیاسی اصلی حج است - خالصانه و صادقانه، به خدا لبیک بگو. و بگو خدایا! من آمده‌ام به تو «لبیک» و به غیر تو «نه» بگویم.

خدایا! آنطور که اولیای حج را می‌فهمند و از آن بهره می‌گیرند، ما را از حج بهره‌مند بگردان.

خدایا! به ما توفیق ده که حج را آنگونه که امام عزیز که در محضرش هستیم و روح مطهرش ناظر ما و محیط به ما است و طریقه این حج را ترسیم کرده است، به جا آوریم.

خدایا! انقلاب ما را به انقلاب جهانی امام زمان - ع - متصل و رهبر عزیز انقلاب حضرت آیه الله خامنه‌ای را مؤید و منصور بگردان.

السلام علیکم و رحمته الله و برکاته

۱- بمعنی اجابۀ.

تعیین سمت قبله مدینه توسط پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم

حسن حسن زاده آملی

«قد نرى تقلب وجهك في السماء فلنولينك قبلة ترضيها فول وجهك شطر المسجد الحرام» (۱)

بدواً در بیان معجزه قولی و فعلی به اختصار گوئیم:

معجزات سفرای الهی، «قولی» و «فعلی» است. معجزات فعلی تصرف در ماده کائنات و تسخیر آنها به قوت ولایت تکوینی انسان کامل، به اذن الله تعالی است. و معجزات قولی علوم و معارف و حقایقی است که از حظایر قدس ملکوت بر آنان نازل شده است.

سر سلسله معجزات قولی پیغمبر خاتم - ص - قرآن مجید است که معجزه باقیه آن حضرت است.

معجزات فعلی، موقت و محدود به

ص: ۳۴

زمان، مکان و زود گذرند و بعد از وقوع، فقط عنوان تاریخی و سَمَت خبری دارند، به خلاف معجزات قولی که در همه اعصار و قرون معجزه‌اند و برای همیشه باقی و برقرار.

معجزات، فعلی برای عوام است که با محسوسات آشنایند و با آن‌ها الفت گرفته و خو کرده‌اند، این فرقه باید با «حواس» ادراک کنند تا باورشان آید؛ ولی خواص را که قوه عاقله و متفکره پیکر مدینه فاضله انسانی‌اند، علوم و معارف به کار آید. این طایفه، معجزات قولی را که مائده‌های آسمانی و مآدبه‌های روحانی‌اند، طلب کنند. نکته سنج و زبان فهم و گوهر شناسند و می‌دانند که کالای علم کجایی است و چگونه کالایی است.

به قول خواجه طوسی در شرح اشارات: (۱) «الخواصّ للقولیة اطوع، و العوام للفعلیة اطوع».

یا به گفته ملای رومی:

پند فعلی خلق را جدّابتر

کو رسد در جان هر با گوش و کر

قبله مدینه طیبه، تنها معجزه فعلی باقی رسول الله - ص - است که بدون اعمال آلات نجومی و قواعد هیوی و یا در دست داشتن زیج (۲) و دیگر منابع طول و عرض جغرافیایی، آن را در غایت دقت و استوای تعیین کرد و به سوی کعبه ایستاد و فرمود: «محرابی علی المیزاب».

رسول الله - ص - پس از آن که مبعوث به رسالت شد، سیزده سال در مکه و چند ماه در مدینه به سوی بیت المقدس نماز می‌خواند. ولی در مکه خانه کعبه را بین خود و بیت المقدس قرار می‌داد و این عمل در مدینه میسر نبود؛ زیرا اگر کسی در مدینه مواجه مکه باشد، ناچار باید بیت المقدس را پشت سر قرار دهد و بالعکس، اما در مکه می‌تواند در طرف جنوب خانه کعبه، هم به سوی کعبه باشد و هم به سوی بیت المقدس؛ چون عرض مکه ۲۱ درجه و ۲۵ دقیقه است و طول آن از گرنویچ ۳۹ درجه و ۵۰ دقیقه. و عرض مدینه ۲۵ درجه و طول آن ۴۰ درجه. و عرض بیت المقدس ۳۱ درجه و ۴۷ دقیقه و طول آن ۳۵ درجه و ۱۵ دقیقه است. پس مکه و مدینه تقریباً در سطح یک دایره نصف النهارند؛ زیرا تفاوت بین الطولین بغایت اندک است و مدینه تقریباً در شمال شرقی مکه واقع

۱- فصل ۴ نمط ۹.

۲- زیج - جدولی که از روی آن، به حرکات سیارات پی می‌برند.

ص: ۳۵

است و بیت المقدس در شمال غربی مدینه، بلکه در شمال غربی مکه واقع است بدین صورت:

بیت المقدس

مدینه

مکه

مشرق مغرب

-

خط استواء

قبله مدینه آن چنان که پیغمبر اکرم - ص - به سوی آن نماز خوانده است، تا امروز (ششم شعبان المعظم ۱۴۰۱ هجری قمری مطابق با ۱۳۶۰ شمسی) به حال خود باقی است، و دانشمندان ریاضی به نام - که برخی از آنان را نام خواهیم برد - با قواعد ریاضی قبله مدینه را چنان یافتند که رسول الله بدون آن‌ها یافت و این ممکن نیست مگر به وحی و الهام ملکوتی.

سمت قبله هر نقطه روی کره را، از دو قوس تحصیل می‌کردند: یکی از آن دو قوس، عرض بلد است که دوری آن نقطه تا خط استوا - که مبدأ عرض است - می‌باشد، و دیگری دوری آن نقطه تا مبدأ طول است، به تفصیلی که در کتب فن مذکور است.

از مدینه تا مکه به مسافت قریب صد فرسنگ است، هیچ کس نقل نکرده است که رسول الله به قواعد ریاضی و آلات نجومی توسل جسته باشد. با این که در مراقبت به تمام احوال و اوضاع آن جناب اهمی اکید و شدید داشتند چنانکه کتابهای سیره، شهودی عادل‌اند و شمائل محمدیه ترمذی، بر گفتار ما حجتی قاطع، که پنجاه و چهار باب است؛ حتی بابی در نعلین و بابی در انگشتری آن جناب است. وقتی تا این امور تبویب و تنظیم شده است، اگر در باره تحصیل سمت قبل، آلات و ادوات ریاضی و کتب فن به کار می‌برد، می‌نگاشتند. حق آن است که سعدی در اول بوستان گفت:

یتیمی که ناخوانده ابجد درست

کتبخانه هفت اقلیم شست

و یا آن که حافظ گفت:

ص: ۳۶

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت

به غمزه مسأله آموز صد مدرّس شد

چون مدینه و مکه تقریباً در سطح یک دایره نصف‌النهار قرار گرفته‌اند و اندکی طول مدینه از مکه بیشتر و عرض مدینه نیز قریب چهار درجه بیشتر از مکه است، رسول‌الله فرمود: «محرابی علی المیزاب» که به استقبال ناودان ایستاد؛ چه قبله مدینه اندکی از جنوب به سوی مغرب منحرف است؛ زیرا که ناودان کعبه در جانب غربی کعبه است.

علامه ابوریحان بیرونی در قانون مسعودی که مجسطی (۱) اسلامی است، طول مکه را از ساحل اقیانوس غربی ۶۷ درجه و عرض آن را ۲۱ درجه و ۲۰ دقیقه و طول مدینه را ۶۷ درجه و ۳۰ دقیقه و عرض آن را ۲۴ درجه آورده است که مکه و مدینه در سطح یک دایره نصف‌النهار قرار گرفته‌اند و تفاوت کمتر از ربع درجه است.

علامه ناصر خسرو علوی در سیاحت‌نامه گوید: «مدینه شهری است بر کناره صحرائی نهاده و آنجا قبله سوی جنوب افتاده است».

و این هر دو دانشمند نامور اسلامی، بحق سخن گفته‌اند و اطلس‌های متأخرین و معاصرین، موافق و معاضد آن است.

زیچ هندی طول مکه را ۷۷ درجه و مدینه را ۷۵ درجه و ۲۰ دقیقه از جزایر خالدات ضبط کرده است که تفاوت میان نصف‌النهار مکه و مدینه یک درجه و ۴۰ دقیقه است و این محاسبه نیز قریب با واقع است.

ما چون در این مسأله در کتاب «دروس معرفه‌الوقت و القبلة» به تفصیل بحث کرده‌ایم، در این وجیزه، به همین قدر اکتفا می‌کنیم.

تعیین طول و عرض بلاد

چنانکه گفته‌ایم، برای تحصیل سمت قبله، دو قوس به کار می‌بردند، بلکه مطلقاً برای تعیین هر محلی بر روی کره زمین، آن دو قوس را به کار می‌بردند.

یکی از آن دو قوس، قوسی از دایره نصف‌النهار که عرض اماکن از آن تعیین می‌گردد و دیگر قوسی از دایره طول است.

مبدأ عرض، خواه شمالی و خواه جنوبی، دایره استوای ارضی است که به خط استوا اشتها دارد و در سطح خط استوای سماوی اعنی دایره معدل النهار

ص: ۳۷

واقع است. و چون معدل النهار و دایره استوای ارضی در یک سطح هستند و عرض بلد اقصر قوسی از دایره نصف النهار است که محصور میان سمت رأس و معدل النهار یا محصور میان قطب معدل النهار و دایره افق است دوایر نصف النهار را در کره‌های ارضی روی زمین فرض و ترسیم کرده‌اند که محل توقف شخص و یا قاعده شاخص به منزله سمت رأس است؛ زیرا که در محاذ آن است.

قوس عرض بلند را به چندین طریق تحصیل می‌کردند از آن جمله: به طریق ارتفاع شمس، هنگام وقوع آن به اول حمل و وصول آن به دایره نصف النهارِ بلدِ مفروض، چه مدار شمس در آن روز، مدار معدل النهار است و قوس ارتفاع شمس در آن هنگام وصول به نصف النهار قوس غایت ارتفاع شمس است که مساوی با تمام عرض بلد است و چون از ۹۰ طرح گردد باقی قوس عرض بلد خواهد بود.

و از آن جمله سهل تر از طریق مذکور، به طریق ارتفاع قطب معدل النهار است که قوس ارتفاع مساوی با خود عرض بلد است. و به طریق دیگر که در کتب مبسوطه مسطور است و ما به اکثر آن‌ها در کتاب «دروس معرفه الوقت و القبله» متعرض شده‌ایم.

طول بلد فاصله آن تا مبدأ طول است، خواه شرقی مبدأ طول باشد و خواه غربی آن. اغلب قدما مبدأ طول را از غایت نقطه غربی، یعنی از جزیره «فرو» که «هرو» نیز می‌نامند و یکی از جزایر خالدهات در اقیانوس اطلس در سواحل آفریقا است، می‌گرفتند. طول غربی فرو از گرنویچ ۱۸ درجه و ۷ دقیقه و ۵ ثانیه است و عرض شمالی آن ۲۷ درجه و ۴۵ دقیقه و ۸ ثانیه می‌باشد.

قدما در تعیین طول بلاد، بسیار در زحمت بودند، مثلاً از «انخساف قمر» طول بلاد را تحصیل می‌کردند و از این روی اشتباه کلی در عمل روی می‌آورد؛ لذا در طول بسیاری از بلاد اختلاف فاحش دارند؛ چنانکه میان آنان و دانشمندان هیوی و جغرافیادانان جدید، در طول بسیاری از بلاد نیز خلاف است.

امروز تعیین طول بلاد به وسیله تلگراف آسان است و در زمان قدیم که تلگراف نبود، در زحمت بودند.

ریاضی‌دان رصدی بزرگ، مرحوم

ص: ۳۸

غلامحسین جونفوری که از مفاخر عالم اسلام و از اعظام علمای امامیه است، در باب پانزدهم مقاله سوم زیج جامع بهادری سه طریق در تحصیل طول بلد ذکر کرده است:

طریق نخستین آن از خسوف قمر است و در بیان آن فرمود: (۱)

«راصدی در موضعی باشد که آن را مبدأ طول گردانیده باشند، و راصد دیگر در موضع مطلوب الطول باشد، و در شبی که خسوف قمر واقع شود، هر دو راصد را باید که رصد زمانه هر یک از بدو خسوف و بدو مکث و بدو انجلا و تمام انجلا به آلات صحیحه بکنند. اگر ساعات متناظرین هر دو راصد، متساوی باشند در این صورت، هر دو موضع متحدالطول و تحت یک دایره نصف النهار باشند، و اگر ساعات دو هنگام متناظره متفاوت باشند، زمانه تفاوت را اگر محسوب به ساعات مستوی باشد، در ۱۵ ضرب کنند تا درجات و کسور تفاوت طولین بهم رسد. پس اگر تفاضل زمانه موضع مطلوب الطول را باشد، طولش شرقی بود والا- غربی، و همچنین اگر موضعی معلوم الطول باشد و موضع دیگر غیر معلوم الطول، اول درجات و کسور طولی مابین این دو موضع معلوم کنند، اگر موضع مجهول الطول شرقی باشد حاصل را بر طول معلوم افزایند و اگر غربی باشد بکاهند، مطلوب به هم رسد». انتهى

از این طریق چنانکه ملاحظه می‌فرمایید، طول «تقریبی» اماکن تحصیل می‌گردد نه «تحقیقی» آن؛ زیرا تشخیص زمان حقیقی بدو خسوف قمر با چشم عادی غیر مسلح میسر نیست و چه بسا که اوضاع جوی هم این مشکل را دشوارتر کند و ...

علت اختیار خسوف قمر در تعیین طول بلاد

بیان: علت اختیار و انتخاب «خسوف قمر» در تعیین اطوال بلاد و عدم اختیار «کسوف شمس»، این است که چون شمس به ذات خود ضیاء است و از تیر دیگری کسب نور نمی‌کند و کسوف شمس، حائل شدن جرم ماه بین ناظر و شمس است، لذا کسوف در آفاق به سبب اختلاف منظر، مختلف می‌گردد. بطوری که در یک افق ممکن است کسوف کلی وقوع یابد و همین

ص: ۳۹

کسوف در آفاق دیگر با تفاوت‌های گوناگون جزئی باشد و در آفاقی دیگر اصلاً کسوف واقع نشود، به خلاف خسوف قمر، زیرا قمر به ذات خود ضیاء نیست و نورش مکتسب از خورشید است؛ لذا وقتی در ظل ارض افتاد، خواه کلی و خواه جزئی، واقعاً بی نور است و اختلاف منظرها در آفاق، دخل و تأثیری در آن ندارد، مگر این که به حسب اختلاف طول بلاد که موجب تقدم و تأخر طلوع اجرام سماوی است، مقدار منخسف قمر مختلف نماید، مثلاً در افقی خسوف کلی باشد و در افق دیگر، مخالف او به حسب طول، خسوف جزئی که قمر در حالی که مقداری از آن منخسف شده طلوع کرده باشد و به همین قیاس که به حسب اختلاف در طول مقدار منخسف آن متفاوت دیده شود. ولی اختلاف در طول بلاد در انخساف واقعی قمر اثری ندارد چنانکه در اختلاف عرض هم ندارد، به اخلاف انکساف شمس که اختلاف عروض بلاد در انکساف واقعی شمس اثر دارد و آن هم از اختلاف منظر است که گفته‌ایم.

و علت اختیار کردن عدد ۱۵ این است که چون مدارات یومی هر یک به سیصد و شصت درجه منقسم‌اند و یک شبانه روز بطور مساوی به ۲۴ قسم، تقسیم می‌کنند، حصه هر ساعت زمانی ۱۵ درجه فلکی می‌گردد (۲۴/۱۵: ۳۶۰) و هر یک درجه فلکی به چهار دقیقه زمانی و یک دقیقه فلکی به چهار ثانیه زمانی.

این در صورتی است که ساعات مستویه باشد، و اگر ساعات معوجه باشد هر یک از شبانه‌روز در تمام فصول سال به ۱۲ قسمت تقسیم می‌گردد و در این صورت گاهی که شب و روز با هم برابر باشند که اول حمل و اول میزان است هر قسم از اقسام ساعات معوجه نیز، ۱۵ درجه است و به غیر از آن دو شبانه‌روز، درجات ساعات معوجه متفاوت است و به همین جهت که تفاوت دارند معوجه نامیده‌اند که اعوجاج در مقابل استوای ساعات مستویه است.

در همین موضوع تقریبی بودن طول بلاد، در جداول زیجات و دفاتر قدما، راصد مذکور در همان زیج نامبرده (۱) گوید:
مؤلف به خدمت هر آشنای فن، مکرر عرضه می‌دهد که: فن اقالیم به

ص: ۴۰

نسبت کسی که او را سیر اتفاق نیفتاده باشد از قبیل علوم منقوله است و آنچه آن را به خبر دریافته است از آلات رصدیه تصدیق آن نمی‌تواند کرد مگر وقتی که به بقعه مخبر عنها برسد و آنچه فی زمانها هذا در دفاتر ما ارقام اطوال و عروض بلدان یافته می‌شود، اکثر آن مختلف است که غایت تفاوت اختلاف تقریباً به دو درجه می‌رسد. نادرتر آن که کرات ارضی که اذکیای فرنگ ترتیب داده‌اند عهود هر کدام که مختلف است، در آن نیز اختلاف مشهود است.

غرضم از تعرض بحث طول و عرض، این است که انسان بدون به کار بردن قوس‌های طول و عرض و ادوات نجومی، به فاصله صد فرسنگ بر خطی قرار بگیرد و مواجه ناودان کعبه بایستد و بگوید: «محرابی علی المیزاب!» و برای دیگران با به کار بردن آلات و قواعد ریاضی میسور نباشد، این انسانی است که: «ینظر بنورالله» و همه اقوال و احوال و افعالش به همین مثبت است چنان که فنان و خریت هر فن در برابر او زبون است.

مرحوم مجلسی (۱)، به ظاهر برخی از جداول طول و عرض بلاد که در دست داشت قبله کنونی مدینه را به ۳۷ درجه از جنوب به مشرق منحرف دانسته است و پنداشته که سلاطین جور سمت اصلی قبله مدینه را تحریف کرده‌اند؛ ولی این زعمی نادرست است و چنانکه گفته‌ایم قبله مدینه بصورت خود باقی است و محاسبه ابوریحان بیرونی در قانون مسعودی و نظر ناصر خسروی علوی در سیاحت‌نامه و زیج هندی و همچنین بسیاری از محاسبات متأخرین، نیک موافق با آن است که درست عمل کرده‌اند و اگر محاسبه‌ای مخالف است در آن اشتباه راه یافته است، هر چند خریت در صنعت باشد.

فرهاد میرزا در کتاب ارزشمندش (۲) عرض مکه مکرمه را ۲۱ درجه و ۳۳ دقیقه شمالی و طول آن را از گرنویچ، رصدخانه لندن ۴۰ درجه و ۱۰ دقیقه شرقی، و عرض مدینه منوره را ۲۵ درجه شمالی و طول آن را ۳۹ درجه و ۵۵ دقیقه آورده است که تفاوت میان دو نصف‌النهار مکه و مدینه ۱۵ دقیقه است. و در اطلس ژنرال لاروس (۳) مکه و مدینه را تقریباً در یک خط نصف‌النهار ترسیم کرده است. و این گفتار جام و کار اطلس همان است که ناصر خسرو در

۱- بحار، ج ۲۲، ص ۱۰۰، ط کمپانی.

۲- جام جم، ص ۶۱۶-۶۱۵، چاپ سنگی.

۳- ص ۱۳۷.

ص: ۴۱

هزار سال قبل از این، در سیاحت نامه گفته است (قبله مدینه سوی جنوب افتاده است) و یا بیرونی پیش از ناصر در قانون مسعودی با جام جم به پانزده دقیقه فلکی اختلاف دارد.

مبدأ طول در نظر قدما و متأخرین

مبدأ طول را چنانکه گفته‌ایم، از غایت نقطه غربی بنام «هرو» که «فرو» هم گویند، می‌گرفتند و آن از جزایر خالدات (کاناری) که جزایر «سعدا» نیز گویند، می‌باشد و آن اکنون غیر معمور، بلکه مغمور در آب است و بین آن جزایر تا ساحل ده درجه است.

بطلمیوس و پیروانش مبدأ طول را از آن جزایر می‌گرفتند و پس از آنان، چون جزایر نامبرده در آب فرو رفته بود، مبدأ طول را از ساحل بحر مغرب گرفته‌اند، چنانکه علامه بیرونی در قانون، مبدأ طول را ساحل گرفته است، لذا برای رفع التباس در جداول طول بلاد مبدأ طول را مقید کرده‌اند که:

«جزایری است» یا «ساحلی است».

مبدأ طول را از غایت نقطه غربی گرفتند؛ چون طول کوكب یعنی تقویم آن به توالی است که از غرب به شرق است تا ارضیات بر وفق سماویات قرار گیرد. و دیگر این که تدوین جداول هم به یک روش خواهد بود و این کار در تسهیل محاسبه و عدم اضطراب خاطر دخلی به سزا دارد.

قدمای هند مبدأ طول را از منتهای عمارت در جناب شرق به نام «کنک دز» (دژ گنگ) گرفتند یا به علت این که به حسب مکان به آن نزدیک بودند، و یا به علت این که ازدیاد طول موافق جهت حرکت اولی است که از شرق به غرب و در اصطلاح به خلاف توالی است، و از این حیث باز ارضیات موافق سماویات است، و یا به علت این که جهت شرق را چون مطلع انوار است اشرف از مغرب می‌دانستند، و یا به علت این که مشرق را یمین فلک می‌دانستند و یمین اقوی الجانین است. و بسیاری از متأخرین رصدخانه خودشان را مبدأ طول در زیجات قرار دادند، و در این ایام از گرینویچ و از پاریس می‌گیرند.

ص: ۴۲

منی

محمدابراهیم جنّاتی

منی، سرزمینی است که حاجیان در آن به آرزوهایشان می‌رسند، شاعر می‌گوید:

نلنا المُنَى بِمِنَى وَعَدْنَا حَمِيداً

ص: ۴۳

در روز ۱۰ ذی‌حجه بر حاجیان در منی چند عمل واجب است از جمله:

۱- رمی جمره عقبه.

۲- قربانی.

۳- تراشیدن سر یا تقصیر.

محل رمی جمره عقبه

محل رمی، همان مکانهای خاصی است که صخره‌ها در آن قرار دارد، و طبق نصوص و روایات، شیطان مکّرر در آن محل‌ها بر حضرت ابراهیم ظاهر شده است. و هر بار که آشکار می‌شد حضرت به دستور جبرائیل او را با سنگ‌ریزه‌ها هدف قرار می‌داد، و او را مغلوب و از خود دور می‌گردانید. (۱) و اولین محلی که شیطان بر ابراهیم ظاهر شد جمره عقبه، سپس جمره میانه و در مرحله سوّم جمره اولی بود.

رمی دارای معنای والایی است که عبارت است از آماده شدن انسان در عرصه زندگی برای مبارزه در برابر هر پلیدی و امر ناپسند. هدف و غرض از طرح مسأله «رمی» بیان این مطلب است که «رمی» در طبقه دوم بدون مانع و مجاز است، و تاریخ خود گواه است: ستونی که اکنون در آن مکان قرار دارد و مورد رمی حاجیان قرار می‌گیرد، در آن زمانها وجود نداشته و بعدها آن را به وجود آورده‌اند.

و نیز فتاوی فقیهان مبنی بر کفایت رمی جمره در طبقه دوم، گویای این است که صخره، «جهت» برای رمی می‌باشد و رمی بر «خود صخره» موضوعیت ندارد که حق مطلب نیز همین است.

بر این اساس بنظر می‌رسد همانگونه که رمی ستون در طبقه اول کفایت می‌کند، رمی آن در طبقه دوم نیز کافی است. به عبارت دیگر صخره هیچگاه هدف رمی نبوده و

۱- برای آگاهی از روایات در این زمینه می‌توانید به وسائل‌الشیعه، کتاب حج، باب ۴ از ابواب برگشت به منی و رمی جمار مراجعه نمائید.

ص: ۴۴

موضعیت ندارد؛ بلکه محل و جایگاه شیطان بوده که خود آن هدف رمی می‌باشد. بنابراین صخره جهت رمی، و مرمی خود شیطان بوده است که بر روی صخره قرار داشت. و ستون سمبل شیطان است؛ پس جایی برای احتیاط در ترک رمی بر ستون، در طبقه دوم، اصلاً وجود ندارد و باید از اینگونه احتیاطات در حج خودداری شود. قربانی

عمل دوم در منی «قربانی» است که جا دارد پیرامون این مسأله، در سه مقام بحث شود:

الف- هدف از قربانی

ب- مصرف قربانی

ج- محل قربانی

باید گفت که هدف از فریضه «قربانی» تغذیه محرومان و فقیران است. خداوند در این زمینه فرمود:

«وَ اذْنُ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ظَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعَمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ». (۱)

«ای ابراهیم! ندای حج را بین مردم بر آور، مردانی از راه دور سوار بر شترهای لاغر سوی تو می‌آیند تا منافعی را که برای آنها است ببینند و خدا را در روزهای معلوم یاد کنند و آنچه را که خداوند از چهارپایان برای آنها روزی کرده هم خود از آن بخورید و هم به فقیران و تهیدستان بخورانید».

رسول خدا- ص- فرمود: «انما جعل الله هذا الاضحی لتشبع مساکینکم من اللحم فاطعموهم». (۲) «خداوند این عید قربان را قرار داده تا مساکین و واماندگان از گوشت، تغذیه و سیر شوند پس آنان را اطعام کنید».

و همچنین امام صادق- علیه‌السلام- فرمود: «اذا ذبحت او نحرته فكل واطعم كما قال الله فكلوا منها واطعموا القانع و المعتر». (۳) «زمانی که گوسفندی یا شتری قربانی کردی، خود بخور و به دیگران اطعام کن، که خدا فرمود از آنها بخورید و قانع و معتر (۴) را نیز

۱- حج: ۲۸.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۴، باب ۴۰ از ابواب ذبح، ح ۲۲، ص ۱۶۷.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۴، باب ۴۰ از ابواب ذبح، ح ۱، ص ۱۵۹.

۴- قانع فقیری است که به او داده شود قناعت می‌کند ولی معتر اینگونه نیست.

ص: ۴۵

اطعام کنید».

امام صادق- علیه‌السلام- در صحیح محمد بن مسلم، در مقام پاسخ از پرسشی که از او درباره «بیرون بردن گوشت‌های قربانی از منی» شد، فرمود:

«كُنَّا نَقُولُ لَا يَخْرُجُ مِنْهَا بَشْيٌ لِحَاجَةِ النَّاسِ إِلَيْهِ فَمَا الْيَوْمَ فَقَدَ كَثَرُ النَّاسِ فَلَا بَأْسَ بِاخْرَاجِهِ» (۱).

«در گذشته می‌گفتیم نباید گوشت‌های قربانی از منی بیرون برده شود، چون مردم احتیاج و نیاز به آنها داشتند اما امروز که مردم بسیاراند، (و قهراً قربانی نیز زیاد است) پس اشکالی در بیرون بردن آنها از منی نیست».

همچنین حضرت صادق- علیه‌السلام- در حدیث دیگری فرمود:

«كُنَّا نَنْهَى عَنْ اخْرَاجِ لَحْمِ الْاَضَاحِيِّ بَعْدَ ثَلَاثَةِ اَيَّامٍ لِقَلَّةِ اللَّحْمِ وَ كَثْرَةِ النَّاسِ فَمَا الْيَوْمَ فَقَدَ كَثَرِ اللَّحْمِ وَ قَلَّ النَّاسُ فَلَا بَأْسَ بِاخْرَاجِهِ».

(۲)

«اینکه ما از بیرون بردن گوشت‌های قربانی، بعد از سه روز، منع می‌کردیم، بدین جهت بود که گوشت قربانی کم و مردم زیاد بودند، اما امروز که گوشت (قربانی) زیاد است و مردم کم‌اند، مانعی از بیرون بردن آن از منی نیست». روایات دیگری نیز در این زمینه موجود است که نیازی به بیان همه آنها نیست.

این نصوص بر این مطلب دلالت دارند که بیرون بردن گوشت‌های قربانی از منی در زمانهای پیشین ممنوع بوده، چون مردم به آن نیاز داشتند، یعنی ملاک و معیار ممنوعیت همان «نیاز» بوده است. و اینکه که نیاز و احتیاج از میان رفته، مانعی از بیرون بردن آنها نیست.

مصرف قربانی

امیرالمؤمنین- علیه‌السلام- در روز عید قربان، ضمن خطبه‌ای فرمود:

«وَادَا ضَحِيَّتُمْ فَكُلُوا وَاطْعَمُوا وَاهْدُوا وَاحْمَدُوا اللَّهَ عَلَى مَا رَزَقَكُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْاَنْعَامِ» (۳).

«آنگاه که قربانی کردید، از آن بخورید و اطعام کنید و هدیه دهید و خدا را بر آنچه از چهارپایان برای شما روزی کرده سپاس گوئید».

۱- وسائل‌الشیعه، ج ۱۴، باب ۴۲ از ابواب ذبح، ح ۵، ص ۱۷۲.

۲- وسائل‌الشیعه، ج ۱۴، باب ۴۱ از ابواب ذبح، ح ۶، ص ۱۷۰.

۳- وسائل‌الشیعه، ج ۱۴، باب ۴۰، ح ۲۲، ص ۱۶۷.

ص: ۴۶

امام صادق - علیه السلام - نیز در مقام پاسخ از پرسشی در باره هدی سوق، فرمود:

«کل ثلثا واهد ثلثا و تصدق بثلث» (۱)

«یک سوم از آن را خود مصرف نما و یک سوم را هدیه کن و قسم سوم را به فقیران و مستمندان بده».

فتاوی فقهایان نیز با متون فقهی و احادیث کاملاً مطابقت دارد.

آنچه از منابع فقهی بدست می آید این است که: «گوشتهای قربانی باید مورد تغذیه و استفاده قرار گیرد دو ذره‌ای از آن هدر نرود». همه می دانیم که در روز عید قربان به تعداد هر زائر خانه خدا یک حیوان قربانی می شود (چه شتر چه گوسفند)، و این قربانیها که فراوان نیز هستند، تقریباً همه آنها بجز اندکی بهدر رفته و به وسیله ابزار و وسایل ماشینی روز، زیر خاک مدفون می شوند که این عمل با آنچه که خدا و رسول او و اوصیا در این زمینه فرموده‌اند، منافات دارد. به بیان دیگر از بین بردن گوشتهای قربانی بدون تردید با ملاک منصوص فقهی متنافی است؛ بنابراین لازم است راههایی را که برای بهره گیری و تغذیه از آنها برای فقیران وجود دارد مورد بررسی قرار داد تا بتوان از این مواد غذایی متراکم، به نفع فقرا و مستمندان و بیچارگان استفاده کرد.

نظر شیخ طوسی - ره -

شیخ طوسی می فرماید: اخراج گوشت قربانی و بردن آن، اگر مال خودش باشد، غیر مجاز و در صورتی که مال دیگری باشد جایز است» (۲) که این سخن و نظر قابل نقد و ردّ است. زیرا:

اولاً - مقصود او از تعبیر یاد شده، حرمت اصطلاحی نیست؛ بلکه منظورش کراهت است. دلیل ما بر این حرف، تصریحی است که شیخ در کتاب استبصار بر کراهت بیرون بردن گوشتها از منی کرده است.

ثانیاً - این قول منافات دارد با وجود تثلیث و سه قسم کردن قربانی که بر آن اتفاق نظر وجود دارد.

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۴، باب ۴۰، ح ۱۱، ص ۱۶۵.

۲- نهاییه، ص ۲۶۱.

ص: ۴۷

از ادله این حکم برداشت می‌شود که آن یک سومی که در دست خودش می‌ماند، می‌تواند هرگونه تصرفی را در آن بنماید. ثالثاً- مقصود شیخ از حرمت و یا کراهت، اخراج آنجایی است که نیازمند و فقیر در منی باشد؛ بگونه‌ای که می‌توانند آن گوشتها را مورد استفاده قرار دهند. دلیل بر این برداشت، این است که شیخ اخباری را که تفصیل می‌دهد، بین آن صورتی که در منی فقیر باشد نمی‌تواند قربانی را خارج کند». و بین آن صورتی که «در منی نیازمند نباشد می‌تواند خارج کند» پذیرفته است. رابعاً- ایشان بعد از سه روز ذخیره کردن گوشتها را تجویز کرده است و این غالباً بعد از خارج شدن از منی است زیرا نوع مردم بعد از سه روز، در منی نمی‌مانند.

اخبار منع اخراج گوشتها از منی

از جمله اخبار روایتی است که از صحیح محمد بن مسلم ذکر کرده‌اند:

«قال سألته عن اللحم أیخرجه به من الحرم فقال لا یخرج منه بشئ الا السنم بعد ثلاثه ایام» (۱)

«محمد بن مسلم می‌گوید: از امام سؤال کردم: آیا گوشت (قربانی) را می‌توان از حرم خارج کرد؟ حضرت فرمود هیچ مقدار از آن نباید خارج شود مگر سنم بعد از سه روز».

ابن صحیححه دلالت بر حرمت اخراج گوشت را از حرم دارد نه از منی؛ بنابراین، اینکه مرحوم حر عاملی در وسائل، این روایت را دلیل بر کراهت اخراج لحوم تنها از منی، قرار داده، بسیار عجیب است!

روایت دیگر، خبر معاویه بن عمّار است که:

«قال قال ابو عبد الله لا تخرجنّ شیئاً من لحوم الهدی» (۲)

معاویه می‌گوید امام صادق-ع- فرمود: «هیچ مقدار از گوشتهای قربانی را شما خارج نکنید» در این روایت محل نهی از اخراج گوشتهای قربانی ذکر نشده است، شاید حرم باشد نه منی.

و اگر کسی ادعا کند که عدم ذکر متعلق نهی و منع دلیل بر عموم است، پذیرفته

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۴، باب ۴۰ (چاپ جدید) از ابواب ذبح، ح ۱ و ۲ ص ۱۷۱.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۴، باب ۴۰ (چاپ جدید) از ابواب ذبح، ح ۱ و ۲ ص ۱۷۱.

ص: ۴۸

نیست؛ زیرا عرف چنین استفاده و برداشتی نمی‌کند.

در هر حال این دلیل نیز قابل نقد است زیرا:

اولاً- این اخبار با اخبار گذشته که دلالت داشت بر «جواز اخراج لحوم از منی» معارضه ندارد چرا که جمع موضوعی که «اطلاق و تقیید» است بین این اخبار و اخبار گذشته وجود دارد. اطلاق این اخبار با اخبار قبلی تقیید می‌شود- که دلالت داشت بر جواز اخراج قربانی از منی، در صورتی که در آنجا مورد نیاز فقرا نباشد-

ثانیاً- مقتضای قانونی «حمل ظاهر بر نص»- که از وجوه «جمع دلالتی بین اخبار متعارض» می‌باشد- این است که از ظاهر این اخبار، به نص اخبار گذشته- که دلالت داشت بر جواز اخراج گوشت‌های قربانی در صورتی که مورد استفاده فقیران در منی قرار نگیرد- رفع ید شود؛ چرا که آن روایات بر اینها حکومت دارد. در بحث‌های اصولی گفته‌ایم که حکومت «نص» بر «ظاهر» از روشن‌ترین اقسام حکومت است؛ زیرا آن قرینه است بر عدم اراده «ظاهر نهی» در اخبار ناهی و مانع.

منی «بعنوان محل ذبح»

تردید نیست در اینکه محل ذبح در منی است، اگر مانعی در میان نباشد، و نیز از نظر من تردیدی در مجزی بودن قربانی در جایی که هم اکنون قربانگاه قرار دارد نیست؛ ولی برخی از فقیهان در محل کنونی قائل بر عدم اجزاء شده‌اند. و استدلال کرده‌اند بر اینکه: آن محل خارج از محدوده منی بوده و در وادی محسّر قرار دارد. لیکن به نظر من این دلیل نقدپذیر است زیرا:

اولاً- همه عالمان و فقیهان می‌دانند که وقوف به عرفات و مشعر، نه تنها از ارکان حج است بلکه تمام الحج محسوب می‌شوند؛ زیرا در برخی از احادیث بر «عرفه» «حج» اطلاق گردیده است. (الحج عرفه) (۱) و در برخی دیگر از روایات بر «وقوف عرفه» اطلاق «الحج الاکبر» شده است. (۲) و در بعضی، بر آن اطلاق «یوم شاهد» (۳) و در بعضی دیگر «یوم مشهود» (۴) اطلاق شده است. و نیز برخی از احادیث، میزان درک حج را درک مشعرالحرام دانسته است (من ادرك مشعرالحرام فقد ادرك الحج (۵) و من فاته فاته الحج) (۶).

- ۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۰، باب ۱۸، از ابواب احرام حج، ح ۳.
- ۲- وسائل الشیعه، ج ۱۳، باب ۱۹ از ابواب وقوف به عرفه، ح ۹، ص ۵۵۱.
- ۳- وسائل الشیعه، ج ۱۳، باب ۱۹ از ابواب وقوف به عرفه، ح ۵ و ۷.
- ۴- وسائل الشیعه، ج ۱۳، باب ۱۹ از ابواب وقوف به عرفه، ح ۵ و ۷.
- ۵- وسائل الشیعه، ج ۱۴، باب ۲۳ از ابواب وقوف به مشعر، ح ۸ و ۹، ص ۴۰.
- ۶- وسائل الشیعه، ج ۱۴، باب ۲۵ از ابواب وقوف به مشعر، ح ۱، ص ۴۵.

ص: ۴۹

بدیهی است وقتی که متابعت از آنها- در چنین امر مهمی- مجزی باشد، حالا یا بدلیل اخبار خاصّ (الاضحی یوم یضحی الناس) و یا به دلیل اخبار بگونه کلی (التقیه دینی و دین آبائی) و یا بدلیل سیره و یا براساس نظر حضرت امام راحل- رضوان الله علیه- در جلسه‌ای که با ایشان در نجف داشته و در این زمینه صحبت کردم- از مجموع این ادله می‌توان دریافت که: به طریق اولی متابعت از آنها در امر قربانی، بی‌اشکال خواهد بود. و وجه اولویت این است که اهمیت قربانی هیچگاه به مقدار اهمیت وقوف به عرفات و مشعرالحرام نیست؛ زیرا وقوف در آن دو مکان، در اصطلاح مراجع تقلید، رکن است، آنهم نه همانند رکن در باب نماز، بلکه بالاتر. زیرا در اصطلاح و تعبیر احادیث وقوف به عرفه حج است! قربانی نه تنها چنین نیست، بلکه حدّا کثر از «واجبات» است و یا حتی از «واجبات فی الحج» است به این معنا که قربانی از اجزاء ماهیت حج نیست، بلکه حج ظرف این واجب است، آن چنانکه نماز ظرف وجوب ردّ سلام واقع می‌شود. که در این صورت ترک آن عمداً اگر چه باعث ترک واجب می‌شود ولی باعث بطلان حج نمی‌گردد. در این مورد مطالبی وجود دارد که بیان آنها از حوصله این مجله خارج است.

در هر حال به فرض که آن را از واجبات حج بدانند، ولی از ارکان حج نمی‌دانند.

پس اگر متابعت از آنها در وقوف- که از مهمترین اعمال حج و دخالت در تحقق ماهیت آن دارد- مجزی باشد، بطور قطع و بطریق اولی، در این امر هم متابعت از آنها مجزی خواهد بود.

حاصل اینکه: جای شک نیست که قربانی در محل کنونی که از طرف حکومت سعودی تعیین شده، مجزی است، چه آنکه جزء منی باشد و چه جزء وادی محسر.

ثانیاً- امام صادق- علیه‌السلام- در فرض ضیق شدن منی بر اثر کثرت جمعیت، تجویز فرموده است که وادی محسر را جایگزین منی نمایند و نیز اگر موقف مشعرالحرام (جمع) ضیق شود، وقوف در خارج از آن را برای حاجیان تجویز کرده‌اند.

سماعه می‌گوید: از امام صادق پرسش نمودم «اذا کثر الناس بمنی وضائق علیهم کیف یصنعون؟ فقال یرتفعون الی وادی محسر».

(۱)

«هرگاه مردم در منی زیاد شوند و جا تنگ شود، چه کنند؟ حضرت در پاسخ فرمود: به وادی محسر کوچ کنند».

ص: ۵۰

و می گوید از امام پرسش نمودم: «فاذا كثروا بجمع وضاعت علیهم کیف یصنعون؟
فقال: یرتفعون الی المأزمین».

«آنگاه که مردم در جمع (مشعرالحرام) زیاد شوند، جا تنگ شده و گنجایش نباشد چه کنند؟ حضرت فرمود: بروند به مأزمین (که در حدود مشعرالحرام قرار دارد).»

حال گوئیم: با توجه به تنقیح ملاک یاد شده و براساس جریان آن در مورد ذبح که از ارکان به حساب نمی آید، بطور قطع هرگاه برای مکان ذبح ضیق و محدودیتی پیش آید جواز آن در خارج منی بی اشکال می شود. محل کنونی ذبح نیز به دلیل ضیق مکان تغییر داده شده است. از اینرو چنانکه وقوف به مأزمین - که از حدود مشعرالحرام است - به ملاک مذکور، بدون اشکال است. و همچنین ذبح و قربانی در محل کنونی بی اشکال می شود.

دو نظریه مهم فقهی در این زمینه

اگر نظریه یاد شده پذیرفته نشود و بگوئیم باید ذبح در منی انجام پذیرد و گرنه مجزی نیست، دو نظریه را می توان بر طبق ادله فقهی و قواعد آن بیان کرد.

ولی چون تاکنون آن در نظریه را هیچ فقهی اظهار نکرده و علاوه بر این، آن دو نظریه جنجال برانگیز خواهند بود، بدین جهت طرح و بررسی آنها را به مصلحت ندانستیم، شاید در وقت مناسب، پیرامون آن مطالبی بیان کنیم.

اشاره‌ای به برخی راه حلها در باره ذبح

در سال گذشته طرحی در زمینه قربانی مورد عمل قرار گرفت که این طرح عبارت بود از اینکه: تعدادی از حاجیان به افرادی که سازمان حج و زیارت برای ذبح معین کرده بود وکالت دادند و برای توسعه بیشتر و رفع بعضی اشکالات، وکالت در توکیل نیز به آنها دادند. این طرح با اینکه نو پا بود و جنبه آزمایشی داشت بسیار مفید واقع شد؛ زیرا هم باعث، فراغ ذمه و هم موجب تسهیل رفع زحمت و مشقت از حاجیان شد.

امید است احتیاطات بیجا و بدون دلیل معتبر و اشکالات بی اساس در همه جا، بخصوص در حج، کنار گذاشته شود؛ چرا که: سخت گیری و ایجاد مشکل برای

ص: ۵۱

مسلمانان، با روح شریعت سازگاری ندارد و اگر کسی شیوه رسول خدا و امامان معصوم- علیهم‌السلام- را در بیان احکام، بخصوص در مسائل حج مورد بررسی قرار دهد، این گفته ما را تصدیق خواهد نمود.

۳- حلق یا تقصیر

برخی از مجتهدان «حلق و تراشیدن» سر را- بنا بر احتیاط- بر مردمی که سال اول حج اوست لازم دانسته و تقصیر را نیز برای کسی که سال اول حج او نیست کافی می‌دانند. که بحث پیرامون آن را در فرصتی دیگر دنبال خواهیم کرد.

ص: ۵۲

اتمام الحُجَجِ في تفسير مدلول «لا جدال في الحج»

یا پاسخى به

تفسير محرف مفهوم جدال در حج

ص: ۵۳

دکتر سید محمد باقر حجتی

ص: ۵۴

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي حَرَّضَنَا عَلَى الْجِدَالِ وَالْقِتَالِ - فِي جُلِّ الْأَحْوَالِ - مَعَ كُلِّ شَيْطَانٍ بَطَّالٍ وَ مَنَافِقٍ مَحْتَالٍ وَ مُشْرِكٍ مَخْتَالٍ، وَ قَالَ: «حَرَضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ» وَ «جَاهَدَ الْكُفَّارَ وَ الْمَنَافِقِينَ وَ اغْلَظَ عَلَيْهِمْ» وَ «قَاتَلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ» وَ «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا» وَ قَالَ: «وَ جَادَ لَهُمْ بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ». وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى جَمِيعِ أَنْبِيَائِهِ وَ رَسَلِهِ، الَّذِينَ جَادَلُوا بِالْحَقِّ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْبَاطِلَ وَ يَجَاهِدُوا الْمَشْرِكِينَ فَكَثَرُوا جِدَالَهُمْ. وَ عَلَى آلِهِ الَّذِينَ أفرغوا جَهْدَهُمْ فِي دَعْوَةِ النَّاسِ إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِمْ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادَلُوهُمْ بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ، فَبَدَلُوا وَسَعَهُمْ فِي مَجَادَلَةِ الْمَلَاحِدَةِ وَ الْكُفْرَ فَحَسَنُوا جِدَالَهُمْ.

و بعد فقد قال الله تبارك و تعالی:

«الْحِجْ أَشْهَرُ مَعْلُومَاتٍ مِمَّنْ فَرَضَ فِيهِنَّ فَلَا رَفْتَ وَ لَا فُسُوقَ وَ لَا جِدَالَ فِي الْحِجِّ وَ مَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ، وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَ اتَّقُوا يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» (۱)

مروری بر مدلول لغوی و اصطلاحی واژه «جدال»

مقدمتاً قبل از ورود در تفسیر آیه یاد شده، سزا بر آن دیدیم که واژه «جدال» را از لحاظ مدلول لغوی و اصطلاحی دقیقاً مورد مطالعه قرار دهیم، آنگاه بینیم از این کلمه در آیه مورد بحث، چه مفهومی در مد نظر می‌باشد:

الف- مدلول لغوی «جدال»:

کلمه «جدال» (به کسر جیم) از مجادله مأخوذ شده و در ریشه خود از «جدل» اشتقاق یافته است، و خود کلمه «جدل» دارای معانی زیر می‌باشد:

۱- محکم بافتن چیزی، از قبیل ریسمان و امثال آن که این مفهوم (یعنی استحکام و بافتن)، روح این واژه و اساس آنرا تشکیل می‌دهد، (۲) و معانی دیگر که برای این واژه در کتب لغت آمده، به همین مفهوم باز می‌گردد و دارای چنین جان و روحی

۱- بقره: ۱۹۷.

۲- معجم، متن اللغة ۱/ ۴۸۹، ط: دار مکتبه الحیاء، بیروت، ۱۳۷۷ ه.

ص: ۵۵

می‌باشد؛ یعنی از نوعی تناسب با همین مفهوم برخوردار است. زمام شتر را به همین مناسبت «جدیل» می‌نامند؛ چون از پوست تابیده [و امثال آن] بافته می‌شود؛ چنانکه ابن منظور و دیگران می‌گویند: جدیل ریسمانی است که از پوست و یا مو بافته می‌شود که آن را به گردن شتر نر و یا ماده می‌آویزند، و در صورتی که زمام شتر را «جدیل» می‌نامند که تابیده و بافته شده باشد. مخاصمه را نیز - با توجه به چنین مفهومی - «مجادله» می‌گویند؛ چرا که هر یک از دو خصم، آهنگ آن دارد که طرف خود را از رأی و نظریه خود - اعم از حق یا باطل - بتاباند و او را از رأی خود برگرداند. (۱)

ضمناً یادآور می‌شویم: جدیل در پاره‌ای از معاجم، هم به معنای زمام و هم به معنای دو رشته مروارید و جواهر رنگارنگ - که زنان آنها را بر یکدیگر پیچیده و حمایل می‌کنند - به کار رفته است: «وُشاح» (۲)

۲- قوی شدن بچه آهو و حیوانات دیگر، بدانگونه که به دنبال مادر به راه افتند.

و یا قوی شدن و سفت گشتن دانه در خوشه؛ به همین مناسبت استخوان بزرگ و محکم، و استخوانهای میان تهی دست و پا، و بسیاری از معانی دیگری را - که مفهوم قوت و استحکام در آن منظور شده است - «جدل» و یا «جدل» می‌نامند.

جَدَل - که عبارت از قدرت بر خصومت و جدال است - با توجه به همین مفهوم مورد استعمال قرار گرفته است؛ و لذا هر فردی که در خصومت سرسختی می‌کند، عنوان «جَدَل» را اطلاق می‌نمایند. (۳) و در اصطلاح فارسی می‌گویند: «در خصومت، سرسخت است».

با مراجعه به کتب لغت و مطالعه نصوص اصیلی که ساختمانی از این ماده در آنها به کار رفته است، به این نتیجه می‌رسیم که در مفهوم این واژه - در اکثر قریب به تمام موارد آن - معنی بافتن و یا استحکام و قوت، و یا هردو جلب نظر می‌کند. بنابراین باید در مفهوم «جدال» روح این واژه را - که عبارت از قدرت و قوت، و تاباندن و بافتن است - جستجو کنیم. یعنی فردی که به جدال دست می‌یازد سفت و سخت در خصومت بوده و می‌خواهد طرف را از نظریات خود بتاباند و پیچش و انعطافی در او به هم رساند.

راجع به مدلول لغوی جدال مطالب گسترده‌تری در معاجم و فرهنگها دیده

۱- در باره مجموع این مطالب بنگرید به: لسان العرب ۱/ ۴۱۹ ط: دار لسان العرب، بیروت - معجم متن اللغة ۱/ ۴۹۰ اساس البلاغة، ص ۵۲، ط: دارالمعرفة، بیروت ۱۳۹۹ هـ - معجم متن اللغة ۱/ ۴۳۳، ط: افسس دارالکتب العلمیه، اسماعیلیان، تهران - فرهنگ نفیسی ۱/ ۱۰۷۳، ط: افسس کتابفروشی خیام، ۱۳۵۵ هـ.

ش - مجمع البیان ۲/ ۲۹۳، ط: کتابفروشی اسلامیة، تهران ۱۳۷۳ هـ. ق - التفسیر الکبیر ۵/ ۱۶۵، ط: دار احیاء التراث العربی، طبع سوم - القاموس المحيط ۳/ ۳۴۶، ط: دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۳ هـ. ق.

۲- القاموس المحيط ۳/ ۳۴۶ - معجم متن اللغة ۵/ ۴۹۰.

۳- بنگرید به: همان مراجعی که در شماره ۲ پاورقی صفحه قبل از آنها یاد کردیم. فیروزآبادی و ابن منظور می‌نویسد: «الجَدَل بالتحریک الدَّ فی الخصومة والقدرة علیها» رک: القاموس المحيط ۳/ ۳۴۷ - لسان العرب ۱/ ۴۲۰.

ص: ۵۶

می‌شود که بازگو کردن همه آنها موجب اطاله و اطنابِ مُبِل می‌گردد. و لذا سخن را در این باره به پایان می‌بریم و گفتگوی خود را با بحث و کاوش در مدلولِ اصطلاحی کلمه «جَدَل» و «جِدال» ادامه می‌دهیم.

ب- مدلول اصطلاحی کلمه «جَدَل» و «جِدال»:

۱- جَدَلُ / ()، ()

این واژه اصطلاحاً عبارت از روشِ مناقشه و استدلال می‌باشد که در طول تاریخ با توجه به مکاتبِ مختلفِ فلسفی، از مفاهیم متفاوت و متعددی برخوردار شده است:

- از نظر سقراط، مناقشه و مجادله‌ای است که مبتنی بر بگو و مگو و پرسش و پاسخ می‌باشد (روش تولید و مامائی).

- از دیدگاه افلاطون، نوعی از روش در تحلیل منطقی است که بر اساس تقسیم اشیاء به اجناس و انواع، مورد استفاده قرار می‌گیرد، و این روش و تحلیل به «علم به مبادی اولی و حقایق ازلی» منجر می‌گردد.

- جدل در نگاه ارسطو و دانشمندان اسلامی (منطقیون) عبارت از قیاسی است که از مشهودات و مسلّمات تشکیل می‌شود.

- در نظر کانت، منطقی ظاهری و صوری است که منحصرأ در سفسطه «مصادره به مطلوب» و فریفتن حواس به کار می‌آید.

- جدل نزد هگل، انتقال ذهن از قضیه و نقیض آن به قضیه‌ای که از آن دو نتیجه می‌شود، آنگاه همینگونه ادامه یابد تا به «مطلق» برسد.

در کتاب «التعریفات» جرجانی آمده است:

«جدل، قیاسی است که از مشهورات و مسلّمات تشکیل شده، و غرض و هدف آن الزامِ خصم و اقناع و اسکاتِ کسی است که فهم او برای درک مقدماتِ برهان نارسا می‌باشد.

واژه «جدل» و «مجادله» در قرآن کریم

کلمه «جدل» در دو مورد، و مشتقاتی از باب «مجادله» در بیست و سه مورد، و

ص: ۵۷

کلمه «جدال» در دو مورد از قرآن کریم به کار رفته است.

اما قبل از آنکه به بحث و بررسی مفهومی که در این موارد در مدّ نظر می‌باشد پردازیم لازم است یادآور شویم که اصطلاح جدل- علاوه بر آنکه در منطق عبارت از قیاسی است که از مشهورات و مسلمات فراهم می‌آید- در اصطلاح دانشمندان علوم قرآنی و تفسیر به معنای استدلال و قیاس برهانی نیز استعمال شده است.

به عنوان نمونه: جلال الدین سیوطی در کتاب خود (در نوع شصت و هشت)، بابتی تحت عنوان «فی جدل القرآن» گشوده است که منظور او از «جدل» عبارت از مفهومی است وسیع که شامل قیاس جدلی و نیز قیاس برهانی در اصطلاح منطقیین می‌گردد. وی یادآور می‌شود که نجم الدین طُوقی (م ۷۱۶) کتاب مستقلی در جدلِ قرآن کریم تصنیف کرده است، آنگاه می‌نویسد: «قال العلماء: قد اشتمل القرآن العظیم علی جمیع انواع البراهین والادله، و ما مِنْ برهانٍ و دلالةٍ و تقسیمٍ و تحذیرٍ- یبنی مِنْ کلیات المعلومات العقلیة و السمعیة- الا و کتاب الله قد نطق به» (۱).

بدیهی است در محتوای چنین اصطلاحی، مفاهیم دیگرِ جدل- که عبارت از مغالطه و سفسطه است- در مد نظر نیست، بلکه عبارت از به کار گرفتن قیاسی است که خصم را به حق و حقیقت و صلاح حال و مآل او رهنمون است.

بنابراین نمی‌توان گفت: هرگونه جدل و مجادله‌ای به مفهوم خصومت و سرسختی بیجا و نکوهیده می‌باشد. و حتی در قرآن کریم- که مشتقاتی از این واژه در موارد مختلفی از آن، مورد استفاده قرار گرفته- همه جا به معنای خصومت و ستیز بیجا و مذموم نیست. اصولاً جدل و مجادله در قرآن کریم به مفهوم استدلال به کار رفته که در پاره‌ای از موارد به معنای استدلال غلط و بی‌اساس و آمیخته به خصومت، و در پاره‌ای از موارد دیگر به معنای استدلال صحیح و منطقی و دارای اساس عقلائی و توأم با انس و محبت استعمال شده است.

بطور کلی، آن جدل و مجادله‌ای که در قرآن کریم از آن نهی و یا نکوهش شده، عبارت از لجاج و ستیز و استدلال سفسطی و دستخوش مغالطه در جهت اثبات امری

۱- بنگرید به: لسان العرب/ المصطلحات العلمیة و الفنیة ۴/ ۱۰۷.

ص: ۵۸

است که باطل و عاری از واقعیت می‌باشد.

در هیچ موردی از قرآن کریم، جدال و استدلالی که هدف آن اثبات حق است - نه تنها از آن نهی نشده است - بلکه همه مسلمین موظف شده‌اند که دست اندرکار چنین جدال و مجادله‌ای گردند؛ چنانکه این نکته را در بحث و تفسیر آیه مورد نظر بازگو خواهیم کرد:

تفسیر آیه ۱۹۷ سوره بقره

خداوند متعال می‌فرماید:

«الحج اشهرٌ معلومات فمن فرض فيهن فلا رَفَتْ و لافسوق و لا جدال في الحج و ما تفعلوا من خير يَعْلَمُهُ اللهُ، و تزودوا فان خير الزاد التقوى و اتقون يا اولى الالباب».

مواسم و ایامی که مراسم حج باید در آن ایام انجام گیرد عبارت از ماههایی است که در شریعت مقدس اسلام کاملاً معلوم و مشخص شده است. و فقط می‌توان آن را در طول سال یکبار انجام داد، بر خلاف عمره که ممکن است شرعاً در طول یک سال، چند و یا چندین بار برگزار گردد.

ماههایی که می‌توان مناسک حج را در آنها به جای آورد - از نظر شیعه - عبارتند از: شوال، ذوالقعدة، ده روز از ذوالحجه و یا تمامی ایام آن؛ ۷ چنانکه اهل سنت نیز ایام برگزار کردن حج را عبارت از شوال و ذوالقعدة و پاره‌ای از روزهای ذوالحجه می‌دانند که گروهی آن را در ده روز همین ماه مشخص کرده‌اند. (۱)

بنابراین جلو انداختن انجام مناسک حج از این ماهها و یا تعویق آن از این ماهها جایز نیست، چنانکه «نساء» - یعنی مردمی که قرآن کریم در باره آنها می‌گوید «أما النسئء زیادة فی الكفر...» (۲) - بدینگونه تقدیم و تأخیر حج را روا می‌داشتند.

کسی که در این ماهها حج را بر خویشتن واجب گرداند - یعنی در این ماهها به حج مُحْرَم گردد و یا بر حسب نظریه شیعه حتی به عمره تمتع مُحْرَم شود - نباید به دنبال تمایلات جنسی رفته و عمل زناشویی و یا سایر هوسهای شهوانی را اعمال کند: (لا رفت). و نباید دروغ بگوید، و یا باید زبان خود را از دشنام و بدگویی به مؤمن حفظ کند؛ چون رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود:

۱- الاتقان فی علوم القرآن ۴/ ۶۰، ط: افسست، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ایران ۱۳۶۳ ه. ش. برای اطلاع از انواع استدلالهایی که سیوطی تحت عنوان «جدل القرآن» مطرح کرده است بنگرید به: همین کتاب ۴/ ۶۰-۶۶.

۲- مجمع البیان ۲/ ۲۹۳. جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام ۱۸/ ۱۲-۱۳.

ص: ۵۹

«سباب المؤمن فسوق و قتاله كفر» (۱):

«دشنام گفتن به مؤمن، خروج از طاعت خدا و جرمی سنگین است، و کشتن او مساوی با کفر می‌باشد».

بعضی گفته‌اند: مراد از «فسوق» عبارت از هرگونه معاصی است و بعضی آن را عبارت از «تنازع به القاب» و یا کذب می‌دانند. (۲)
«ولاجدال»: نباید در حج مجادله کرد.

هر کار نیکی که انجام می‌دهد، خدای متعال بدان آگاه است و چون عادل می‌باشد در برابر آن، پاداش نیکی به شما خواهد داد، و به هنگام حج با خود توشه بردارید و بارِ سرِ دیگران نباشید، و یا اینکه از رهگذر اعمال صالحه توشه آخرت برای خویشتن فراهم آورید که بهترین توشه، عبارت از تقوا است.

ای انسانها بخُرد، در برابر اوامر و نواهی من راهِ پرهیزکاری را در پیش گیرید.
این بود خلاصه‌ای از تفسیر آیه مذکور.

امّا آنچه ما درصدد بحث و بررسی آن هستیم و می‌خواهیم دقیقاً از آن کاوش و تحلیلی به عمل آوریم، موضوع نهی از جدال در حج می‌باشد که در این آیه جلب نظر می‌کند. عده‌ای از افراد سطحی - تحت تأثیر عالم‌نمایانی تهی از دانش، و زاهدنمایانی بی‌بهره از زهد، و فقیهانی دست‌آموزِ تَر ابرقدرتها و گوش به آواز توصیه دولتمردانِ استعمارزده - این گفتار الهی را دستاویزی برای انتقادِ مسلمینی قرار دادند که در موسم حج می‌خواهند شیاطین جن و انس را مورد لعن و نفرین قرار دهند و به تکلیف خود برای هشدار دادن به مردم و رسالت اسلامی خویش عمل کنند.

«و لا جدال فی الحج» کدام جدال و با که، و برای چه هدفی؟

الف - منظور از «جدال» در آیه مورد بحث:

۱- نظریه مفسران و دانشمندان شیعه:

مفسرین و فقها و دانشمندان شیعه، یادآور شدند که جدال در حج، عبارت از گفتن «لا والله» و «بلی والله» است.
باید یاد آور شویم که این سخن عبارت از حدّ اقل مراتبِ جدال می‌باشد که فرد

۱- بنگرید به: التفسیر الکبیر ۵/ ۱۶۲، ط: افست، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۱ م، طبع هفتم - تفسیر القرآن العظیم ۱/ ۲۳۶، ط: دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۰۲ ه. ق.

۲- آیه ۳۷ سوره توبه: «انما النسیء زیاده فی الکفر یُضَلُّ به الذین کفروا یُحِلُّونَهُ عاماً و یُحَرِّمُونَهُ عاماً لئِوَاطُوا عِدَّةَ ما حَرَّمَ اللّهُ فَيَحِلُّوا ما حَرَّمَ اللّهُ زُیِّنَ لَهُمْ سوءُ اَعْمَالِهِمْ وَاللّهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکَافِرِینَ».

عربها چهار ماه: ذوالقعدة، ذوالحجه، محرم و رجب را ماههای حرام برمی‌شمرند، و از زمان حضرت ابراهیم و اسماعیل - علیهما السلام - از جنگ و غارت در این ماهها خودداری می‌کردند. و حرفه عربها معمولاً جنگ و غارت بود؛ و لذا برای آنها دشوار می‌نمود که سه ماه پیوسته و مداوم ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم از این کار امساک کنند. می‌گفتند: شغل ما جنگ و غارت است اگر ما مدتی از این کار دست برداریم از زندگانی خسته و بیزار می‌گردیم! به همین جهت، «نسیء»، یعنی تأخیر را روا داشتند و ماه حرام را از محرم تا صفر به تأخیر انداختند، و صفر را حرام برشمرده و محرم را ماه حلال دانسته و این ماه را - چون حلال برمی‌شمرند - «احد الصفرین» می‌نامیدند.

مجاهد می‌گفت: مشرکین هر دو سال در یک ماه حج را می‌گزاردند: دو سال در ماه ذوالحجه، دو سال در محرم، دو سال در صفر و

... بدینسان در تمام ماهها این کار را تأخیر می‌انداختند، تا آنکه حج آنها- قبل از حجه الوداع- یا ماه ذی القعدة همزمان گردید. آنگاه نبی اکرم- صلی الله علیه و آله- در سال بعد- که همان سال حجه الوداع بود- مناسک حج را انجام داد که با ماه ذی الحججه همزمان بود، و این جریان در زمانی روی داد که آن حضرت ضمن خطبه‌ای که ایراد کرد فرمود: ای مردم، بدانید که زمان به صورت همان روزی که آسمان و زمین را آفرید در حال گردش است. سال عبارتست از دوازده ماه، که چهارماه از این دوازده ماه، حرام است و سه ماه آن متوالی است: ذوالقعدة، ذوالحجه و محرم، و ماه دیگر که فرد است، یعنی ماه رجب که میان جمادی و شعبان قرار دارد، منظور آن حضرت آن بود که ماههای حرام به جای خود آمد و حج نیز به ماه ذی الحججه بازگشته است و نسیء و تأخیر از این، باطل و بی اعتبار است.

مرحوم شعرانی سخن مجاهد را گفتاری بدون ابهام برشمرده و می‌نویسد: واضح ترین سخنی که در گزارش «نسیء» ذکر شده گفتار ابوریحان بیرونی در «آثار الباقیه» است، حاصل سخن او این است: سال قمری ده روز بر سال شمسی- بطور تقریب- در هر سال جلو می‌افتد. وقتی سه سال بر سالهای قمری بگذرد سال شمسی یک ماه به تأخیر می‌افتد. عربهای جاهلی بر هر سه سال یک ماه می‌افزودند و یا اول سال چهارم را از صفر می‌گرفتند و آن را محرم می‌نامیدند، و حج آنها در این سال در محرم اتفاق می‌افتاد، آنگاه پس از دو سال در صفر، و همینطور به تأخیر می‌افتاد. و هدف آنها تشبه به یهود بود، چون آنها ماهها را بر حسب فصول تطبیق می‌کردند. در تفسیر امام فخر رازی نیشابوری نیز مطالبی آمده است که همین نکته را تأیید کرده و روشن می‌نماید مجمع البیان ۵/ ۲۹ و هامش آن- کشف الاسرار ۴/ ۱۳۸، ط: دوم، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۷ ه. ش- روض الجنان ۵/ ۱۷۸ ط: دوم، شرکت تضامنی علمی ۱۳۶۱ ه.

ص: ۶۰

می‌خواهد از رهگذر این سوگند، سخن خویش را بر کرسی نشانده و یا سخن طرف را نقض کرده و رأی او را بتاباند و درهم کوید.

از این بیان چنین برمی‌آید که «جدال در حج» یا چنان مفهومی، توأم با سوگند انجام می‌گیرد؛ یعنی در آن تأکید و تشدید وجود دارد، و این همان مفهوم اصیل و ریشه‌دار در معنای لغوی «جدال» است که قبلاً بدان اشاره کردیم.

بر حسب این نظریه اگر کسی در صدد اثبات نظریه خود و یا رد و نقض سخن مخالف خویش برآید و آن را با سوگند یاد شده نیامیزد و به وسیله سوگند مذکور تشدید و تقویت نکند نمی‌توان عنوان «جدال در حج» را بر آن اطلاق کرد. و از چنین کاری است که نهی شده است. (۱)

بدین منظور که نظریه شیعه را در این باره نسبتاً گسترده توضیح دهیم فشرده‌ای از آنچه مرحوم شیخ محمد حسن نجفی راجع به «جدال» بیان کرده، در زیر می‌آوریم:

«جدال»- بر طبق کتاب و سنت و اجماع و نیز بر اساس آنچه در اکثر کتب شیعه و نصوصی که در این باره جلب نظر می‌کند- عبارت از گفتن «لا والله» و «بلی والله» است.

یکی از نصوص، به عنوان نمونه یاد می‌شود: معاویه بن عمار گفته است: از امام صادق- علیه‌السلام- راجع به کسی سؤال کردم که در حال احرام می‌گفت: «لا لعمری: نه به جان خودم». حضرت فرمود: این تعبیر را نمی‌توان «جدال» برشمرد. جدال- صرفاً- عبارت از این است که شخص بگوید: «لا والله» و «بلی والله» ...

در کتاب «تهذیب الاحکام» شیخ طوسی، روایتی از ابی بصیر از امام صادق- علیه‌السلام- آمده است: اگر شخصی سه بار این سوگند را- در عین حال که صادق است- بر زبان آورد باید قربانی کند. و چنانچه یک بار این سوگند را- به دروغ- بر زبان راند قربانی بر او واجب می‌گردد.

اما در خبر و حدیث دیگری از ابی بصیر آمده است که: از امام صادق- علیه‌السلام- سؤال کردم: اگر فردی که مُحْرِم است بخواهد کاری را انجام دهد اما رفیقش به او بگوید: «والله لا عمله/ سوگند به خدا این کار را انجام نخواهی داد»؛ و آن شخص بگوید: «والله لأَعْمَلَنَّهُ/ سوگند به خداوند این کار را انجام می‌دهم» و چند بار او را وادار به سوگند می‌کند، و او نیز مکرر سوگند می‌خورد، آیا حکمی که در باره صاحب جدال

۱- مجمع البیان ۲/ ۲۹۴- تفسیر القرآن العظیم ۱/ ۲۳۷- الکافی اصول ۴/ ۶۴، ط: کتابفروشی اسلامیة. در این کتاب اخیر اضافه شده است: «ولکل که معصیة، و حرمة ماله کحرمة دمه»- و نیز بنگرید به: جامع البیان ۴/ ۱۵۰، ط: دارالمعارف مصر- مسند احمد ۳۶۴۷.

ص: ۶۱

صادر شده است، بر وی لازم می‌گردد؟ امام- علیه‌السلام- فرمود: چنین کسی می‌خواهد بدینوسیله به برادر ایمانی خود، با سوگند یاد کردن احترام گذارد. جدال در مورد کاری مصداق پیدا می‌کند که آن کار معصیت باشد و فرد بخواهد با برادر ایمانی خود بستیزد.

آنچه از مجموع تحقیقات دانشمندان و نیز احادیثی که در باره «جدال در حج» آمده استفاده می‌شود این است که باید سوگندی که انجام می‌گیرد دروغ باشد و یا به کاری که معصیت است مربوط گردد. بنابراین اگر در سوگند خود صادق باشد کفارهای بر او واجب نمی‌شود. و لذا در کتاب «الدروس» شهید اول از جعفری آمده که وی می‌گفت:

«الجدال فاحشه اذا كان كاذباً اوفى معصية...».

وی در پایان می‌نویسد: جدال صرفاً با سوگند به خدا- آنهم با صیغه مخصوص «لا والله» و «بلی والله»- تحقق می‌یابد، و با هر سوگند و یا با سوگند به غیر خدا قابل تحقق نمی‌باشد، منتهی ظاهراً برای تحقق جدال به کاربردن «لا» و «بلی» هر دو لازم نیست؛ بلکه یکی از آنها برای تحقق جدال بسنده و کافی است. (۱)

۲- مفسران و فقهای اهل سنت، و تفسیر «و لا جدال فی الحج»:

مفسران بزرگ و فقهای برجسته اهل سنت در باره «جدال در حج» آراء و سخنان گوناگونی یاد کرده‌اند که فشرده‌ای از آنها را می‌آوریم:

طبری در تفسیر خود بحث بسیار مفصل و گسترده‌ای را در باره «جدال در حج» پیش گرفته است که خلاصه و ماحصل آن این است:

(۱) انسان مُحَرَّم با برادرش آنچنان بستیزد و بگو مگو کند که او را به خشم آورد.

یا حاجیان آنگونه با هم به جدال و درگیری دست یازند که از خشم آنها نسبت به یکدیگر سر برآورد.

(۲) دشنام و مراء و خصومتها و منازعات (۲)

(۳) محمد بن کعب قرظی می‌گفت: جدال این بود که وقتی قریش در «منی» گرد هم می‌آمدند گروهی از آنها به گروهی دیگر می‌گفتند: «حج ما کاملتر و درست‌تر از حج شما است» و آن دیگران به اینان می‌گفتند: «حج ما کاملتر و درست‌تر از حج شما است» (۳).

(۴) جدال در حج این است که یکی بگوید: امروز، روز حج است، و دیگری

۱- مجمع البیان ۲/ ۲۹۴- روض الجنان ۱/ ۵۰۳- کشف الاسرار ۵۳۱- المناز ۲/ ۲۲۷- جواهر الکلام ۱۸/ ۳۵۵.

۲- تفسیر البرهان ۱/ ۱۹۹- ۲۰۱. مجمع البیان و هامش آن ۲/ ۲۹۴- المیزان ۲/ ۷۹، ط: سوم، مؤسسه الاعلمی بیروت، ۱۳۹۳، جواهر الکلام ۱۸/ ۳۵۵ و ۳۵۹- ۳۶۱.

۳- جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام ۱۸/ ۳۵۹- ۳۶۴.

ص: ۶۲

بگوید: فردا.

(۵) ابن زید می‌گفت: عربها در مواقف مختلفی وقوف می‌کردند و با هم بگومگو و منازعه می‌نمودند، و هرکسی از آنها ادعا می‌کرد که محلّ وقوف او همان محلی است که ابراهیم - علیه‌السلام - در آنجا وقوف کرده است؛ اما وقتی خداوند متعال نبی اکرم - صلی‌الله علیه و آله وسلم - را به مناسک آنها در باره حج آگاه ساخت این خصومت و مجادله را فیصله داد. (۱)

(۶) «ولا جدال فی الحج» به عنوان خبر و گزارشی از سوی خداوند متعال است که وقت حج بر اساس یک میقات و موسم واحدی مشخص و قطعی شده و قابل تقدیم و تأخیر نیست؛ و نسیء، یعنی تأخیر حج از موسم آن، از این پس باطل و بی ارزش و فاقد اعتبار است. (۲) شرح گویای این مطلب در تفسیر آیه «نسیء» گذشت.

طبری می‌گوید: آن قولی که به صواب نزدیکتر است همین قول اخیر می‌باشد ...

ضمناً می‌افزاید: این نظریه - که می‌گوید: معنی «لا جدال فی الحج» این است که با مصاحب و رفیق همراه خود بگو مگو مکن و با او به مجادله و ستیز برنخیز که او را به غضب آوری - به دو دلیل صحیح نیست: ۱- اگر منظور این است: به باطل با مصاحب خود مرء و جدال مکن که موجب غضب او شوی، این توجیه، ناموجه و غیر قابل قبول است؛ زیرا که خداوند متعال از مرء و جدال به باطل در هر حال - اعم از آنکه مرء کننده مُحرم و یا مُحل باشد - نهی کرده است؛ پس دلیلی وجود ندارد که اختصاصاً از «مرء به باطل در حال احرام» نهی کرده باشد؛ حال احرام و یا احلال، تفاوتی در نکوهش «مرء به باطل» را نمی‌رساند، ۲- و اگر منظور این است که «به حق هم مرء و جدال مکن و از این رهگذر خشم مصاحب و رفیق همراهت را فراهم نیاور»، این سخن نیز نادرست می‌باشد؛ به این دلیل که اگر مُحرم، فردی را ملاحظه کند که می‌خواهد به کار زشت و گناه روی آورد بر او واجب است با مرء و جدال از کار او جلوگیری نماید.

و یا چنانچه احساس کند که می‌خواهد به وی ستم نماید و حق او را از میان ببرد و غضب کند بر او فرض و واجب است به مرء و جدال با او برخیزد تا از ستم او برهد و یا مانع از ضایع شدن حقش گردد. (۳)

(۷) محمد رشید رضا می‌نویسد: مراد از «جدال» عبارت از مشاجره زبانی است، و

۱- جامع البیان ۲/ ۱۵۸ تفسیر القرآن العظیم ۱/ ۲۳۸.

۲- همان مرجع و صفحه - کشف الاسرار ۱/ ۵۳۱ - التفسیر الکبیر ۵/ ۱۶۵.

۳- جامع البیان ۲/ ۱۵۹ - کشف الاسرار ۱/ ۵۳۱ - مالک کتاب «الموطأ» آورده است: جدال در حج چنین بوده است که قریش در مشعر الحرام در مزدلفه قریب به «قرح» وقوف می‌کردند و قبایل دیگر در عرفات، و باهم به مجادله می‌پرداختند و نسبت به یکدیگر تفاخر می‌کردند و می‌گفتند: وقوف ما از وقوف شما به صواب نزدیکتر است. خداوند متعال در این باره فرموده: «لکل امه جعلنا منسکاً هم نا سکوه فلا ینازعنک فی الامر و ادع الی ربک انک لعلی هدی مستقیم و ان جادلوک فقل الله اعلم بما تعملون».

مالک آنگاه گفته است: «این است همان «جدالی» [که از آن در قرآن کریم نهی شده] و آن را برای ما روایت کرده‌اند. رک:

التفسیر الکبیر ۵/ ۱۶۵ - تفسیر القرآن العظیم ۱/ ۲۳۸.

ص: ۶۳

این مشاجره غالباً میان حاجیان و خدمه در سفر حج پدید می‌آید؛ زیرا مشقتها و دشواریهای سفر [و حرارت و گرمای شدید و بسیاری از عوامل دیگر، چنین حالتی را در افراد به هم می‌رساند و] موجب تنگ خُلقی آنها می‌گردد. (۱)

بروسوی نیز در تفسیر «لا جدال فی الحج» می‌گوید: نباید با خدمه و رفقای همسفر و چارپاداران [و رؤسای کاروان و رانندگان و امثال آنها] ستیز کرده و با خصومت و خشونت رفتار نمود؛ زیرا این رفتار کین‌آلود موجب دشمنی و از میان رفتن انس و الفت میان آنها می‌گردد؛ اما جدال در اموری که به دین مربوط است هیچ مانعی ندارد. (۲)

۸) محمد عبده یادآور می‌شود: تفسیر سه واژه «رَفَث»، «فُسُوق» و «جدال» باید از تناسبی با یکدیگر برخوردار بوده و نیز با اوضاع و شرایطی که در زمان تشریح مناسک حج بر مردم آن زمان حاکم بود، همگام باشد. اما «رَفَث» - همانگونه که گفته‌اند - عبارت از جماع و اعمال غریزه جنسی، و «فُسُوق» عبارت از این است که فرد - از طریق ارتکاب اعمالی که برای او در حال غیر احرام مباح بوده مانند صید، استعمال بوی خوش، و پوشیدن لباس دوخته - از تکالیفی که بر مُحَرِّم واجب است خارج شود. اما «جدال» عبارت از جریاناتی است که میان قبایل دایر بود، مبنی بر اینکه آنها در موسم حج به درگیری و تفاخر می‌پرداختند.

در این صورت است که میان این واژه‌ها از نظر مفهوم آنها هماهنگی مورد نظر تحقق می‌یابد. و در غیر این صورت باید این واژه‌ها را با مدلول لغوی آنها در مد نظر قرار داد: رفث را عبارت از سخن زشت، و فسوق را به معنای «تنابز به القاب»، یعنی لقب و عنوان بد در مورد دیگران به کار بردن، و «جدال» را هم به معنای ستیز و خصومت با یکدیگر دانست. بنابراین همه این منهیات، عبارت از یک سلسله منهیات زبانی خواهد بود. (۳)

پس از گذر بر تفسیر و تحلیل‌هایی که دانشمندان فریقین در باره «لا-جدال فی الحج» یاد کرده‌اند این سؤال را می‌توان مطرح ساخت که:

آیا جدال با شیاطین جنّ و انس در حال احرام ممنوع است؟

۱- جامع البیان ۲/ ۱۵۹، ۱۶۰- التفسیر الکبیر ۵/ ۱۶۵.

۲- جامع البیان ۲/ ۱۶۰.

۳- تفسیر المنار ۲/ ۲۲۷، ط: دوم افسست، دارالمعرفة لطباعة و النشر، بیروت.

ص: ۶۴

امام فخرالدین رازی در ذیل آیه مورد بحث می‌گوید:

«اما جمهور متکلمین برآنند که جدال در امر دین، طاعتی عظیم است. و در مقام استدلال بر نظریه خود به آیاتی چند استشهاد می‌کنند:

۱- «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»

۲- «يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَكُنتَ جِدَالِنَا»

خداوند متعال در مقام بازگو کردن سخن کفار به نوح، یادآور می‌شود که آنها این سخن را با نوح در میان گذاشتند. پیداست که جدال نوح با آنها صرفاً برای تقریر دین بوده است [و نمی‌توان از این گونه جدال خرده گرفت].

باید گفت: جدالی که در حج از آن نهی و منع شده و از آن نکوهش به عمل آمده است، جدالی است که در مقام اثبات و تقریر امر باطلی مورد استفاده قرار گیرد. اما جدالی که در جهت تقریر و تثبیت حق و دعوت مردم به راه خدا و دفاع از حریم دین خدای متعال انجام می‌گیرد در هر حال ممدوح و ستوده است. (۱)

سراسر مناسک حج را باید جدال و خصومت و ستیز با شیطان دانست. این مراسم شکوهمند با طلیعه‌ای از جدال و ستیز با شیطان و استعاذه افتتاح و آغاز می‌گردد و نیز با جدال با شیطان پایان می‌پذیرد. رمی جمرات که در مراحل پایانی این مناسک انجام می‌گیرد نشانگر آن است که سپاه درون انسان از شروع به کار حج، در خود حالت آماده‌باش ایجاد کرده و در حالی که همواره با شیاطین جن و انس می‌ستیزد، باید آن آمادگی لازم را در خود به هم رساند که شیطان را دشمن اصلی خود تلقی نموده و پس از آنکه او را سراغ کرد هدف رمی خویش قرار دهد.

عمل رمی که با دعای «اللهم اذخر عني الشيطان» افتتاح می‌شود نشانه تنفر و انزجار از عامل اصلی معصیت و بدبختی، یعنی شیطان است و حاجی با اجرای این عمل، عزم راسخ خود را در جدال و ستیز با نیرنگهای گمراه‌کننده شیطان و اعمال زیان‌آور او ابراز و اعلام می‌کند.

حاجی در چنین موقعیتی، نهائی‌ترین مراتب انزجار خود را نسبت به هرگونه فساد و انگیزه آن نشان می‌دهد، و از فرصتی که برای او فراهم آمده است در کنار برادران دینی و با حفظ همبستگی با آنها احساس می‌کند که می‌تواند دشمن خود را- هرچند که

ص: ۶۵

مانند شیطان، قوی و نیرومند باشد- در سایه اتحاد با برادران دیگر درهم بکوبد و استوانه‌های عظیمی از ابرقدرت‌نماهای عالم هستی و جهان آفرینش، یعنی شیاطین را با سنگ‌ریزه‌هایی کوچک خفه کند و ابهت و هیبت آنها را در هم بکوبد، و آنها را زیر همین سنگ‌ریزه‌ها بپوشاند، و ابهت و جاذبه آنها را پوچ و پوشالی جلوه دهد.

و این جریان خود هشداری به مسلمین جهان است- مسلمینی که در برابر هیبت پوشالی ابرقدرت‌های شرق و غرب، و قدرتهای میانه احساس ترس و بیم می‌کنند- تا نترسند، هیچ هراسی به خود راه ندهند، و در برابر این شیاطین ریز و درشت انس، کمترین دلهره‌ای را پذیرا نگردند؛ چرا که می‌توانند در سایه همبستگی با یکدیگر دشمنان اسلام را- هر چند که این دشمنان از لحاظ تجهیزات جنگ و جدال و ستیز با آنها، قوی و قلدر و به ظاهر خوف‌انگیز باشند- از پای در آورند، چنانکه با سنگ‌ریزه‌هایی چند توانسته‌اند استوانه‌های اولی (شرق) و عقبه (غرب) و وسطی (قدرتهای جیره‌خوار این ابرقدرتها) را آنچنان با سنگ‌ریزه‌ها بپوشانند و کم‌توان سازند که حداقل تا یکسال از شر و آسیب آنها در امان باشند و با استمرار این جنگ و جدال و ستیز در هر سال، امنیت خود را برای همیشه تأمین نموده و نگذارند- با توقف و رکود خود و ترک جدال و ستیز و نبرد با شیاطین انس- این قدرتهای نیمه جان و از کار افتاده، جان تازه‌ای به خود گیرند و به میراث مادی و معنوی مسلمین جهان یورش آورند و سرمایه‌های فرهنگی و منابع اقتصادیشان را به یغما برند.

آیا ما مسلمین باید به هنگام انجام مراسم حج ساکت و بی تفاوت باشیم و صرفاً با تفوه به جدال و ستیز و استعاده آرام با شیطان‌ها بستیزیم و فریاد خود را در کنار همه برادران مسلمان جهان بر سر شیطان بزرگ و کوچک و متوسط نکشیم؛ چرا که اینکار جدال است و جدال در حج روا نیست؟!

اگر اینطور است نباید به رمی جمرات پردازیم؛ چون این کار نوعی شدت عمل و خشونت و خصومت و ستیزه‌جویی است و جدال و مجادله سزا نیست به هنگام حج به کار گرفته شود! بگذاریم شیاطین جن و انس بر سرپای باشند و هر روز نیروی تازه‌ای بر نیروهای خود بیفزایند و بر سر ما مسلمین بریزند و همه میراث مادی و معنوی ما را با توانی کافی به تاراج گیرند؟!

ص: ۶۶

اگر اینطور است نباید صدای خود را به تکبیر بلند کنیم و باید اهلال و تلبیه خود را با فریادی بلند سرندیم؛ چرا که این کار آمیخته با خشونت و خصومت و جدال با شیاطین انس و جن است و این موج انفجار «اللَّه اکبر» و «لااله الا الله» شیاطین انس و جن را می‌آزارد، و چون از جدال در حج نهی شده است! با حربه «فریادهای کوبنده» تلبیه و تهلیل، به سراغ هیچ شیطانی نرویم و آنها را نیازاریم. کدام مفسر قرآن و کدام فقیهی از شیعه و سنی چنین گفته است؟، اگر کسی مفسر و یا فقیهی از فریقین سراغ دارد به ما نشان دهد که گفته باشد جدال با شیاطین و ستیز با فساد و منهیات و پیکار با طاغوتها و ابرقدرتهایی - که دشمنان قوی‌تری از شیطان نسبت به اسلام و قرآن هستند - همان جدالی است که در قرآن کریم از آن نهی شده است؟

آری ما باید - با ایجاد موج انفجار تلبیه و تهلیل - قدرتهای شیطانی جهان را به لرزه درآورده و سازمان توان و نیروی آنها را از هم پاشیده، و آنها را از پای درآوریم، باید صدا به تکبیر و تهلیل و تلبیه بفرزیم که این کار، یعنی اجرای تلبیه و تکبیر و تهلیل با صدای بلند و برافراشته، شعار حج است.

این رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - است که می‌فرماید:

«اتانی جبریل فقال لی: ان الله یأمرک ان تأمر اصحابک ان یرفعوا اصواتهم بالتلبیه؛ فانها من شعار الحج» (۱):

«جبرائیل نزد من آمد و گفت: خدا ترا فرمان می‌دهد که به یاران خود دستور دهی صدای خود را به تلبیه بفرزاند؛ چرا که تلبیه شعار حج است».

و نیز فرمود:

«أتانی جبریل فأمرنی ان أمر اصحابی و من معی ان یرفعوا اصواتهم بالتلبیه» (۲):

«جبرائیل نزد من آمد و مرا فرمان داد که یارانم و هر کسی را که همراه من هستند دستور دهم صدای خود را به تلبیه بلند سازند».

چنانکه فرمود:

«امرنی جبریل برفع الصوت فی الاهلال؛ فانه من شعار الحج» (۳):

«جبرائیل مرا به بلند کردن صدا در رابطه با «لااله الا الله» موظف ساخت؛ چرا که این کار از شعارهای حج است».

۱- المنار ۲/ ۲۲۷.

۲- التفسیر الکبیر ۵/ ۱۶۲.

۳- کنز العمال ۵/ ۳۱، ط: افست از روی نسخه چاپی حیدرآباد. مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۳۹۹ ه.

ص: ۶۷

جبرائیل نزد پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌آید و به او با تأکید توصیه می‌کند، یعنی فرمان می‌دهد که آن حضرت دستوری صادر کند تا خود و اصحابش به هنگام حج و در حال احرام فریادشان را به «الله اکبر» و «لا اله الا الله» و «لیک اللهم لیکن» بلند کنند، که موج این فریاد گوش شیطان را کر کرده و توان را از شیطانهای بزرگ و کوچک دنیا می‌رباید و آنها را بیجان و ناتوان می‌سازد.

آیا این کار همان جدال منهی است، آیا این خشونت و خصومت در حال احرام با شیطان جن و انس روا نیست؟! راستی اگر جدال، عبارت از خشونت و تندی است، نباید پس از طواف، سعی کنیم، بلکه باید میان صفا و مروه، حالت مَشی آرام را در پیش گیریم، و آهسته آهسته راه برویم.

نه، هرگز این نظریه درست نیست؛ بلکه باید با کیفیتی به طرف هدف گام برداریم، نه آنچنان خویشتن را فرسوده ساخته و بدویم، و نه آنچنان آهسته راه را در سوی مقصد در پیش گیریم که تاریکیهای شب خواب و غفلت فرا رسد و گرگان بیشه، طعمه‌هایی بلا دفاع برای خود بیابند. آری باید سعی کنیم و تمام اندام خویش را با شدت به جنبش درآوریم و نشان دهیم که همواره در حال شادابی و تحرک و قدرت به مقابله و رویارویی با شیطان به سر می‌بریم و در راه رسیدن به هدف والای الهی و انسانی شتاب می‌گیریم، اما نه آنچنان که فرسوده گردیم و از کار بیفتیم.

مگر نه این است که مفسران در ذیل این گفتار الهی که: «و لا جدال فی الحج» به ما هشدار داده‌اند:

«الجدال فی الدین طاعة عظيمة» (۱):

جدال در امر دین طاعتی بزرگ می‌باشد.

و آیا مگر نه این است که خدا فرموده است:

«ادعُ الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن ...»

آیا امر به مجادله با کفر و بی دینی و نبرد با افساد و تبهکاری شیطانهای بزرگ و کوچک دنیا، و دعوت به جدال با الحاد و زندقه - که به سان خوره، دین و ایمان مسلمین را به فرسایش و ذوب شدن می‌کشاند - از این آیه «به هنگام حج و احرام» استثناء شده

۱- کنز العمال ۵/ ۳۱، ط: افست از روی نسخه چاپی حیدرآباد. مؤسسه الرسالة، بیروت، ۱۳۹۹ هـ.

ص: ۶۸

است؟! آیا این آیه هیچ کاربردی در موسم حج ندارد؟ و آیا باید در حال احرام تحرک مسلمین در مقابله و نبرد با کفر و ستیز با شیطان، و پیکار با فساد متوقف و راکد گردد؟
هیچ مفسّری نگفته است که باید دعوت انسانها به راه خدا و جدال با گناه و فساد در موسم حج و در حال احرام دچار رکود و توقف شود.

آیا می‌توان گفت جدال و ستیزی که در حال حج با کفر و فساد و ابرقدرتهای خونخوار جهان - که چون زالو خون مسلمین جهان را می‌مکند و اساس قرآن و اسلام را در ممالک اسلامی روز به روز متزلزل می‌سازند - انجام می‌گیرد، با ایجاد تحریف در مفهوم «لا جدال فی الحج»، باید متوقف گردد؟! اصلاً کلمه حج و احتجاج از یک ریشه‌اند و «تجاجوا» به معنای «تجادلوا» و «محتجاج» به مفهوم «کثیر الجدال» است. (۱)

اینک که ملت‌های مسلمان در صور و صیدا و لبنان و جولان و عمان و عراق و سودان و نیل و قیروان و افغانستان و قدس و تونس و فلیپین و فلسطین و ... در زیر چکمه‌های شیطان بزرگ یعنی آمریکا و صهیونیسم جهانی و قدرتهای استکباری دست و پا می‌زنند و فریاد استغاثه‌شان آنها بلند است، چه کسی باید به ناله‌ها و استغاثه‌های آنان پاسخ دهد؟ آیا خدا فرموده است که به ندای مظلومیت این امت‌های مسلمان در موسم حج پاسخ مثبت ندهیم و ساکت و آرام و بی‌تفاوت به سربریم، و در حج به احتجاج برنخیزیم، و هیچ فریادی از خود برنیاوریم تا این شیاطین به کار خود ادامه دهند و رنجیده خاطر نگردند! چرا که نباید با جدال و فریاد شیطان و صهیونیسم را در حال حج آزرده ساخت؟!

بسیار عجیب و شگفت آور است که تعدادی از روحانیون زرخرید و برده حکومتها - با بهانه تحریف در مفهوم «لا جدال فی الحج» - می‌خواهند که فریاد برآوردن بر سر شیاطین انس و جن را خاموش کنند، اینان از آنچه در پشت پرده می‌گذرد خبر ندارند و یا خود را به بی‌خبری وامی‌دارند که استکبار نسبت به بلاد اسلامی چه سودایی در سر دارد؟: صهیونیسم و کفر و الحاد و شرک جهانی می‌خواهند عرصه جغرافیایی مملکت نامشروعی به نام «اسرائیل» را آنچنان پهناور سازند که از نیل تا فرات و از آنجا تا فراتر از کعبه را زیر پوشش گیرد.

اینک این گره کور و غده‌ای که در قلب پیکر بلاد اسلامی - به مدد ابرقدرتهای

۱- کنز العمال ۵/ ۳۱، ط: افست از روی نسخه چاپی حیدرآباد. مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۳۹۹ ه.

ص: ۶۹

شرق و غرب- برای امتهای اسلامی به ارمغان آمده، بنا است در سراسر اندام ممالک اسلامی ریشه دواند.

چرا پیشوایان دینی در این ممالک اسلامی در خواب خرگوشی فرو رفته‌اند و نمی‌خواهند کسی آنها را از این خواب سنگین بیدار سازد، و مایل نیستند حتی به خواب رفته‌ها نیز بیدار و هوشیار گردند؟!

ایران و لبنان سالها است بیدار شده‌اند و می‌خواهند که دیگران را بیدار و هوشیار سازند؛ و برآنند که در هر صُقع و مکان و در هر منطقه و سرزمینی به وظیفه بیدارگری خود عمل کنند؛ اما با کمال تأسف در موسم حج- که امت به پاخاسته ایران، یعنی امتی که در راه اسلام و قرآن همه وجود خود را به خدا تقدیم کرده است- و در سرزمین مقدس مکه و مدینه مردم را به اتحاد و همبستگی با یکدیگر دعوت می‌کنند تا با صهیونیسم جهانی و استثمار و شیاطین به مقابله و پیکار برخیزند- پیشوایان اسلامی نامسلمان، این کار را جدالی برمی‌شمارند که به تصور غلطشان خدا از آن نهی کرده است!

آیا خدا «نهی از منکر» را در مکه و مدینه (در موسم حج) نهی کرده است؟!

سکوت مسلمین در مکه آنهم به هنگام حج و در حال احرام- در برابر گناه بزرگ جهانی و ظلم و ستم بر مسلمین جهان- خود عظیم‌ترین گناه و جرم محسوب می‌گردد. آیا نباید این سکوت و بی‌تفاوتی را از میان بُرد، و به جدال با ستم و تجاوز و کشتار مسلمین در قدس عزیز و صور و صیدا برخاست؟!:

«من اصبح و لم یهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم»

آیا اهتمام به امور مسلمین جهان در حال احرام، جدال مذموم است؟ آیا سرزمین مکه و مدینه همان نقطه‌ای نیست که پیامبر اسلام به آن چشم دوخته است تا مسلمین در موسم حج و به حال احرام- در حالتی آماده باش در برابر شیطان- به امور مسلمین قیام کنند. آنکه قیام نکنند و در موسم برگزاری حج به جدال با ناحق و باطل و فساد برنخیزد باید حساب خود را از مسلمین جدا کند و از حوزه اسلام و ایمان، خویشتن را بیرون و بیگانه بیند.

حج، خود جهاد است، و جهاد در حج و در حال احرام در برابر کفر را باید

ص: ۷۰

طاعتی افزون بر طاعت مربوط به حج برشمرد. جدال با کفر در حال احرام از اوجب واجبات است و در ضمن طاعتی دیگر. این امام فخر رازی است که ضمن تفسیر آیه «... فلا رفث و لا فسوق و لا جدال فی الحج» می‌گوید: «جدال در حج» که در حال احرام، مذموم و نکوهیده است، جدال در اثبات و تأیید باطل و کفر و جلب مال و کسب جاه می‌باشد؛ اما اگر جدال و ستیز در جهت تأیید حق و دعوت مردم به راه خدا و دفاع از دین و آیین اسلام صورت گیرد [نه تنها مذموم نیست؛ بلکه] ممدوح و مطلوب می‌باشد. (۱)

خدای متعال مناسک حج را در جهت اهدافی والا تشریح فرمود که از آن جمله:

یک فرد مسلمان در حالی که آهنگ سوی خدا دارد به صوب خانه خدا به راه می‌افتد، تا خویشتن از عادات پیشین و رفاه‌طلبی تجرید کند، و درون خود از تفاخر و امتیازات موسمی و زودگذر و ناپایدار بپیراید؛ به گونه‌ای که یک مالدار و ثروتمند و نامور خود را با تهیدست و فرد گمنام برابر ببیند، و فرمانروا فرد بینوا و گمنام و کم‌توشه را به سان خویش محترم شمارد، و همه مردم در این سرزمین از هر طبقه و از هر نژاد و هر کشوری در شرایطی همسان از نظر بیرون و درون به سربرند، و با لباسی برابر و سفید و همرنگ و همسان خویشتن را ببوشانند که گویا در عرصات محشر از خواب مرگ بیدار و زنده شده و در پیشگاه خدا حضور به هم رسانده‌اند.

آیا سزا نیست در چنین شرایطی و با این تجمع شگرف - که می‌توانند به درستی درد یکدیگر را درک کنند - رنج و درد و شکنجه‌هایی را که بر آنها وارد می‌شود برای همدیگر بازگو نمایند، رنجی که سخت، امتهای اسلامی را می‌آزارد؟!

سرزمین مکه - از دیدگاه مسلمین و دیگران - نخستین کانونی به شمار می‌رود که آوای جدال با کفر و الحاد و طواغیت و شیاطین از آنجا برخاست و به گوش جهانیان رسید، و اولین گام در ستیز با هر قدرتی (جز خدا) در همین نقطه برداشته شد، و نغمه کفر ستیز «لا اله الا الله» از درون غار حرا بر قله کوه فاران، سامعه جان و روح جهانیان را نوازش داد.

هم اکنون نیز - که خدا و معبود حقیقی در کنار بت‌های ابرقدرت به دست نسیان و فراموشی سپرده می‌شود - امت ایثارگر ایران، با رهنمودگیری از امام و پیشوایی که قلبش

ص: ۷۱

در امید و آرزوی عزت و سرفرازی مسلمین و مستضعفان عالم می‌تپد، قیام کرده تا طاغوتها و بتهای زمان را از کعبه جهان سرنگون سازند و کره خاکی را از این جرثومه‌های مرگ‌آفرین پاکسازی نمایند، و جهاد خود را در این راه در هر منطقه و سرزمینی به کار گیرند و در کعبه- که به هنگام ادای مناسک حج، کانون تجمع و همبستگی همه مسلمین جهان است- دست در دست برادران خود قرار می‌دهند و با فریادی که سامعه شیاطین انس را می‌خراشد ندای استقلال و آزادی سر دهند. آری می‌خواهند جهاد در راه خدا را در کنار پیروان قرآن در سرزمین وحی، تجسم بخشند و به دنیا اعلام کنند که اسلام از هر قدرت و نیرویی برتر است، و:

«لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ الْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَيًّا» (۱).

آیا این جدال مذموم است؟!

پیامبر گرامی ما- صلی الله علیه وآله وسلم- فرمود:

«الحج جهاد، والعمرة تطوع» (۲).

و نیز فرمود:

«نعم الجهاد، الحج» (۳).

آیا جهاد این است که دشمنان اسلام به اسلام و قرآن یورش برند و برای درهم کوبیدن اسلام دست به کشتاری نسبت به هموعان ما بزنند، که در تاریخ بشریت بی سابقه است، و افراد بی دفاع امت اسلامی- از پیر و جوان و کودک و خردسال- را هدف بمب و موشک و توپ و گلوله‌ها قرار دهند و ما آرام بخوابیم و صدا برنیاوریم که جدال است؟! آیا جهاد- که همان حج است- و حج- که همان جهاد است- به این معنای است که به خود زحمتی ندهیم و از شدت عمل و خشونت نسبت به دشمنان اسلام و قرآن و کعبه خودداری کنیم؟!

زهی خجالت و سرافکنندگی از بصیرت دینی و فقه و فقاهات ملایانی گرفتار عصبیت جاهلی عربیت که جهاد در راه خدا و تظاهرات علیه اسرائیل و گمارندگان آن را- که با ازدواج نامشروع شرق و غرب زاده شده‌اند- جدال می‌پندارند! و از امتی خرده می‌گیرند که حج را در چهره جهاد تمثّل و تجسم می‌بخشند، این عالم‌نماها پیرو اسلام نیستند؛ بلکه خودآگاه و یا ناخودآگاه و مستقیم و غیر مستقیم از هوی و هوس

۱- المعجم الوسيط ۱/ ۱۵۶، ۱۵۷.

۲- التفسير الكبير ۵/ ۱۶۷.

۳- سنن ابن ماجه (مناسک) ۴۴ (رک: المعجم المفهرس لألفاظ الحديث)

ص: ۷۲

حکومت‌های گرفتار چنگ صهیونیسم درس می‌گیرند که خود گمراهند و دیگران را به بیراهه و گمراهی سوق می‌دهند. ای مسلمین جهان:

«... لا تتبعوا أهواء قوم ضلوا من قبل و اضلوا كثيراً و ضلوا عن سواء السبيل» (۱).

مشرکین عالم میکرب شرک را و دوگانه و یا چندگانه انگاری قدرت مطلق جهانی را تا فضای افکار و اندیشه چنان فقیهان و قیح پیش‌راننده، و افکار و آراء آنها را بیمار و آلوده ساخته که چنان نغمه‌های شوم را- به بهانه واژگون نمودن مفهوم جدال در «ولا جدال فی الحج»- سر می‌دهند، و می‌خواهند به خواب و غفلت مسلمین تداوم بخشند، و این اذان و ندایی که گوش شرک و کفر جهانی را می‌خراشد، به سکوت مبدل گردانند؛ اما این خدا است که فرموده است:

«و اذان من الله و رسوله الى الناس يوم الحج الاكبر ان الله بريء من المشركين و رسوله ...» (۲).

خدا و رسولش را در تمام ایام حج فریاد و بانگ پرطنینی است مبنی بر اینکه از مشرکین و ایده و آرمان آنها سخت بیزار بوده و با چنین آرمان پلیدی همواره تا به روز حشر در جدال و ستیز است. جدال و ستیزی به حق و در جهت تأیید و تقویت حق؛ چرا که اذان به معنای بانگ پرطنین بر سر استکبار شیطانی و شرک و کفر و الحاد می‌باشد که در دنیای معاصر در پیکر ابرقدرتهای جبار مثل یافته است.

این اولین بانگ بلند است که در این آیه گوشزد شده، و این فریاد بر سر شیطان بزرگ ادامه دارد و باید تا فرونشستن فتنه و شرک به جدال و ستیز با شرک و کفر جهانی تداوم بخشد.

در پایان به این نتیجه می‌رسیم که:

اگر ایرانیان مسلمان و امت به پا خاسته کشور ولی زمان- عجل الله تعالی فرجه الشریف- در سرزمین مکه به هنگام حج بانگ خویش را علیه شرک و الحاد جهانی پرطنین و هم‌آواز می‌سازند، این کار را نمی‌توان از نگاه هیچ مفسر و فقیهی از فریقین، به حساب جدالی آورد که خدا در باره آن فرموده است: «... ولا جدال فی الحج».

بلکه این کار فریاد براءت و بیزاری است که از آسمان برآمد و بر دل

۱- مائده: ۷۷.

۲- توبه: ۳.

ص: ۷۳

پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله - نشست، و او به نوبه خود این فریاد درونی را به گوش هوش علی رساند، و علی - علیه السلام - نیز این آوای شرک برانداز را برای مشرکان برخواند، مانیز همواره این ندا را در هر جا و هر نقطه سر می‌دهیم که: «کفر و شرک و الحاد نابود باد»، و «مرگ بر استکبار ابلیسی جهان و شیاطین انس و جن» و به خصوص «مرگ بر شیطان بزرگ، امریکا»، و «مرگ بر فرزند نامشروع او»، یعنی صهیونیسم.

در پایان از خداوند متعال می‌خواهم به همه ما بصیرتی صحیح در دین مرحمت فرماید و اساس ظلم و شرک را در جهان در هم فروریزد.

و آخر دعوانا: ان الحمد لله رب العالمین

و صلی الله علی نبینا محمد و آله الطاهرین

سید محمد باقر حجتی

حرم منطقه آزاد و قلب جهان اسلام

عباسعلی عمید زنجانی

«حرم» در لغت به معنی «سرزمین مقدس و مورد احترام» است و در فرهنگ فقه اسلام به منطقه خاصی که شامل شهر مکه و بخشی از اطراف آن است، اطلاق می‌شود. میزان قداست و احترام این سرزمین را در اسلام، از احکام ویژه‌ای که بر آن مقرر شده و نیز از خصایصی که دارا می‌باشد می‌توان به دست آورد.

خصایص حرم

این سرزمین از ابتدا با یک سلسله خصایص و ممیزاتی معرفی شده که قداست

ص: ۷۷

و احترام خاصی را باعث شده است. بسیاری از این خصایص قبل از اسلام- در ادیان گذشته- نیز مورد اهتمام قرار گرفته است. در این مقال کوتاه می‌توان به چند مورد از این خصایص اشاره نمود:

۱- حرم نخستین مرکز توحید و اولین سرزمینی است که منادیان الهی توحید، تفکر توحیدی ناب را در آن سرزمین بنیاد نهاده و ندای آن را برای انسانها سر داده‌اند. (۱) به این لحاظ، جهان اسلام باید حرم را پایگاه اصلی تفکر توحیدی خالص بدانند و در همه ادوار تاریخ بویژه در تحولاتی که در جهت استقرار حاکمیت توحید انجام می‌پذیرد، این جایگاه رفیع و مقدس را برای حرم از یاد نبرند و بدان به عنوان قلب الهام‌بخش توحید ناب جهان اسلام بنگرند و چنین نقش سازنده‌ای را به آن بازگردانند.

۲- این سرزمین، حرم ابراهیم بنیانگذار مکتب رهایی بخش توحید است و اختصاص این سرزمین به ابراهیم آنطور که از برخی از روایات (۲) به دست می‌آید، قداست و احترام خاصی را در مورد آن برمی‌انگیزد که در حقیقت هر نوع تقدیس و احترام این حرم، خود نوعی تعظیم شخصیت این پیامبر بزرگ الهی توحید و احترام از مکتب رهایی بخش او محسوب می‌گردد.

۳- حرم به لحاظ شهر مکه نیز که از قداست خاصی برخوردار است و در نصوص اسلامی اعم از قرآن و سنت بر بزرگداشت این شهر تأکید شده است (۳) دارای عظمت و ویژه‌ای است که شهر مکه را در خود جای داده است.

۴- مسجدالحرام با تمامی عظمت و احترامی که در اسلام دارد، در این سرزمین (حرم) قرار گرفته است در این مورد کافی است به اهمیت و نقشی که مسجدالحرام در قرآن و شریعت اسلام دارد (۴) توجه کافی مبذول گردد و از این نقطه نظر نیز موقعیت حرم بررسی و مورد مطالعه قرار گیرد. تمامی دلها رو به سمت مسجدالحرام است: «قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» (۵) و مسجدالحرام مبدأ معراج پیامبر است. (۶) مسجدالحرامی که: «جعلناه للناس سواء العاكف فيه و الباد» (۷) است و پاکسازی و سالم‌سازی محیط آن برای عبادت مورد تأکید قرار گرفته و در میان مساجد از ویژگی و امتیاز خاصی برخوردار گردیده است.

۱- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۳۴.

۲- حدیث عبدالله بن زید: ان ابراهیم حرم مکه و دعی لها و انی حرمت المدینه و روایه ابن زباله: حرم ابراهیم مکه و حرمی المدینه.

۳- بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۷۵.

۴- به روایات مربوط به اهمیت و نقش مسجدالحرام در وسائل الشیعه، ج ۳ و ج ۵ مراجعه شود و نیز ج ۹ صفحه ۳ حرم‌المسجد لعله الکعبه و حرم الحرام لعله المسجد.

۵- بقره: ۱۴۶.

۶- اسراء: ۱.

۷- حج: ۲۵.

ص: ۷۸

۵- حرم شامل کعبه و بیت‌الله الحرام است و از این نقطه نظر نیز امتیاز و اهمیت و احترام فوق‌العاده‌ای را کسب نموده است؛ کعبه‌ای که: «جعل الله البيت الحرام قیاماً للناس» (۱) است و در حدیث آمده است: «ما خلق الله بقعه أحبّ الیه من الکعبه».

۶- فلسفه احرام در حج و عمره، مراعات احترام خاص حرم است. (۲)

۷- کسی که در حرم دفن شود در حریم رحمت الهی قرار خواهد گرفت (من دفن فی الحرم امن من الفزع الا-کبر من بر الناس و فاجرهم). (۳)

احکام ویژه حرم

با توجه به اهمیت و احترام خاصی که حرم از نقطه نظرهای مختلف حائز آن است؛ در فقه اسلامی دارای احکام ویژه‌ای است که برخی از آنها را به اشاره در اینجا می‌آوریم:

۱- این منطقه به عنوان سرزمین امنیت معرفی شده: «اولم نمکن لهم حرماً امناً» (۴) و کشتن حیوانات (غیر اهلی) در این منطقه ممنوع است و در فقه برای مرتکبین آن مجازاتهای خاصی مقرر شده است. (من دخله من الوحش والطیر کان امناً من ان یهاج او یوذی حتی یخرج).

۲- به دلیل منطقه امن بودن حرم (اولم یرونا جعلناه حرماً امناً) (۵) هر فرد مسلمان تا هنگامی که در این منطقه زندگی می‌کند از مصونیت جانی برخوردار است، (من دخل الحرم من الناس مستجیراً به فهو آن من سخط الله عزوجل).

۳- در این منطقه جنگ و خونریزی ممنوع است.

۴- ورود به حرم باید با تشریفات خاصی انجام گیرد که از آن به احرام تعبیر می‌شود و دارای احکام خاصی می‌باشد.

۵- افراد غیر مسلمان حق سکونت در منطقه حرم را ندارند و بسیاری از فقها ورود غیرمسلمانان را به این منطقه چه به عنوان اقامت و چه برای عبور ممنوع دانسته‌اند. (۶)

۱- مائده: ۹۷.

۲- وسائل الشیعه ج ۹، ص ۳.

۳- همان مأخذ ص ۳۸۱.

۴- قصص آیه ۵۷، وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۱۷۶ و ۲۰۲.

۵- عنکبوت آیه ۶۷، وسائل الشیعه ج ۹، ص ۱۷۶ و ۲۰۲.

۶- مسالک مرحوم شهید ثانی: و اما الحرم فلا یجوز لهم دخوله مطلقاً.

ص: ۷۹

این حکم شامل سفرا و نمایندگان خارجی و افراد غیرمسلمانی که حامل پیام می‌باشند و نیز هیأت‌هایی که برای عقد قرارداد قصد ورود به منطقه حرم را دارند نیز می‌گردد و از اینرو در چنین مواردی می‌توانند برای انجام مقاصد خود از افراد مسلمان استفاده نمایند و یا در خارج حرم با پیشوای مسلمین و نمایندگان رسمی وی ملاقات کنند. (۱)

براساس این قانون اقلیتهای مذهبی متعهد (اهل ذمه) نیز از اقامت در این منطقه محروم می‌باشند و برای عبور نیز باید اجازه رسمی کسب نمایند و دولت اسلامی می‌تواند طی قراردادی در ازای این اجازه، مقررات مالی وضع نماید. (۲)

۶- کندن درختان و ریشه گیاهان حرم ممنوع است و همچنین بریدن شاخه‌ها.

در این مورد فقها مجازاتهای مالی خاصی را مقرر نموده‌اند (۳) و حکم مصونیت درختان و گیاهان حرم را در باره محرم و افراد عادی نیز نافذ شمرده‌اند. (۴)

۷- تردد مسلحانه در منطقه حرم ممنوع می‌باشد، (لا تخرجوا بالسیوف الی الحرم). (۵)

۸- از سکونت کسانی که عامل فساد و الحاد هستند در منطقه حرم جلوگیری می‌شود و با آنها به خشونت رفتار می‌شود، (من یرد فیه بالحاد بظلم نذقه من عذاب الیم).

منظور از کسانی که در حرم قصد الحاد به ظلم دارند آنهایی هستند که قصد ارتکاب اعمالی چون سرقت، ستمگری، تجاوز به حقوق مردم و هر نوع ظلم داشته باشند که از اقامت آنها در حرم جلوگیری می‌شود، (یتقی ان یسکن الحرم). (۶)

۹- اشیائی که در حرم پیدا می‌شود حکم خاصی دارد (۷) و اصولاً از دست زدن به اشیاء گمشده حرم، منع شده است، (لا تمسّ ابدأً حتی یجیء صاحبها). (۸)

۱۰- کسی که در خارج حرم مرتکب جنایتی شود و سپس به حرم پناهنده گردد تا در حرم است از اجرای حد، معاف می‌باشد، لیکن برای چنین کسی محدودیتهائی ایجاد می‌گردد تا ناگزیر از حرم خارج گردد و حد بر وی جاری شود.

اما کسانی که در حرم مرتکب جنایتی شوند، به دلیل اینکه خود احترام حرم را نادیده گرفته‌اند از مصونیت حرم محروم می‌شوند و بر آنها حد جاری می‌گردد. (۹)

۱- المبسوط، ج ۲، ص ۴۸.

۲- حقوق اقلیتها صفحه ۱۷۵.

۳- تحریر الوسیله ج ۱، صفحه ۴۱۱، وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۱۷۲.

۴- تحریر الوسیله ج ۱، صفحه ۴۱۱، وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۱۷۲.

۵- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۵۹، حدیث ۳.

۶- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۴۱.

۷- تحریر الوسیله ج ۲، ص ۲۲۵.

۸- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۶۱.

۹- همان مأخذ، ج ۱۸، ص ۳۴۶.

ص: ۸۰

۱۱- نماز در حرمین برای مسافر اختیاری است که تمام بخواند یا قصر و این حکم گرچه اختصاص به مسجدالحرام دارد ولی جمعی از فقها این حکم را در مورد شهر مکه نیز قائل شده‌اند که حتی اگر مسافر در حال عبور از شهر مکه باشد می‌تواند نماز خود را تمام بخواند.

۱۲- به استناد آیه ۲۵ سوره حج: «جعل الله للناس سواء العاكف فيه والباد» بسیاری از فقهای اهل تسنن از آن جمله عبدالله بن عمر خرید و فروش خانه‌های مکه را حرام شمرده و اجاره دادن و مال‌الاجاره آن را نامشروع دانسته‌اند. دارقطنی در این زمینه حدیثی از عبدالله بن عمر نقل کرده است که:

«من اكل كراء بيوت مكة اكل ناراً» «کسی که مال‌الاجاره خانه‌های مکه را بخورد چنان است که آتشی خورده است».

احمد بن حنبل گفته است خانه‌های مکه را می‌توان تملک کرد و به ارث برد ولی نمی‌توان آنها را اجاره داد. در این زمینه حدیثی از پیامبر- ص- نقل شده که فرمود:

«من احتاج سكن و من استغنى اسكن»، «کسی که به خانه مکه احتیاج دارد در آن سکونت می‌گزیند و کسی که نسبت به آن بی‌نیاز است دیگری در آن خانه اسکان داده می‌شود». (۱)

در احادیث شیعه نیز آمده است که: «انه (علی- علیه‌السلام-) کره اجاره بیوت مکه و قرء سواء العاكف فيه و الباد». (۲)

«علی- علیه‌السلام- اجاره دادن خانه‌های مکه را بد می‌شمرد و به این آیه استناد می‌نمود».

و در حدیث دیگر از امیرالمؤمنین علی- علیه‌السلام- فرمود: «ان رسول الله- ص- نهی اهل مکه عن اجاره بیوتهم و ان تعلقوا علیها ابوابا» (۳)

«رسول خدا- ص- مردم مکه را از اجاره دادن خانه‌هایشان به کسانی که برای زیارت بیت‌الله الحرام می‌آمدند نهی نمود و آنها را از گذاردن در، بر خانه‌های خود منع فرمود».

در رساله علی بن جعفر به نقل از برادر بزرگوارش امام موسی بن جعفر آمده است: «لیس ینبغی لأحد من اهل مکه ان یمنع الحاج شیئاً من الدورینز لونها» (۴) «شایسته

۱- الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۱، ص ۳۲.

۲- تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۸۴، حدیث ۷.

۳- همان مأخذ، حدیث ۸.

۴- همان مأخذ، حدیث ۹.

ص: ۸۱

نیست کسی از اهل مکه، حجاج را از سکونت گزیدن در خانه‌های مکه مانع شود».

حرم از آن همه مسلمین است

بسیاری از مفسرین در تفسیر آیه: «ان الذین کفروا و یصدون عن سبیل اللّٰه و المسجد الحرام الذی جعلناه للناس سواء العاکف فیه و الباد و من یرد فیه بالحاد بظلم نذقه من عذاب الیم» (۱) حکم همگانی بودن را که در آیه، به مسجد الحرام نسبت داده شده بر همه منطقه حرم شامل دانسته‌اند؛ (۲) زیرا مشرکین نه تنها از مسجد الحرام بلکه پیامبر- ص- و مسلمین را از ورود به حرم منع می‌نمودند و نیز با وجود اینکه پیامبر- ص- از مکه و از خانه خود به معراج رفت.

در سوره اسراء آمده است: «سبحان الذی اسرى بعبدہ لیلاً من المسجد الحرام» و اطلاق مسجد الحرام به همه منطقه حرم به لحاظ جزء اشراف آن می‌باشد.

مفهوم همگانی بودن مسجد الحرام یا منطقه حرم، این است که در نگهداشتن حرمت و قداست این سرزمین و انجام مناسک حج و عمره فرقی بین ساکنان آن و کسانی که از خارج به این سرزمین وارد می‌شوند وجود ندارد و اهل این منطقه هیچگونه خصوصیتی را دارا نیستند.

احترام حرم و عبادت و مناسک آن حق عمومی مسلمین است و هر نوع ایجاد مزاحمت و ممانعت در این راه تجاوز به حقوق همگانی مسلمین جهان محسوب می‌گردد و نوعی الحاد و ظلم است که مرتکبین آن باید با شدیدترین مجازات تنبیه شوند (نذقه من عذاب الیم).

دنباله آیه: «و من یرد فیه بالحاد بظلم» در حقیقت بیان جزای صدر آیه است؛ به این معنا که اگر کسی این حق همگانی مردم را مورد تجاوز قرار دهد، نوعی الحاد و از روی ستمگری است و عذاب الیم جزای او است. (۳)

مفهوم این سخن آن است که قدسیّت و تعظیم و معنویت حرم چیزی نیست که در انحصار فرد یا گروه خاصی قرار گیرد؛ بلکه این سخن که حقیقت عبادت حج و عمره

۱- حج: ۲۵.

۲- تفسیر الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۳۲، تفسیر تبیان، ج ۷، ص ۳۰۵، زبده البیان، ص ۲۲۱، فقه القرآن، ج ۱، ص ۳۱۸.

۳- تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۴۰۲.

ص: ۸۲

است متعلق به جهان اسلام بوده و همه مسلمین بطور یکسان از این حق برخوردار می‌باشند.

و بالاخره مفاد آیه چنین است که: پاسدار حرم و حامی قدسیت آن و خادم این معبد و بپا دارنده احترام این سرزمین، همه کسانی هستند که حق عبادت در آن را دارند؛ بنابراین اصل قرآنی حرم باید تحت نظارت و مراقبت معنوی نمایندگان واقعی ملل مسلمان جهان اداره شود و شؤون روحانی و عبادی حرم برعهده هیئت نمایندگی جهان اسلام باشد.

منطقه بین‌الملل اسلامی

تردیدی نیست که مفهوم: «الذی جعله للناس» بیرون آوردن حرم از انحصار یک گروه یا یک مذهب خاص است، همانطوری که مفهوم: «سواء العاکف فیه و الباد» برابری انسانهای موحد و عبادتگذار خدا در این سرزمین، به لحاظ انجام مناسک عبادی است و این نوع آزادی، خواه ناخواه شامل کلیه اعتقادات و دیدگاههایی می‌شود که در چهارچوب اصول اسلامی و قرآنی در میان مسلمانان وجود دارد.

بنابراین اصل، هرگاه عبادت مسلمین در حرم و مسجدالحرام در چهارچوب اصول یک مذهب و یک دیدگاه منحصر گردد و دیدگاهها و عقاید دیگر مسلمین، کنترل و محدود شود، و آزادی عمل در عبادت، از غیر پیروان مذهب انحصاری گروه حاکم، سلب گردد، در حقیقت مصداق دیگری از آیه: «و من یرد بالحداد بظلم نذقه من عذاب الیم» خواهد بود.

امروز عاکفین در این سرزمین عبادت و توحید اعتقاد و دیدگاه خاصی دارند و اصول و فروع اسلام را در چهارچوب معینی تفسیر می‌کنند ولی آنها که از خارج این سرزمین برای عبادت می‌آیند (الباد) برداشتی دیگر از اسلام دارند. در چنین شرایطی حکم صریح قرآن چیست.

قرآن بر خلاف مذهب وهابیت- که واردین را مجبور به رعایت مذهب عاکفین می‌کند و آزادی عبادت را از آنان در زمینه اعتقادات خود سلب می‌نماید- بطور صریح می‌گوید: «سواء العاکف فیه و الباد».

ص: ۸۳

حرم سرزمین آزاد اسلامی

به اعتقاد بسیاری از علمای اسلام «منطقه حرم»، سرزمین آزاد است و برای هر واردی جایز است هر کجای حرم که خواست منزل گیرند و صاحب خانه موظف است او را جای دهد چه بخواد و چه نخواهد. (۱)

در صدر اسلام خانه‌های شهر مکه همواره به روی زائران باز بود و خانه‌ها بدون در بود و صحابه از اینکه عده‌ای از مردم مکه به خاطر سرقت‌ها مجبور شدند برای خانه‌های خود درب بگذارند، ابراز ناخشنودی می‌نمودند و می‌گفتند: «آیا خانه‌های خود را به روی حجاج می‌بندید؟» (۲)

خلفا در زمان حج دستور می‌دادند درهای خانه‌های شهر مکه را از جای برکنند تا خانه‌ها به روی حجاج باز باشد به همین دلیل فقهای اسلامی در مورد سرزمین حرم به لحاظ قابل تملک بودن آن سه نظریه ابراز نموده‌اند:

۱- سرزمین حرم و مکه قابل تملک نیست و حرم منطقه آزاد اسلامی است و سکونت در آن برای عموم مسلمین آزاد می‌باشد و در نتیجه نه ارث برده می‌شود و نه اجاره داده می‌شود نه قابل فروش است.

۲- قابل تملک است، به ارث تملک می‌شود و قابل بیع نیز می‌باشد ولی در ازای اسکان زوار بیت‌الله الحرام کسی نمی‌تواند مال الاجاره‌ای دریافت نماید.

۳- از اموال عمومی است و در اختیار دولت اسلامی (امام) قرار دارد و هر نوع تصرف در این سرزمین باید براساس مصالح جهان اسلام به صلاحدید امام مسلمین انجام گیرد.

منشأ این اختلاف فقهی آن است که شهر مکه مفتوح العنوه است یا سرزمین صلح محسوب می‌گردد، جمعی از فقها مانند مالک و ابوحنفیه و اوزاعی سرزمین مکه را مفتوح العنوه می‌دانند که پیامبر-ص- پس از فتح مکه این سرزمین را تقسیم نمود و آن را به حال خود گذاشت تا اهل مکه و کسانی که بعداً در آن سرزمین سکونت می‌کنند استفاده نمایند. بنابراین رأی، سرزمین مکه قابل فروش و اجاره نیست، هرکس به آن وارد شود می‌تواند از آن برای سکونت خویش استفاده کند و هرکس سبقت بجوید از

۱- تفسیر الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۱، ص ۳۲.

۲- همان مأخذ.

ص: ۸۴

اولویت برخوردار خواهد بود.

به اعتقاد شافعی: مکه از اراضی صلح است و پیامبر-ص- با تهدید و اعلان جنگ، وارد حرم شد و گفتار تاریخی آن حضرت که فرمود: «من اغلق بابہ فہو امن و من دخل دار ابی سفیان فہو امن» نشانگر آن بود که مردم مکه نه از روی صلح بلکه از روی قهر تسلیم شدند ولی برخی به استناد تسلیم مردم مکه، آن را ارض صلح نامیده‌اند.

در حدیث علقمہ بن نضلہ آمده است که: «کانت تدعی بیوت مکه علی عهد رسول اللہ-ص- السوائب لاتباع من احتاج سکن و من استغنی اسکن» (۱).

و در حدیث عبداللہ بن عمر نیز آمده است: «قال رسول اللہ-ص- ان اللہ حرم مکة فحرام بیع رباعها و اکل ثمنها- و من اکل من اجر بیوت مکه شیئاً فانما یاکل ناراً» (۲).

در حدیث دارقطنی از عبداللہ بن عمر آمده است: «قال رسول اللہ-ص- مکه مناخ الاتباع رباعها و لا تواجر بتوتها» (۳).

مبتنی کردن مسأله آزاد بودن سرزمین حرم به تشخیص مفتوح‌العنوه بودن و یا ارض صلح بودن آن از دو نظر قابل مناقشه است.

۱- عناوینی چون مفتوح‌العنوه که دارای احکام خاص فقهی است با نقل تاریخی ثابت نمی‌شود؛ زیرا از یکسو اینگونه مسائل معمولاً مورد اختلاف مورخین است و از سوی دیگر در نقلهای تاریخی اتقان و اعتبار شرعی لازم وجود ندارد. (۴)

۲- روایات و متونی که در باره رباع مکه و بیوت حرم نقل شده هیچ‌گونه دلیل و قرینه‌ای در آنها دیده نمی‌شود که ممنوعیت بیع و اجاره آنها به دلیل مفتوح‌العنوه بودن باشد، شاید- به احتمال قوی- نظر به مفاد آیه «سواء العاکف فیہ والباد» چنین سیره‌ای در زمان پیامبر-ص- و خلفا در مورد حرم معمول بوده است.

لیکن برخی از فقها حکم آیه را مبنی بر مساوی بودن اهل مکه و زائرین براساس مفتوح‌العنوه بودن آن در زمان رسول خدا دانسته‌اند (۵) و بنابراین نظریه، حکم آیه قانون علی‌حده و جدا از حکم مفتوح‌العنوه نیست.

به اعتقاد فقهای شیعه، در صورت مفتوح‌العنوه بودن مکه، تملک و خرید و فروش آن ممنوع می‌شود و هر متصرفی می‌تواند مادام که در آن زندگی می‌کند به تعمیر و تجدید بنای آن اقدام نماید. (۶)

۱- الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۱، ص ۳۳.

۲- همان مأخذ، جامع الصغیر سیوطی، ج ۶، ص ۳ و بیهقی، ج ۶، ص ۳۵.

۳- همان مأخذ، جامع الصغیر سیوطی، ج ۶، ص ۳ و بیهقی، ج ۶، ص ۳۵.

۴- کتاب البیع، حضرت امام-رضوان اللہ تعالیٰ علیہ- ج ۳، ص ۷۲.

۵- زبده‌البیان لاحکام القرآن صفحه ۲۲۱.

۶- همان مأخذ.

ص: ۸۵

شیخ طوسی در کتاب شریف الخلاف، دلالت آیه را بر عدم جواز بیع و اجاره خانه‌های مکه، مورد تأیید قرار می‌دهد و می‌گوید مراد از «مسجدالحرام» در آیه، همه منطقه حرم است و در این مورد به آیه اول سوره اسراء (سبحان‌الذین اسری بعبده لیلاً من المسجدالحرام) استدلال می‌کند که با وجود آغاز معراج پیامبر - ص - از خانه خدیجه و یا شعب ابی طالب، در این آیه به آن مکان، «مسجدالحرام» اطلاق شده است. (۱)

در صحیح‌ه حسین بن ابی العلاء نیز از امام صادق - علیه‌السلام - آمده است:

معاویه اولین کسی است که برخانه‌اش در مکه درب نصب نمود و حجاج را از ورود به خانه‌اش منع کرد، تا آنکه این آیه نازل شد: «سواء العاکف فیه و الباد» و رسم در بین مردم چنان بود که وقتی به مکه می‌آمدند بر حاضرین وارد می‌شدند و تا پایان حج از امکانات سکنای آنها بهره می‌بردند. (۲)

فرمان علی - علیه‌السلام -

در عصر خلافت امام، کارگزار آن حضرت در مکه قثم بن عباس بود که مسئولیت اداره این مرکز را از جانب امام برعهده داشت در یکی از دستورالعملهای حکومتی که از طرف امام به نام حاکم مکه صادر شد، از قثم بن عباس خواسته شده بود که مردم مکه را وادار کند که از کسانی که در مکه سکونت می‌کنند اجاره بهایی دریافت نمایند. امام در این فرمان به آیه: «سواء العاکف فیه و الباد» استناد کرده بود و برای رفع هرگونه بهانه و شبهه‌ای دو واژه «عاکف» و «باد» را نیز تفسیر نموده بود: عاکف کسی است که در مکه اقامت گزیده است و بادی کسی است که برای به جا آوردن حج به مکه آمده و از اهالی مکه محسوب نمی‌شود. (۳)

این فرمان که در رابطه با مسأله حج و اقامه این فریضه بزرگ سیاسی - عبادی صادر شده و با جمله: «اما بعد فاقم للناس الحج و ذکرهم بایام‌الله» آغاز گردید، نشانگر اهمیت مسأله حرم و شهر مکه و رابطه آن با اقامه صحیح حج می‌باشد. آزادسازی و بین‌المللی‌سازی کردن حرم و شهر مکه تنها از بعد مالکیت‌پذیری این سرزمین و یا از دید اقتصادی حائز اهمیت نیست و بی‌شک این فرمان که از متن قرآن برخاسته است به این منظور نبوده است که حجاج و زائران بیت‌الله‌الحرام با

۱- به نقل از مسالک الافهام الی آیات الاحکام، ج ۲، ص ۲۸۷.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳۲. مرآت العقول، ج ۳، ص ۲۶۶. تهذیب، ج ۵، ص ۴۶۳.

۳- نهج‌البلاغه، نامه ۶۷. مر اهل مکه الّا یاخذوا من ساکن اجراً فان الله سبحانه یقول: «سواء العاکف فیه و الباد»، فالعاکف: المقیم به والبادی: الذی یحجّ الیه من غیر اهله و فّقنا الله و ایاکم لمحابه و السلام.

ص: ۸۶

پرداخت اجاره‌بها در تنگنای اقتصادی قرار نگیرند؛ بلکه روح این فرمان آن است که این منطقه به دلیل محض بودن برای عبادت و قدسیت حج و از هر نوع اعمال فشارها و تحمیلها و ایجاد تنگناها بدور ماندن به عنوان «للناس» و همگانی اعلام گردیده و اختصاصات دیگر که نوعی سلب آزادی در عمل و اقامه حج است الغاشده است.

ص: ۸۹

قاموس واژه‌ها و اصطلاحات حج

-

- ۱ -

علی حُجّتی کرمانی

احرام

«اشاره»

-

در این «مقال» برآنیم «تا با پشتوانه توفیقات و تأییدات خداوندگار»، مفاهیم لغوی و معانی شرعی و فقهی واژه‌ها و اصطلاحات «حج» را مورد بحث و پژوهش قرار دهیم ...

این «تحقیق» با جامعیت و گستردگی که می‌تواند داشته باشد، تا آنجا که آگاهی اندک و استقراء ناقص ما گواه است، نخستین گامی است که در این «مقوله» برداشته می‌شود و نویسنده انتظار دارد به عنوان تنها «گامی در مسیر» و مقدمه و پیش درآمدی بر تحقیقات همه جانبه‌تر و پژوهش‌های گسترده‌تر آینده، مورد عنایت اندیشمندان و پژوهشگران قرار گرفته و با رهنمودهای مفید و انتقادات سازنده خود بر وسعت و جامعیت و غنای آن بیافزایند:

ص: ۹۰

«احرام»- به کسر همزه- در لغت به مفهوم «منع» (۱) است، و به معنی «دخول در حرم»، «دخول در شهر مکه»، و یا «دخول در حرمتی که هتک آن روا نیست»، نیز آمده است. و همچنین به دخول در ماههای حرام (ذی‌عقدۀ الحرام، ذیحجۀ الحرام، محرم الحرام، و رجب المرجب)، احرام گفته می‌شود:

«احْرَمَ»: دَخَلَ فِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ، دَخَلَ فِي الْحَرَمِ، أَوْ فِي حُرْمِهِ لِأَنْهَيْتَكَ» (۲).

«احرام»: شرب سیاه و از آن طیلسان کردند.

«احرام»: جمع حَرَم و حَرِيم.

«احرام بَند»: آنکه احرام بسته باشد. (۳)

طراوت که از جان هوا خواه تُست از احرام بندان در گاه تُست (۴)

در «لغتنامه دهخدا»، ذیل مادّه «احرام» آمده است:

«آهنگ حج کردن، به حرمت شدن، در حرمتی که هتک آن روا نیست در آمدن، در ماه حرام شدن، در حرم مکه یا مدینه در آمدن ...»

«احرام حاج و معتمر»:

«بکاری در آمدن او که به سبب آن حرام شود چیزی که حلال بود، مقابل «احلال» در حج. بر خود حرام گردانیدن بعضی چیزهای حلال و مباح (مانند استعمال طیب و مباشرت) ... و مجازاً به معنای دو چادر نادوخته که در ایام احرام یکی را لنگ و ته‌بند و دیگری را بر دوش پوشند.

۱- و اصل التحريم المنع (مجمع البحرين الشيخ فخرالدين طريحي، ج ۵ و ۶، صفحه ۳۴ مکتبۀ المرتضويه- الاحرام بكسر الهمزة لغۀ المنع، كشاف اصطلاحات الفنون، محمد اعلى بن على التهاوى، ج ۱، ص ۳۶۹، از انتشارات كتابفروشى خيام).

۲- المنجد فى اللغة والاعلام، چاپ ۲۳، صفحه ۱۳۰، ط- بيروت: در ماههای حرام در آمد، در حرم داخل شد و در حرمتی که هتک آن روا نیست. و نیز «حُرْمَت» آنچه شکستن آن روا نباشد و آبرو. جمع آن «حُرْمَات» است. و نیز عهد و پیمان و مهابت و بهره چیزی. و قوله تعالى: «وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ: اى ما وجب القيام به ...». ر. ک به «منتهى العرب فى لغة العرب»، عبدالرحيم بن عبدالکريم صفى پور، ج ۲- ۱، صفحه ۲۴۰، از انتشارات، کتابخانه خيام.

۳- رحله ابن جبیر- به نقل «لغت نامه دهخدا» زیر نظر مرحوم دکتر محمد معین، ج اثبات، اختیار، صفحه ۱۰۸۲.

۴- لغت نامه دهخدا، شماره مسلسل ۳، صفحه ۱۰۸۲.

ص: ۹۱

«احرام بستن»: آهنگ کردن، قصد و نیت کردن:

چه آسان است بابی برگی احرام بستن که هم مرکب بود هم توشه دامن بر کمر بستن
«صائب»

«احرام گرفتن»: مراسم احرام بجا آوردن (در حج) ...

چون همی خواستی گرفت احرام چه نیت کردی اندر آن تحریم
«ناصر خسرو»

«مُحْرَمٌ»: احرام بند- احرام گرفته ... (۱)

صاحب (۲) کتاب «کشاف اصطلاحات الفنون» زیر واژه «احرام»، چنین آورده است:

«احرام»- به کسر همزه- لغتاً به معنای «منع» آمده، و شرعاً تحریم چیزهایی و ایجاب چیزهایی (۳)، حرام کردن پاره‌ای از امور و واجب ساختن امور دیگری است، آنگاه که آهنگ و قصد انجام مناسک حج را دارد ... (۴)

«بیرجندی» گوید: (در مذهب «ابوحنیفه»، احرام عبارت است از نیت حج به همراه لفظ تلبیه (یعنی: لَبَّيْكَ، اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ ... گفتن) و به کسی که قصد احرام است، مُحْرِمٌ گفته می‌شود). (۵)

و نزد صوفیه احرام عبارت است از ترک شهوت نسبت به مخلوقات و یا ترک «شهود مخلوقات»؟! (۶) و خروج از احرام نزد ایشان، عبارت است از توسع و گشاده‌رویی (تواضع و فروتنی) نسبت به خلق و فرود آمدن به سوی آنان، بعد العندیّه فی مقعد صدق ... (۷)

«علامه طریحی»، «احرام» را مصدر «اَحْرَمَ الرَّجُلُ يُحْرِمُ» می‌داند، آنگاه که محرم به انجام مناسک حج و یا اعمال عمره می‌آغازد و همه اسباب و شرائط آن را، از برکندن لباس مخیط (دوخته شده) و پرهیز از تمامی آنچه را که شرعاً در حال احرام ممنوع است، فراهم می‌سازد. (۸)

و نیز «احرام» را عبارت از «توطین نفس» بر اجتناب محرمات، از: صید، استعمال عطر، نزدیکی با زن و پوشیدن لباس دوخته شده و امثال ذلک، برشمرده است. (۹)

۱- همان، صفحه ۱۰۸۲.

۲- شیخ اجل محمد اعلی بن علی التهاوی، از دانشمندان و دائرةالمعارف نویسه‌های قرن چهارم هجری. در الذریعه نام وی «تهانوی» و سال درگذشت او ۱۱۵۸ آمده است.

۳- تحریم اشیاء و ایجاب اشیاء عِنْدَ قَصْدِ الْحَجِّ ...

۴- در جامع الرموز، همین معنا را برای احرام برشمرده است.

۵- وَالْقَاصِدُ لِلْأَحْرَامِ يُسَمَّى مُحْرِمًا.

۶- مؤلف «کشاف ...» در ذیل ماده «حج»، ج اول، صفحه ۲۸۳، آنگاه که می‌خواهد واژه حج و سایر اصطلاحات مربوط به مناسک حج را از دیدگاه صوفیه برشمرد، به لفظ «احرام» که می‌رسد، چنین می‌نویسد: فالأحرام عندالصوفیه اشاره الی ترک شهود المخلوقات! ولی در زیر ماده احرام، در همان جلد، صفحه ۳۶۹، می‌نویسد: الاحرام عندالصوفیه عبادة عن ترک شهوة المخلوقات؟! به نظر ما همان «شهودالمخلوقات» باید صحیح باشد، چرا که اصطلاح شهود بیشتر با اصطلاحات عرفا و تعبیرات صوفیه تناسب دارد،

وانگهی سیاق «شهودالمخلوقات» با عبارت بعدی صاحب کشف که «خروج از احرام» را از نظر صوفیه معنا می‌کند، بیشتر ارتباط دارد، تا «شهوةالمخلوقات»؟! متن عبارت بعدی مؤلف کشف چنین است: «والخروج عن الاحرام عندهم عبارة عن التوسع للخلق و النزول اليهم ...» ر. ک به «کشف اصطلاحات الفنون، ج ۱، صفحه ۳۶۹.

البته دهخدا در «لغت نامه، شماره مسلسل ۳، ج اثبات- اختیار، صفحه ۱۰۸۲»، «شهوة نسبت به مخلوقات» ترجمه کرده است که به عقیده ما نباید صحیح باشد! واللّه اعلم بحقایق الامور ...

۷- کشف اصطلاحات الفنون، ج ۱، صفحه ۳۶۹: در باره ارتباط و تناسب عبارات صدر و ذیل صاحب کشف، در صورتی که «شهودالمخلوقات» باشد، نه «شهوةالمخلوقات»، باید به این نکته نیز اشاره شود که مُحْرَم در حقیقت شهود مخلوق را ترک کرده و به «شهود خالق» و «عندیّت» ذات مقدس الهی، فی مقعد صدقِ عندِ ملیکِ مقتدر اشتغال دارد؟! اما آنگاه که از احرام خارج شد از نزد ملیکِ مقتدر فی مقعد صدق و یا «شهود خالق» تنزل کرده و باز به «شهود مخلوق» و مؤانست و معاشرت ایشان مشغول گشته که البته همراه با گشاده‌رویی و فروتنی است! اللّه اعلم؟!

۸- مجمع البحرین، ج ۵ و ۶، ص ۳۸، مکتبه‌المرتضویه: الاحرام توطین النفس علی اجتناب المحرمات من الصيد و الطیب و النساء و لبس المخیط و امثال ذلك.

۹- مجمع البحرین، ج ۵ و ۶، ص ۳۸، مکتبه‌المرتضویه: الاحرام توطین النفس علی اجتناب المحرمات من الصيد و الطیب و النساء و لبس المخیط و امثال ذلك.

ص: ۹۲

در کتاب «معجم معالم الحجاز» آمده است:

«... کسی که در شهرهای حرام از میقات برای حج احرام بگیرد، پس او محرم است و مأمور است مناسک را تا آخر به پایان برساند، برای وی در این هنگام، (رفث و آنچه مربوط به زنان می‌باشد، خوشبو کردن خویش با عطر، پوشیدن لباس دوخته و شکار صید ... حرام می‌باشد». (۱)

در برخی از منابع «احرام شرعی» را این چنین به شرح کشیده است:

«عدم داخل شدن در حرمت (حرام‌های) ویژه‌ای، یا التزام به عدم دخول. اما احرام شرعی آنگاه محقق می‌گردد که با نیت، ذکر و یا خصوصیتی همراه باشد».

و نیز «احرام شرعی»؛ یعنی: «نیت دخول در حج یا عمره».

«احرام شرعی» از دیدگاه «مذهب مالکی» عبارت است از: «نیه احد النسکین»، نیت حج یا عمره با «قول» و «فعلی» که در ارتباط با حج و عمره باشند. و در نظر «مذهب حنفی» عبارت است از نیت مناسک حج یا عمره به همراه ذکر (یعنی تلبیه) یا یک عمل ویژه‌ای که در واقع قائم مقام تلبیه است، مانند «سوق الهدی» یا «تقلید البدن» و در مکتب فقهی شافعی، «احرام» عبارت است از دخول در مناسک (اعم از حج یا عمره) با نیت ولو بدون تلبیه ... (۲)

اما از دیدگاه «فقه امامیه» احرام به دو چیز محقق می‌گردد:

۱- قصد انجام حج یا عمره (البته مراد از قصد همان نیتی است که باید با خلوص و قربت همراه باشد.

۲- تلبیه (لیک، لیک، اللهم لیک، لا شریک لک لیک ... گفتن)

اما پوشیدن دو پارچه نادرخته هر چند از واجبات احرام می‌باشد، به نحو واجب تعبدی، ولی ظاهراً بلکه قویاً شرط در تحقق ماهیت احرام نیست. (۳)

«ابن اثیر» در حدیث عمر آورده است:

«الصیام، احرام»، به جهت پرهیز و اجتناب شخص روزه‌دار از مبطلات روزه، و لذا به شخص «صائم»، «مُحْرَم» نیز اطلاق می‌گردد ... در اشعار «الراعی» آمده است:

قتلوا «ابن عَفَّانَ» الْخَلِيفَةَ مُحْرَمًا وَ دَعَا فَلَمْ اَرْمَلْهُ فَخَذُوْا (مقتولاً)

هر چند «علامه جمال‌الدین، ابن منظور مصری» در اثر گرانسنگ خویش، نقل کرده است که مراد از «مُحْرَمًا» در شعر الراعی این است که کشندگان عثمان بن عَفَّان او را در دهه آخر ذیحجه الحرام کشتند. و به نقل از «ابوعمر»، مراد از «مُحْرَمًا»، «صائمًا» می‌باشد، چون عثمان در آن روز، روزه‌دار بود.

و نیز از «ابن بری» روایت کرده است که وی بر این باور است:

«مُحْرَمًا» در بیت فوق نه از باب «احرام حج» است و نه از مقوله دخول در ماه حرام، بلکه مراد شاعر این است که خلیفه در موقعیتی به قتل رسید که در ذمه و حرمت اسلام بود؟! (۴)

«الْحَرَمُ» (به ضم حا و یا به کسر آن) یعنی احرام برای حج ... و در حدیث عایشه آمده است: «كُنْتُ اطِيبْتُهُ (صلی الله علیه و سلم)، لِجَلِّهِ وَ لِحَرَمِهِ». (۵)

«ازهری» گفته است مراد عایشه این است: آن هنگام که رسول خدا ص - غسل می‌فرمود و آماده احرام و اهللال می‌شد، من آن حضرت را عطر آلود می‌کردم (اعم از احرام حج، یا احرام عمره) و همچنین آنگاه هم که نبی اکرم - ص - از احرام خارج گشته و به اصطلاح «مُجَلَّ» می‌گردید، من او را عطر آگین می‌کردم ...

و نیز گفته شده است که «حُزْم» (به ضم حاء و سکون راء)، یعنی احرام به حج، اما «حِزْم» (به کسر حاء و سکون راء)، یعنی: «الرَّجُل الْمُحْرَمُ/ انسان مُحْرَم» و لذا به شخصی که در حال احرام و یا «مُحْرَم» است، گفته می‌شود: «أَنْتَ حِزْمٌ». و به آدمی که از احرام خارج گشته و یا «مُحَلُّ» شده است، می‌گویند: «أَنْتَ حِلٌّ».

*** پس «احرام» مصدر «أَحْرَمَ، يُحْرِمُ، أَحْرَاماً» به آن زمان و آن «گاهی» اطلاق می‌گردد که آدمی آماده مناسک حج و یا اعمال عمره است. (۶) و تمامی اسباب و شرایط و زمینه‌ها را (از کندن لباس دوخته و اجتناب از همه آنچه که در شرع مطهر منع گردیده، از قبیل زدن عطر، صید و نکاح) فراهم کرده باشد. و هنگامی که دانستیم که اصل واژه «احرام» همان «منع» می‌باشد، باید بدانیم «مُحْرَم» از همه آنچه را که در شریعت اسلامی برای او برشمرده شده است، ممنوع می‌باشد ...

۱- معجم معالم الحجاز، المقدم: عاتق بن غيث البلادي، ج دوم، صفحه ۲۶۲، نشر دارمكة: و من احرم منها للحج في اشهر الحج فهو محرّم مأمورٌ بالانتهاء، مادام محرماً عن الرفث و ماوراء من امر النساء و عن التطيب بالطيب و عن لبس الثوب المخيط و عن صيد الصيد ...

۲- سلسله الينايع الفقهيه، اشراف: علامه على اصغر مرواريد، حج، قواميس الحج، صفحه ۷۹۵.

۳- .. والاقوى عدم كون لبسهما شرطاً في تحقق الاحرام، بل واجباً تعبدياً ... ر. ك به تحرير الوسيه، امام خميني - ره، ج ۱، صفحه ۴۱۳ و ۴۱۶، مطبعة الادب في النجف: امام خميني - رضوان الله عليه - در خصوص «تيت» و «قصد احرام» رأى دقيقى را ابراز مى‌دادند. كه مضمون ما اينست اين «فتوا» در ميان آراء و فتاوى فقهاى اسلام، منفرد است! مغفورٌ له در باب «كيفيت احرام»، آنگاه كه واجبات وقت احرام را شمارش مى‌كنند، مى‌فرمايند: الاوّل القصد، لا بمعنى قصد الاحرام، بل بمعنى قصد احد النسك حج يا عمره ... و اما قصد الاحرام فلا يعقل ان يكون محققاً لعنوانه ... «فتأمل».

۴- لسان العرب، علامه جمال الدين، ابن منظور مصرى، ج ۱۲، ۱۲۳ و ۱۲۴، نشر ادب الحوزة - قم.

۵- منتهى الارب، ج ۱ و ۲، صفحه ۲۴۰: اى وقت احلاله و احرامه ...

۶- دكتور جواد على در كتاب المفصل فى تاريخ العرب قبل الاسلام، ج ۶، ص ۳۵۳، فصل ۷۳. الحج و العمرة، مى‌نويسد: «و يبدأ الحج فى الاسلام بلبس الاحرام حين بلوغه الميقات ...».

ص: ۹۴

در حدیث «صلوة/ نماز»، نیز آمده است:

«تَحْرِيمُهَا التَّكْبِيرُ»، یعنی کَانَ «مصلی/ نماز گزار» بوسیله تکبیر و دخول در نماز از تمام اقوال و افعال و کلمات خارج از افعال و اذکار صلوتی، ممنوع گردیده است. و از همین رو به «تکبیر» نیز «تحریم» اطلاق شده، به جهت منع «مصلی/ نماز گزار» از سخنان و اعمال و اطوار و حرکات خارج از نماز...

و به همین علت است که «الله اکبر/ تکبیر» اول نماز را، «تکبیره الاحرام» گویند. یعنی: «الاحرام بالصلوة» (۱)، به گونه «الاحرام بالحج».

با توجه به هم‌گونگی و شباهتی که در توضیحات بالا میان: «الاحرام بالصلوة» و «الاحرام بالحج» برشمردیم، اظهار نظر «وینسینک».. اسلام شناس نامدار معاصر غربی و یکی از نویسندگان «دائرة المعارف اسلام» و مؤلف کتاب گرانقدر «فهرست احادیث نبوی»- ص- در این مورد، کاملاً ناتمام و غیر صحیح به نظر می‌رسد، وی می‌نویسد:

«احرام در ترکیب واژه «تکبیره الاحرام» به معنایی کاملاً متفاوت با «احرام» در مراسم حج، بکار می‌رود و نشانگر ورود نماز گزار و پرستنده به حالت موقت ارتباط با خداست و ربطی به اصطلاح مورد بحث ما در اینجا ندارد» (۲).

که مشاهده کردیم این دو اصطلاح نه تنها با هم ارتباط دارند که در شباهت و هم‌گونگی تنگاتنگی نیز با یکدیگر قرار گرفته‌اند. مستشرق مزبور در باره «احرام» مطالب نسبتاً جامع و جالبی دارد که- البته در پاره‌ای موارد نظرات وی با فقه شیعه سازگاری ندارد که در پاورقی به آن اشاره کرده‌ام- ذیلًا به نقل آنها مبادرت می‌ورزیم:

«احرام: مصدر فعل «احْرَمَ» و عبارت است از اعلام ممنوعیت یا ممنوع ساختن چیزی. ضد آن واژه «احلال» است که به مفهوم اعلام مجاز و روا بودن چیزی می‌باشد. این لغت که یک اصطلاح فنی است و برای بیان وضعیت کسی بکار می‌رود که در زمانی خاص اشتغال به اجرای عمل «حج» یا «عمره»، یافته است.

چنین شخصی را اصطلاحاً «مُحْرَم» می‌گویند.

ورود به چنین حالت و وضعیتی برای مردان و زنان یکسان است و از طریق نیت

۱- النهاية فی غریب الحدیث و الاثر، ابن اثیر، ج ۱، ص ۳۷۳، المكتبة الاسلامیه، قاهره، و «لسان العرب»، ابن منظور، ج ۱۲، صفحه ۱۲۲، نشر ادب الحوزة- قم.

۲- دائرة المعارف اسلام، ج ۳، صفحات ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، نوشته آ. ج وینسینگ.

ص: ۹۵

کردن و انجام مناسک ویژه‌ای تحقق می‌یابد. البته برای مردان، افزون بر نیت و انجام مناسک، پوشیدن جامه مخصوص نیز ضرورت دارد. زائر حج گزار بایستی نوع فقهی زیارت خود را اظهار دارد و قصد کند. (۱)

وضعیت احرام از دیدگاه «مذهب حنفی» یک شرط واجب است که در سه مذهب (۲) دیگر اهل سنت «رکن» نامیده می‌شود و هم در «حج اکبر» و هم در «حج اصغر» باید رعایت شود.

ورود به این حالت (۳) در مراسم حج در ماه شوال، ذوالقعد، و اوائل ذی‌الحجه (که تا شب نهم یا دهم نیز ادامه خواهد داشت)، صورت می‌گیرد. اما در مورد «عمره» (۴)، ورود به حالت احرام، می‌تواند در هر فصل از سال واقع شود (به استثنای روزهای اواسط حج) .. بطور سنتی مکانهایی (میقات) جهت اتخاذ وضعیت احرام مقرر شده است که عبارتند از:

الف: برای حج گزارانی که از سوریه، مصر و یا غرب می‌آیند، در اصل «جُحْفَه» مکانِ (میقات) احرام می‌باشد.

ب: برای کسانی که از عراق یا دورتر از آن می‌آیند «ذاتِ عِرْق» (که در حدود ۹۴ کیلومتری شمال شرقی مکه، در دامنه کوه عِرْق که وادی عتیق را دربرمی‌گیرد واقع شده است).

ج: برای ساکنان مدینه، «ذُو‌الْحَلِیْفَه» (که حدود ده کیلومتری مدینه قرار دارد).

د: برای کسانی که از یمن و از طریق جاده ساحلی کناره دریای سرخ (بحر احمر) می‌آیند، «یَلْمَلَم» (۵۴ کیلومتری جنوب مکه واقع است).

ه: برای آنان که از نجد می‌آیند، «قَرْنُ الْمَنَازِل» (در سمت شرق عرفات).

و: برای مردم مکه و سایر مسلمانانی که در مکه حضور دارند، احرام حج در خود مکه صورت می‌پذیرد.

امّا جهت برگزاری «عمره» آنان ناگزیرند که محیط مقدس مکه را ترک گویند. در این صورت آنان می‌توانند به «جعفرانه» و یا تنعیم بروند.

حاجیانی که با کشتی و از طریق دریا به مکه می‌آیند می‌توانند در همان حال که سوار کشتی هستند جامه احرام بپوشند. حج گزارانی هم که با هواپیما خود را به مراسم

۱- مراد اینست که در نیت مُجَرَّم مشخص گردد، نوع حج «حج اکبر» یا «حج اصغر»، «حجّه‌الاسلام» است یا عمره تمتع و یا عمره مفرده. البته اظهار آن به زبان، آن طور که..، تصریح کرده است، واجب نیست و همان نیت قلبی کفایت می‌کند.

۲- شافعی، مالکی و حنبلی.

۳- حالت احرام.

۴- مراد عمره مفرده است.

ص: ۹۶

حج می‌رسانند، می‌توانند همین کار را به هنگام سوار بودن در هواپیما که عازم جده است، انجام دهند؟ (۱)

جامه احرام برای مردان از دو تکه پارچه سفید بی‌دوخت تشکیل می‌شود که به آن دو «آزار» و «رداء» می‌گویند. نخستین جامه را مانند لنگ به کمر می‌بندد، آن طور که ناف و زانوها با آن پوشانده شوند. و دیگری را به دوش می‌اندازد به گونه‌ای که سینه و شانه‌هایش را فراگیرد.

این جامه که در گذشته رواج عام داشته است، امروز نیز در بین ساکنان «اتیوپی» که در صحراهای دامنه کوههای اتیوپی زندگی می‌کنند و نیز قبایل سومالی رائج است.

پوشش حاجی با پوشیدن دم‌پایی که انگشتان و قوزک پا از آن بیرون می‌زنند کامل می‌شود. (۲) مردان لازم نیست سرا را بپوشانند، به علاوه ممکن است کلاه عرقچینی بر سر نهاده، یا مقداری کاغذ و قطعات اشیاء نفیس خود را در کیفی چرمی که به شانه آویخته‌اند با خود حمل کنند. (۳) برای زنان حج گزار، جامه خاصی وجود ندارد، اما مراعات پارسیایی و پرهیزکاری ایجاب می‌کند که آنها دامنهای فراخ و پیراهنی گشاد با آستینهای بلند به تن کنند. و البته امروزه نوعی پیراهن کیسه‌ای بهمراه روسری، پوشش آنها را تشکیل می‌دهد.

... قبل از محرم شدن، زائر حج گزار بایستی غسل نماید و موهای سر و زیر بغل و ناخنهای خود را کوتاه کند. (۴) در این مرحله، استعمال عطر و بوی خوش در صورتی که اثری بجای نگذارد مجاز است، (۵) همچنانکه رسول خدا- ص - در حجه‌الوداع چنین فرمود. دو رکعت نماز نیز به عنوان سنت باید بجای آورده شود. پس از این حج گزار (۶) چندین بار بایستی تلبیه را قرائت کند.

فقها این نکات را توصیه نموده‌اند: پوشیدن هرگونه جامه دوخته‌ای برای مُحرم ممنوع است، (۷) مُحرم باید از جدال پرهیزد، همچنین باید از شکار، آمیزش جنسی، استعمال عطر، کوتاه کردن یا تراشیدن موی سر و بدن و ناخنها و نیز از آرایش کردن اجتناب نماید ...

انعقاد هرگونه پیمان زناشویی در حال احرام از درجه اعتبار ساقط است ... با پایان یافتن مراسم حج، تمام ممنوعیت‌ها لغو گردیده و زندگی عادی آغاز می‌گردد که شامل

۱- اگر مراد صرف پوشیدن لباس احرام باشد، بدون نیت و قصد مُحرم شدن با همه اسباب و شرائط و زمینه‌ها، مانعی نیست، اما اگر مقصود نویسنده مُحرم شدن اصطلاحی و سنتی است، حتماً باید احرام در میقاتی از میقات‌های مشخص شده تحقق پذیرد. آری بر طبق نظر و فتوای فقهای امامیه اگر عذر و ضرورتی اقتضا نمود که برای حاجی امکان اینکه خود را به «میقات» و یا «محاذی میقات» برساند، وجود نداشت، در این صورت می‌تواند نذر کند که مثلاً از جده مُحرم شود. اذنا نذر الاحرام قبل المیقات، فانه یجوز یصح و یجب العمل به ... تحریرالوسیله، ج ۱، امام خمینی ره-، کتاب الحج، صفحه ۴۱۱، ط. نجف اشرف. ما در این سلسله بحثها پیرامون واژه «میقات» بطور مستقل و مشروح، بحث خواهیم کرد.

۲- نویسنده در اینجا اشاره به یکی از محرمات احرام دارد، یعنی پوشیدن کفشی که تمامی پشت پا را بپوشاند، لبس ما یستتر جمیع ظهر القدم ... البته اختصاص به مردها دارد و بر زنها حرام نیست: و یختص ذلک بالرجال و لا یحرم علی النساء ... ر. ک به تحریرالوسیله، ج ۱، صفحه ۴۲۳.

۳- از عبارات اخیر این نویسنده غربی اینطور استظهار می‌گردد که این قبیل مسائل را با مشاهده اعمال حاجیان برداشت نموده، نه اینکه به منابع فقهی و کتاب حج رجوع کرده باشد.

در اینجا لازم است یادآور شویم که یکی از محرمات احرام «تظلیل» است، یعنی زیر سایه رفتن و یا چتر و یا وسیله دیگری را روی سر قرار دادن، البته حرمت استظلال مخصوص حال سیر است و نیز ویژه مردان می‌باشد: التظلیل فوق الرأس للرجال دون النساء، تظلیل الْمُحَرَّم علیه سائراً- حرمة الاستظلال مخصوصه بحال السیر- اختص العلیل و المرأة بجواز التظلیل ... ر. ک به «شرايع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام»، محقق حلّی، کتاب الحج، ج ۱ و ۲، صفحه ۲۵۱، دارالاضواء بیروت- تحریر الوسیله، ج ۱، کتاب الحج، صفحه ۴۲۶، ط. نجف اشرف

۴- اینها و برخی اعمال دیگر از مقدمات و مستحبات احرام است: ... و ان ینظف جسده، و یقصّ اظفاره، و یاخذ من شاربہ ... شرايع الاسلام، محقق حلّی، ج ۱، ۲، کتاب الحج، صفحه ۲۴۴، ط. بیروت.

۵- ... بل لایجوز التدهین بالمطیب قبل الاحرام لوبقی طیبه الی حین الاحرام. تحریر الوسیله ...

۶- یا معتمر.

۷- البته برای مُحَرَّم مرد ..

ص: ۹۷

تراشیدن موها، آرایش و پوشیدن لباسهای معمولی، می‌شود. (۱)

واعظان و مبلغان دینی تأکید می‌کنند که «احرام» نماد و مظهر جداگشتن زائر از دنیا و نشان‌دهنده عزم او برای خلوت با خداست. و نیز «احرام» نمایانگر وحدت و برابری جامعه اسلامی و تمامی اعضا آن می‌باشد، بگونه‌ای که هیچ مزیتی برای صاحبان مناصب دنیوی با روحانیان دین وجود ندارد و هیچ نشانی از وابستگی‌های دنیوی در کار نیست. (۲) «پایان نقل آقای وینسینک»

*** ... همانطور که یادآور شدیم یکی از مفاهیم «احرام» عبارت است از «دخول در حرم» حدیث معتبری از رسول اکرم - ص -، علت وجود احرام را دخول در حرم دانسته و فرموده است: «وَجَبَ الْأَحْرَامُ لِغَلَّةِ الْحَرَمِ» (۳) و در «علل الشرایع» در حدیث دیگری از امام جعفر صادق - ع -، چنین آمده است: «حرمت مسجد الحرام به جهت «کعبه» است و حرمت حرم به واسطه مسجد و وجوب احرام به علت حرم می‌باشد». (۴)

«حَرَمٌ» مکانی است دارای حرمت و قداست که می‌بایست جهت تنظیم و بزرگداشت آن از ارتکاب بسیاری از اعمال خودداری کرد. آن کس که به تبت «حَجَّةُ الْإِسْلَام» و یا «عمره مفرده» وارد شهر مقدس مکه می‌شود، عقد و قصد احرام نخستین عمل اوست و برای چنین کسی محظوراتی است گوناگون که برخی از آنها اساساً حج را فاسد می‌کند و انجام بعضی دیگر موجب تعلق کفاره مخصوص می‌شود. که در حقیقت این کفاره جبران کننده عدم رعایت محظورات است. برخی از محظورات هم موجب کیفر و مجازات الهی می‌باشد.

خروج از «احرام» را «احلال» می‌نامند و در «عمره مفرده» پس از تقصیر، همه محظورات جز مباشرت با زنان حلال می‌شود که پس از «طواف نساء» این محظورات هم از میان می‌رود.

«عمره تمتع» که پیش از مناسک حج پایان می‌پذیرد، دارای همین حکم است، جز آنکه طواف نساء ندارد و بدون طواف نساء، پس از تقصیر مباشرت با زنان حلال می‌شود و تمتع مجدداً برای «حج تمتع» عقد و قصد احرام می‌کند.

در حج نیز بعد از تقصیر یا حلق (سرتراشیدن) همه محظورات بجز صید و

۱- در گفتار آینده در باره ممنوعیتها و محرمات احرام بطور مبسوط بحث خواهیم کرد.

۲- ۵۳- ۱۰۵۲، ۱۰۳، ...

ترجمه دانشمند گرامی دکتر همتی

آقای دکتر همتی که بخش فوق را از دائرةالمعارف اسلام، جهت بهره‌وری در این سلسله بحثها برای اینجانب ترجمه فرمودند، در تاریخ ۱۶/۹/۷۱ طی نامه کوتاهی این چنین یادآور شدند:

... چنانکه مشهود است نویسنده مقاله، این مطالب را براساس فقه اهل سنت نوشته است. و این گناه ما نیز هست که تشیع را در جهان معرفی نکرده‌ایم، و منابع تحقیق در اسلام، انحصاراً منابع اهل تسنن است. تذکر این نکته را جهت پیشگیری از هرگونه سوء تفاهم - نه برای شما - بلکه برای خوانندگان مقاله ضروری یافتیم.

برادر شما: دکتر همتی

۳- وسائل الشیعه، ج ۹، صفحه ۳، حدیث ۳.

۴- وسائل الشیعه، ج ۹، صفحه ۳، حدیث ۵: حَرَمَ الْمَسْجِدَ لِغَلَّةِ الْكَعْبَةِ، وَ حَرَمَ الْحَرَمَ لِغَلَّةِ الْمَسْجِدِ، وَ وَجِبَ الْأَحْرَامُ لِغَلَّةِ الْحَرَمِ.

ص: ۹۸

استعمال عطر و مباشرت با زنان از میان می‌رود که پس از طواف زیارت (طواف افاضه) محظور صید و استعمال عطرنیز برداشته می‌شود.

اما حلیت مباشرت با زنان بر طبق فقه امامیه بعد از انجام طواف نساء محقق می‌گردد ... (۱)

۱- ما در بخشهای آینده این تحقیق و به هنگام برشمردن «محرمات احرام» در این باره مشروحاً سخن خواهیم گفت.

ص: ۱۰۲

بیت الاحزان یک حقیقت فراموش ناشدنی

ص: ۱۰۳

محمد صادق نجمی

هر زائر شیعی، از هر نقطه دنیا که وارد مدینه منوره می‌گردد، پس از زیارت قبر مطهر حضرت رسول-ص- و اقامه نماز در مسجد آن حضرت و پس از زیارت قبور پاک ائمه بقیع- علیهم السلام- و سایر قبور متعلق به اقوام و عشیره پیامبر اکرم-ص- عازم زیارت بیت‌الاحزان می‌شود، به این امید که اگر به قبر مطهر زهرای مرضیه- سلام‌الله‌علیها- دسترسی ندارد، آن حضرت را در محل دیگری که به وی منتسب است زیارت کند و اگر نمی‌تواند که صورت خود را به خاک قبر یگانه یادگار رسول خدا بگذارد و ضریح مقدس آن حضرت را با اشک دیده بشوید، حداقل در جایگاهی که دخت گرامی پیامبر-ص- پس از رحلت پدر بزرگوارش و در ایام آخر عمرش هر روز چند ساعت از وقت خویش را در آنجا به عبادت و گریه و ناله سپری نمود، نماز بخواند و به یاد اشکهای آن حضرت اشک بریزد. اما اینک نه از چنین محلی خبری است و نه از بیت‌الاحزان در بقیع، اثری. آیا اصلاً بیت‌الاحزان در حقیقت وجود دارد یا یک موضوع موهوم و خیالی بوده و بجز در لسان بعضی از خطبا و گویندگان وجود خارجی نداشته است؟!

در این مقاله برآنیم که با مطالعات کم و ناقص خود، محل واقعی و تاریخ ساختمان بیت‌الاحزان را، تا آنجا که از کتب حدیث و تاریخ به دست می‌آید و گفتار کسانی را که در طول تاریخ و از قرن اول تا دوران تخریب، از نزدیک این بیت حزن را زیارت کرده و شاهد ساختمان آن بوده‌اند در اختیار خواننده ارجمند قرار دهیم تا معلوم شود که بیت‌الاحزان یک واقعیت غیر قابل انکار و یک حقیقت فراموش نشدنی است، اگر چه ساختمان آن ویران گردیده و

ص: ۱۰۴

در گوشه بقیع، از بیت‌الاحزان اثری باقی نمانده است. منابع حدیثی و تاریخی متقن از محدثان، مورخان، نویسندگان معروف و دانشمندان مشهور از شیعه و اهل سنت در طول تاریخ آن را تأیید و تثبیت نموده‌اند که اینک نمونه‌هایی از روایات و اعتراف مورخان را از نظر خوانند می‌گذرانیم.

بیت‌الاحزان در منابع حدیثی

از جمله منابع حدیثی که در آن از انگیزه به وجود آمدن بیت‌الاحزان سخن به میان آمده، خصال شیخ صدوق-ره- می‌باشد که آن محدث بزرگ، در ضمن روایتی با اسناد از امام صادق-ع- نقل می‌کند:

«و اما فاطمة فبکت علی رسول الله حتی تأدی بها اهل المدینه فقالوا لها قد آذیتنا بکثرة بکائک فکانت تخرج الی المقابر ...» (۱)

صریح‌تر و روشن‌تر از روایت صدوق، گفتار فضه (خادمه حضرت زهرا- سلام‌الله‌علیها- است که مرحوم علامه مجلسی در ضمن بیان جریان مفصل شهادت حضرت زهرا از زبان فضه، چنین نقل می‌کند که:

«ثم انه بنی لها بیتاً فی البقیع نازهاً عن المدینه» (۲)

«امیر مؤمنان-ع- برای فاطمه، در بقیع و در خارج مدینه، خیمه‌ای را بپا داشت که آن حضرت به همراه حسنین بدانجا می‌آمد و پس از گریه طولانی به خانه‌اش مراجعت می‌نمود.

توضیح اینکه: بطوریکه در کتب لغت آمده است، «بیت» در لغت به معنای «محل و مسکن» است خواه به شکل چادر باشد یا خانه‌ای از خاک و گل (۳) و بطوری که در آینده نیز خواهیم دید، اولین بیت و مسکنی که برای فاطمه زهرا در بقیع ساخته شده، بصورت چادر و خیمه بوده است.

بیت‌الاحزان از نظر علما و مورخان

عده‌ای از علمای بزرگ و شخصیت‌های علمی که در تاریخ مدینه و یا درباره زیارت بقیع مطلبی نوشته‌اند، از بیت‌الاحزان نیز سخن گفته و وجود آن را تأیید و تثبیت

۱- خصال ابواب الخمسه- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۲۲، باب ۸۷ از ابواب دفن.

۲- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۷.

۳- البیت المسکن سواء کان من شعر او مدر- اقرب الموارد.

ص: ۱۰۵

نموده‌اند که نظرات چند تن از آنان را به ترتیب تاریخ زندگی آنان، می‌آوریم:

۱- ابن شبه نمیری ۱۷۳-۲۶۲

قدیمی‌ترین تاریخ موجود (۱) در باره مدینه منوره، تاریخ المدینه، تألیف ابوزید عمر بن شبه النمیری (۲) است. او که یکی از شخصیت‌های علمی و از فقها و محدثان مورد وثوق و از مورخان مورد اعتماد، نزد علما و دانشمندان اهل سنت است، در کتاب خود، آنجا که آثار و قبور بقیع- موجود در زمان خودش- را معرفی می‌کند، چنین می‌نویسد:

«شخص موثق و مورد اعتمادی بر من نقل نمود مسجدی که در طرف شرقی آن به جنازه اطفال نماز خوانده می‌شود، دراصل خیمه‌ای بوده برای زن سیاهی بنام «رقیه» (۳) که به دستور حسین ابن علی-ع- در آنجا می‌نشست تا از قبر فاطمه-ع- مراقبت کند زیرا قبر فاطمه را کسی بجز همان زن نمی‌شناخت. (۴)

از این گفتار ابن شبه که مشهود و مسموع خود را در مورد بیت‌الاحزان نقل نموده است، دو مطلب زیر بوضوح به دست می‌آید:

۱- بیت‌الاحزان در دوران حسین بن علی-ع- یعنی تا سال ۶۱ هجری، مانند حال حیات حضرت زهرا- سلام‌الله علیها- بصورت خیمه و چادر و محلی بوده است مشخص و معین و حسین بن علی-ع- بر حفظ آن عنایت و اهتمام داشته؛ بطوری که یکی از بانوان و ارادتمندان حضرت زهرا- سلام‌الله علیها- را مأموریت داده است، در این بیت و خیمه که یادآور دوران حساس زندگی مادر بزرگوارش بوده، اقامت نموده و از آنجا حراست و نگهبانی کند و لابد براساس همین دید و اهتمام و به پیروی از روش آن حضرت، افرادی از اهل بیت عصمت پس از آن حضرت نیز همین روش را ادامه داده و خیمه را به ساختمان مبدل نموده‌اند.

۲- بیت‌الاحزان پس از این دوران و در اواخر قرن دوم و اوائل قرن سوم، دارای ساختمان بوده که

۱- قدیمی‌تر از این کتاب، تاریخ المدینه ابن زباله است که وی در سال ۱۹۹ در قید حیات بوده و در کتابهایی که تا قرن دهم در تاریخ مدینه تألیف گردیده، از جمله در وفاءالوفاء، از تاریخ ابن زباله مطالب فراوان نقل شده است ولی متأسفانه از این کتاب در قرنهای اخیر خبری نیست.

۲- ابوزید عمر بن شبه نمیری فقیه و محدث و مورخ نامی در سال ۱۷۳ متولد و در سال ۲۶۲ وفات نموده است. در شرح حال ابن شبه چنین نوشته‌اند، او شخصی است ادیب، فقیه، مورخ، صادق و دقیق، عالم به آثار، ناقل اخبار و صاحب تألیفات بسیار و...- ابن ندیم از وی ۱۸ کتاب معرفی می‌کند. در شرح حال او به فهرست ابن ندیم و فیات الاعیان، تاریخ بغداد، تهذیب الأسماء و اللغات، تذکره الحفاظ و لسان المیزان مراجعه شود.

تاریخ ابن شبه برای اولین بار در سال ۱۳۹۹ ه. با تحقیق فهیم محمد شلتوت در چهار جزء و ۱۳۹۶ صفحه در عربستان سعودی چاپ و اخیراً در قم افسست گردید.

قسمت مهم جلد سوم و چهارم این کتاب به شرح زندگانی و حوادث دوران خلافت عثمان اختصاص یافته است که دلیل هواداری و علاقه شدید او به عثمان است.

۳- ابن حجر عسقلانی در اصابه ج ۳، ص ۳۰۵ با استناد به همین مطلب ابن بانو را نیز در ردیف سایر زنان، یکی از صحابه رسول خدا معرفی نموده است.

۴- واخبرنی خبر ثقة قال یقال ان المسجد الذی یصلی جنبه شرقیاً علی جائز الصبیان کان خیمه لامرئه سوداء یقال لها رقیه کان جعلها هناک حسین بن علی-ع- تبصر قبر فاطمه- علیهاالسلام- و کان لایعرف قبر فاطمه رضی‌الله عنها غیرها. تاریخ المدینه ج ۱،

ص: ۱۰۶

ابن شبه را وادار نموده است کم و کیف و انگیزه بوجود آمدن این ساختمان را از افراد خبیر و مطلع جويا شود و یکی از افراد مطلع و مورد وثوق نیز تا آنجا که در این مورد اطلاع داشته با وی در میان گذاشته است و سابقه آنجا را که زمانی بصورت خیمه بوده، بازگو نموده است و لیکن این خیمه دقیقاً در چه تاریخی و به وسیله چه کسی به ساختمان تبدیل شده، معلوم نیست.

توجیه متناقض

و اما مطلب دیگری که در ذیل این گفتار آمده است که: اقامت آن زن در میان بیت‌الاحزان برای حفظ و مراقبت قبر حضرت زهرا- سلام الله علیها- بوده است، تعلیلی است از سوی خود وی و توجیهی است متناقض و غیر قابل قبول؛ زیرا: اولاً خود ابن شبه در این کتاب، مانند عدّه دیگر از مورخان می گوید که علی بن ابی طالب-ع- پیکر مطهر حضرت زهرا-س- را شبانه و در داخل منزل خود دفن نمود؛ بنابراین، مراقبت از قبر آن حضرت در بقیع مفهومی ندارد.

و ثانیاً اگر قبر آن حضرت در بقیع واقع بوده و کسی بجز «رقیه» آن را نمی شناخته، باز هم مراقبت از قبر مجهول، معنا و مفهومی ندارد.

بهرحال با توجه به شرایط خاص و حساس آن روز، ابهام در پاسداری از بیت‌الاحزان و توجیهاات مختلف در اقامت یک زن در داخل آن، مستبعد نیست.

۲- فتوای امام غزالی بر استحباب خواندن نماز در بیت الاحزان

امام ابومحمد غزالی ۴۵۰-۵۰۵ که یکی شخصیت‌های معروف و از علما و دانشمندان اهل سنت است، در ضمن بیان وظایف زائران مدینه منوره و کسانی که به زیارت بقیع مشرف می شوند می گوید:

«مستحب است که زائران، هر روز صبح، پس از زیارت قبر حضرت رسول-ص- در بقیع حضور بهم رسانند و قبور پیشوایان دینی و صحابه را که در آنجا مدفون هستند زیارت کنند». سپس می گوید: «و مستحب است در مسجد فاطمه-

ص: ۱۰۷

علیها سلام- نیز نماز بخوانند». (و يستحب ان يخرج كل يوم الى البقیع بعد السلام علی رسول الله ... و یصلی فی مسجد فاطمه رضی الله عنها). (۱)

۳- ابن جبیر، جهانگرد معروف و دانشمند اسلامی ۵۴۰-۶۱۴

سومین کسی که بیت‌الأحزان را از نزدیک زیارت و در باره آن سخن گفته است، رحاله و جهانگرد معروف اسلامی ابوالحسین احمد بن جبیر اندلسی (۲) است. او که در ماه محرم سال ۵۸۰ ه. ق. وارد مدینه شده و بقیع را زیارت نموده است، می‌گوید: «و در کنار قبه عباسیه، خانه‌ای قرار گرفته است که به فاطمه دختر رسول خدا- ص- منتسب می‌باشد، می‌گویند این همان خانه‌ایست که فاطمه زهرا به آنجا می‌آمد و در آنجا اقامت و حزن و اندوه خود را در مرگ پدر بزرگوارش ابراز می‌نمود». (۳)

۴- سمهودی (۴) ۸۴۴-۹۱۱

چهارمین شخصیت و مورخی که وجود بیت‌الأحزان را تأیید و تثبیت نموده است؛ مقتدا و پیشوای مورخان، نورالدین علی بن احمد سمهودی مصری است؛ شخصیتی که پس از وی هیچ مورخ و نویسنده‌ای در باره مدینه کتابی نوشته و هیچ گوینده و خطیبی، از تاریخ مدینه سخن نگفته، مگر اینکه به گفته او استناد جسته و از کتاب «وفاء الوفا» استمداد نموده است. او می‌گوید:

«والمشهور ببیت الحزن انما هو الموضع المعروف بمسجد فاطمة فی قبله مشهد الحسن و العباس».

«مشهور در بیت‌الأحزان، همان محلی است که به مسجد فاطمه معروف و در طرف قبله حرم (امام) حسن و (جناب) عباس واقع گردیده است».

آنگاه می‌گوید: «واظنه فی موضع بیت علی بن ابی طالب الذی کان اتخذه بالقیع و فیهِ الیوم هیأه قبور»، (۵)

«و به عقیده من، این بیت‌الأحزان در محل همان بیت و مسکنی است که علی بن ابی طالب-ع- آن را در بقیع آماده ساخت». و اضافه می‌کند که فعلاً در میان آن، شکل چند قبر

۱- احیاء العلوم، ج ۱، ص ۲۶۰.

۲- ابن جبیر از علمای اندلس و در علم فقه و شعر و نویسندگی از بارزترین دانشمندان دوران خویش و از معروفترین و قدیمی‌ترین جهانگردان اسلامی است، او رحله و سیاحتنامه خود را چنین نامیده است: «تذکره بالآخبار عن اتفاقات الأسفار» این کتاب قبلاً در لیدن و اخیراً در بیروت چاپ شده است.

در شرح حال ابن جبیر، رجوع شود به دائرةالمعارف اسلامی، ج ۳، ص ۲۰۴-۲۰۷ و مقدمه رحله، چاپ لبنان والکنی و الألقاب، ج ۱، ص ۲۳۲.

۳- ویلی هذه القبه العباسیه بیت ينسب لفاطمه بنت الرسول- ص- يقال انه الذی آوت اليه والترمت فيه الحزن علی موت ايها المصطفى- ص- رحله ابن جبیر چاپ لیدن، صفحه ۱۹۶ و چاپ دارالکتب اللبنانی صفحه ۱۴۴.

۴- علما و دانشمندان سمهودی را چنین معرفی نموده‌اند: «الشیخ نورالدین علی بن احمد سمهودی مصری شافعی، شخصیت دانشمند و مفتی مدینه، مدرس و مورخ این شهر، پیشوا و مقتدای مورخان. سلسله نسبش به حسن مثنی فرزند امام مجتبی-ع- منتهی می‌شود. او به سال ۸۴۴ در سمهود مصر متولد و پس از تحصیلات و حفظ نمودن قرآن و نیل به مدارج علمی، در فنون مختلف از سال ۸۷۳ در مدینه منوره متوطن و از اساتید بزرگ حرم شریف نبوی-ص- گردید. وی در تاریخ مدینه منوره سه کتاب نوشته است که یکی مفصل و جامع‌الاطراف بنام «اقتفاء الوفا باخبار دارالمصطفى» است که در حادثه آتش‌سوزی مسجد نبوی در ماه رمضان سال ۸۸۶ ه

از بین رفته است. دومی «وفاءالوفا باخبار دارالمصطفی» کتابی است که به قول خود سمهودی به درخواست کسی که «طاعته غنم و مخالفته غرم» مطالب کتاب قبلی را در این کتاب تلخیص نموده است، ولی در عین حال دارای گسترده‌ترین و دقیقترین مطالب در تاریخ مدینه می‌باشد که در هیچ یک از منابع دیگر نمی‌توان به دست آورد. این کتاب در دو جلد و در ۱۴۳۵ صفحه چاپ شده است. و سومی «خلاصه‌الوفا» است و مطالب «وفاءالوفا» را در این کتاب تلخیص نموده و این کتاب نیز چاپ شده است. سمهودی دارای تألیفات متعدد دیگری نیز می‌باشد. وفات وی در سال ۹۱۱ ه در مدینه واقع گردید. در شرح حال او به شذرات الذهب، اعلام زرکلی، والکنی و الالقاب مراجعه شود.

۵- وفاءالوفا، ج ۳، ص ۹۱۸.

ص: ۱۰۸

نیز موجود است.

۵- سر ریچارد بورتون

((۱۸۵۳ میلادی / ۱۲۷۶ قمری

یکی از جهانگردان غربی که به مکه و مدینه مسافرت نموده (۱) و در سیاحتنامه خود از آثار و ابنیه حجاز و از اخلاق و رسوم مسلمانان در موسم حج و از جزئیات زندگی مردم حجاز سخن گفته است. از جمله حررها و گنبدها و بارگاههای موجود در بقیع را معرفی و با قلم خود ترسیم و تصویر نموده است.

«سِر ریچارد بورتون» جهانگرد انگلیسی است که در سال ۱۸۵۳ میلادی - تقریباً ۱۳۹ سال قبل - بقیع را از نزدیک مشاهده نموده و در باره بیت‌الاحزان چنین گفته است:

«در بقیع مسجد کوچکی است که در سمت جنوبی گنبد عباس بن عبدالمطلب واقع گردیده و این مکان را بیت‌الاحزان نیز می‌نامند؛ زیرا فاطمه زهرا آخرین روزهای عمر خویش را در این محل بسر می‌برد و برای از دست دادن پدر عزیزش نوحه‌سرای می‌نمود. (۲) مطالبی که از آقای بورتون نقل شد، دلیل روشنی بر مشخص بودن ساختمان بیت‌الاحزان در زمان وی و اشتهار وجه تسمیه و انگیزه ایجاد آن می‌باشد که یک جهانگرد انگلیسی و غیرمسلمان در اندک زمان و با مختصر تماس با مسلمانان توانسته است همه این مطالب را همانگونه که در منابع محکم تاریخی و حدیثی آمده است، دریافت و در سیاحتنامه خود منعکس نماید.

۶- فرهاد میرزا (۳) ۱۲۹۲ هـ

فرهاد میرزا معتمدالسلطنه که در ۱۸ ذی‌قعدة ۱۲۹۲ هـ به زیارت بقیع نائل گردیده، پس از بیان زیارت حرم، ائمه بقیع و نثار فاتحه بر قبور علما که در کنای این حرم مطهر واقع بودند، می‌گوید: «از آنجا به بیت‌الاحزان رفتیم و از آنجا به زیارت حلیمه سعیدیه ...» (۴) بیت‌الاحزان در آستانه تخریب

تا اینجا همراه با تاریخ بیت‌الاحزان از بدو پیدایش آن، تا

۱- در طول تاریخ تعداد زیادی از جهانگردان غربی در قیافه مسلمانان و در زیّ حجاج وارد مکه و مدینه گردیده‌اند و اکثر آنان نیز که از نویسندگان بوده‌اند، توانسته‌اند مشاهدات و برداشتهای خود را به صورت کتاب و سفرنامه در اختیار دیگران قرار دهند، گرچه بعضی از این نوشته‌ها و برداشتها توأم با مطالب خلاف واقع و نادرست و همراه با اغراض و تعصّب است، ولی در عین حال، می‌توان مطالب و نکات ارزشمند و پر بها نیز از آنها بدست آورد که یکی از جهانگردان همان «ریچارد بورتون» انگلیسی است که در سال ۱۸۵۳ میلادی به صورت یک مسلمان افغانی به نام «عبدالله» به مکه و مدینه مسافرت کرده و در تمام مراسم حج شرکت و از همه اماکن و بقاع متبرکه دیدن نموده و به همه جزئیات پرداخته است و سفرنامه خود را در دو جلد بزرگ منتشر ساخته است. موسوعه العتبات المقدسه، ج ۳، ص ۲۶۰.

۲- موسوعه العتبات المقدسه، ج ۳، ص ۲۸۵.

۳- فرهاد میرزا معتمدالسلطنه متوفای ۱۳۰۵ هـ در میان شاهزادگان قاجار، از نظر علمی دارای شخصیت بارزی است که از وی شش جلد کتاب، در فنون مختلف به جای مانده از جمله آنها «مقام ذخار» در مقتل و «هدایه السبیل» که سفرنامه حج اوست و هر دو کتاب در موضوع خود در زبان فارسی از بهترین کتابها به شمار می‌رود.

۴- هدایه السبیل چاپ مطبوعاتی علمی تهران، ص ۱۴۱.

ص: ۱۰۹

اواخر قرن سیزده (۱۲۹۲)، قرن به قرن حرکت نمودیم. اینک در قرن چهاردهم هجری و در آستانه تخریب بیت‌الاحزان که در سال ۱۳۴۴ هـ واقع گردیده است قرار گرفته‌ایم. در این برهه محدود و مدت کمتر از نیم قرن، از میان میلیونها زائر بیت‌الاحزان، تعدادی از علمای برجسته و نویسندگان را می‌بینیم که در تألیفات خود از بیت‌الاحزان سخن به میان آورده و از این بنای تاریخی و اثر فراموش نشدنی یاد نموده‌اند، از جمله:

۱- ابراهیم رفعت پاشا (۱) نویسنده و امیرالحاج مصری است که برای آخرین بار در سال ۱۳۲۵ هـ بقیع را زیارت کرده و مشاهدات خود را در باره بیت‌الاحزان چنین نقل می‌کند:

«و هناك قبة تسمى قبة الحزن يقال انها في البيت الذي آوت اليه فاطمه بنت النبي -ص- والتزمت الحزن فيه بعد وفات ابيها رسول الله -ص- و كان في البقيع قباب كثيرة هدمها الوهابيون». (۲)

«در بقیع، گنبد دیگری نیز وجود دارد که «قبة الحزن» نامیده می‌شود و می‌گویند که این گنبد در بالای همان محل ساخته شده است که فاطمه -ع- پس از رسول خدا -ص- بدانجا می‌آمده و حزن و اندوه خود را ابراز می‌نموده است، سپس می‌گوید در بقیع گنبدهای زیادی بود که وهابیه‌ها از بین برده‌اند».

۲- حاج سید احمد هدایتی: یکی دیگر از کسانی که در آستانه تخریب بیت‌الاحزان و پنج سال قبل از این حادثه تأسف بار، بیت‌الاحزان را زیارت نموده و در سفرنامه خود به نام «خاطرات مکه» منعکس نموده است، مرحوم حاج سید احمد هدایتی یکی از سادات مکرم و از اولاد محترم رسول اکرم -ص- است که وی ضمن بیان موارد و نقاط مختلفی که حضرت زهرا -سلام الله علیها- را زیارت نموده است، می‌گوید: «بنجم در بیت‌الاحزان که قبرستان بقیع واقع است». (۳)

۳- سید شرف الدین -قدس سره- ۱۲۹۰ - ۱۳۷۷: مرحوم علامه، سید عبدالحسین شرف الدین، (۴) سومین کسی است که بیت‌الاحزان را پنج

۱- ابراهیم رفعت پاشا، در سال ۱۳۱۸ ق فرمانده نگهبانان محمل مصری و در سال ۱۳۲۰ و ۲۱ و ۲۵ به عنوان امیرالحاج از طرف خدیو مصر به حج مشرف شده و خاطرات خود را به نام مرآت الحرمین نگارش نموده است. این کتاب به نوبه خود یکی از کتابهای سودمند که در دو جلد در مصر چاپ و در اولین سال پیروزی انقلاب اسلامی در قم افست شده است.

۲- مرآت الحرمین، ج ۱، ص ۴۲۶.

۳- خاطرات مکه - چاپخانه حیدری تهران، ص ۱۲۹.

۴- علامه بزرگوار و شخصیت مجاهد و احیاگر شیعه در شام و لبنان. مرحوم سیدشرف الدین مستغنی از تعریف و بالاتر از توصیف است که خدمات ارزنده و ضداستعماری و آثار ارزشمند و علمی او مانند: «النص والاجتهاد» و «المراجعات» و دهها کتاب دیگر، شاهد مجاهدات و دلیل بر عظمت شأن و علو مقام علمی و سعه اطلاعات وی می‌باشد

ص: ۱۱۰

سال قبل از تخریب، زیارت و به تناسب بحثی در کتاب بخود «النص و الاجتهاد» به این مطلب تصریح نموده است که گفتار او را بعنوان «خاتمه مسک» می‌آوریم:

«... سپس علی بن ابی‌طالب در بقیع محلی را آماده ساخت که فاطمه زهرا برای گریه کردن، بدانجا می‌آمد و بیت‌الاحزان نامیده می‌شد و شیعیان در طول تاریخ این بیت را همانند شاهد و حرهای مقدس زیارت می‌نمودند تا اینکه در این ایام که سال ۱۳۴۴ ه است، ملک عبدالعزیز بر سرزمین حجاز مسلط و با دستور وی بر اساس پیروی‌اش از وهابگیری، منهدم گردید و در سال ۱۳۳۹ هجری که خداوند توفیق سفر حج و زیارت پیامبر و شاهد اهل بیتش در بقیع را بر من عنایت فرمود، بیت‌الاحزان را زیارت کردم.»
(... و کتا سنه ۱۳۳۹ تشرفا زیاره هذا البیت (بیت‌الاحزان) ... فی البقیع ...). (۱)

خلاصه و نتیجه

این بود اجمالی از تاریخ بیت‌الاحزان و طبعاً کسانی که دارای فراغت کافی و دسترسی به منابع بیشتری دارند، می‌توانند مطالب ارزنده و نکات جالب‌تری در اختیار علاقه‌مندان قرار دهند. و اینک مطالب گذشته را به صورت چند نکته خلاصه و نتیجه‌گیری می‌کنیم:

۱- بیت‌الاحزان، از دوران حیات حضرت زهرا- سلام‌الله‌علیها- تا سال ۱۳۴۴ ه، محلی بوده است مشخص و معین که شیعیان با پیروی از روش حسین بن علی-ع- در طول تاریخ به این بیت اهمیت خاصی قائل بوده و آنجا را همانند سایر شاهد و حرهای زیارت و در آنجا به نماز و عبادت می‌پرداختند و حتی امام غزالی اهل سنت نیز به نماز خواندن در این محل تشویق و توصیه نموده است.

۲- بیت‌الاحزان در زمان حسین بن علی-ع- دارای چادر و خیمه بوده و سپس به ساختمان مبدل گردیده است که هنگام تخریب دارای گنبد بوده است.

۳- بیت‌الاحزان در اصطلاح عامه، گاهی به «مسجد فاطمه» و گاهی با هر دو نام و گاهی نیز به «قبه‌الاحزان» نامیده شده و طبعاً نویسندگان نیز از هر سه نام مصطلح،

ص: ۱۱۱

استفاده نموده‌اند، ولی آنچه مسلم است بیت‌الأحزان هیچگاه بعنوان یک مسجد واقعی شناخته نشده است و وجود چند قبر در داخل آن که سمهودی اشاره نموده، دلیل و مؤید این معنا است. مؤید دیگر اینکه: در تألیفات مدینه‌شناسان، مانند «اخبار مدینه» ابن نجّار، متوفای ۶۴۳ هـ، و «وفاء الوفا» ی سمهودی متوفای ۹۱۱ هـ، و «عمده‌الخبار» احمد بن عبدالحمید عباسی، متوفای قرن دهم هجری که همه مساجد موجود در داخل و خارج مدینه را معرفی نموده‌اند، از مسجدی به نام مسجد فاطمه ذکر می‌کنند که در سمت جنوبی و در مجاورت حرم ائمه اهل بیت-علیهم‌السلام- قرار داشته است.

۴- نکته مهم اینکه: بنابر مضمون روایات، بیت‌الأحزان، در داخل بقیع بوده و همه مورخان بدون استثنا بر همین معنا تصریح و اضافه می‌کنند که در سمت جنوبی و در مجاورت حرم ائمه اهل بیت-علیهم‌السلام- قرار داشته است.

بنابراین محلی که در سالهای اخیر در خارج بقیع، به نام بیت‌الأحزان معروف گردیده، با واقعیات تطبیق نمی‌کند و منابع حدیثی و تاریخی آن را تأیید نمی‌نمایند. در ملاقاتهای مکرری که با آقای عمروی (۱) شیخ‌العلمای حجاز در سالهای ۵۲-۵۵ شمسی در مدینه منوره داشتم، به همین معنا تأکید و محل فعلی را موضوعی بی‌اساس و عملی عوامانه معرفی می‌نمودند.

۱- آقای شیخ محمد علی عمروی شخصیت علمی و روحانی، از اهالی مدینه است که پس از تکمیل تحصیلات خود در حوزه علمیه نجف به مدینه مراجعت و تربیت و سرپرستی شیعیان مدینه و اطراف آن را به عهده گرفته است.

ص: ۱۱۴

در زادگاه نور

محسن قرائتی

در سفر حج، عبادت، هجرت، سیاست، ولایت، برائت، اخوت، قدرت و ... نهفته است. امام رضا ع- می‌فرماید: در حج، علوم اهل بیت تعلیم داده شده و به سراسر دنیا پخش می‌شود. در حج، انسان مهمان خداست. در اولین نقطه زمین قرار می‌گیرد (والارض بعد ذلک دحاها). خانه خدا همراه با مردم، با یاد ابراهیم و محمد، با دست خدا- حجرالاسود) بیعت می‌کند و به یاد می‌آورد که نماز جماعت سه نفری (محمد- ص- و خدیجه- ع- و علی- ع-) به نماز میلیونی تبدیل شده است. انسان در حج با خیال راحت و در منطقه امن، به فکر خدا و قیامت می‌افتد. راه رفتن در حال طواف، قیام و سکون در نماز، تماشای کعبه

ص: ۱۱۵

هر کدام آثاری دارد.

خانه خدا جایی است که مشرکان نجس حق ورود ندارند.

نااهلان، حق سرپرستی ندارند.

ملک هیچ کس نیست، همه مردم در آنجا یکسانند و گویا به منزل خود آمده‌اند و از این رو نمازشان را می‌توانند چهار رکعتی بخوانند و گویا مسافر نیستند. آری در چهار مرکز انسان مسافر می‌تواند نمازش را تمام بخواند:

مرکز الوهیت (مکه)

مرکز نبوت (حرم پیامبر ص-)

مرکز ولایت (مسجد کوفه)

مرکز شهادت (حرم امام حسین -ع-)

در این چهار مرکز، انسانها همه خودی هستند، نیازی به نماز شکسته نیست. این مراکز خانه همه است. نمازشان را می‌توانند تمام بخوانند.

در آنجا قبله ما قبله دقیق و واقعی است.

صدها پیامبر آنجا نماز خوانده‌اند. در آنجا یک نماز قبول سبب قبول شدن تمام نمازهای عمر می‌شود (وافی).

به گفته قرآن، مکه جایی است که هر کس اراده سوئی نسبت به آنجا کند، با عذاب دردناک الهی تنبیه می‌شود.

آنجا را ابراهیم و اسماعیل به فرمان خداوند، برای شما از آلودگیها پاک کرده‌اند.

در آنجا مظهر «ولایت» و «برائت» نمودار است؛ حتی سنگهای آنجا با همه جا فرق دارد. یک سنگ را (سنگ کعبه) می‌بوسیم و

دورش طواف می‌کنیم ولی به سنگی دیگر، سنگ ریزه پرتاب می‌کنیم. آری یکی «سنگ ولایت» است و دیگری «سنگ برائت»!

مسجدالحرام؛ مسجدی که احترام مخصوص دارد. مهندس آن خدا، معمارش آن ابراهیم -ع-، کارگرش اسماعیل -ع-، بت شکنش

علی -

ص: ۱۱۶

ع- و امام جماعتش محمد- ص- اقتدا کننده‌اش خدیجه- س-، مؤذنش بلال و آبش زمزم است. در کنارش صفا، برگردش مردم، مدفن انبیا، معراج رسول خدا- ص- و توبه گاه گناهکاران است!

برای ورود به آنجا چهار بار غسل می‌کنیم:

یک بار برای احرام بستن از بیرون منطقه.

بار دوم برای ورود به منطقه امن.

بار سوم برای ورود به مکه.

چهارم برای ورود به مسجدالحرام.

خدایا! اینجا کجاست که باید چهار بار خودم را بشویم و آیا این همه ویژگی برای چیست؟

مکه «جغرافی» نیست، «تاریخ» است. «زمین» نیست، «زمان» است.

راه ورودی آن بسته و محدود نیست، از هر طرف می‌توان وارد شد، چند میقات داریم.

اگر عمری به هر کس لبیک گفته‌ایم، الآن تنها به خدا لبیک می‌گوئیم یعنی ای خدا آدم! به کسی مربوط نیست که خوب یا بدم، صاحب خانه مرا آورده است. اگر او دوستم نداشت نمی‌آوردم. من مهمان او هستم.

آن قدر لبیک را تکرار می‌کنم تا در عمق جانم لذت بندگی را درک کنم. بلند می‌گویم، از کسی خجالت نمی‌کشم، به کاروانها که رسیدم صدایم را بلند می‌کنم، فضا را از فریادم پر می‌کنم، با اشک و ناله می‌گویم، درست و صحیح می‌گویم من می‌خواهم از حالا بنده او باشم، لبیک اللهم لبیک!

خدایا! چه توفیقی به زائر خانه خود داده‌ای، او را به حج دعوت کرده‌ای! بنای اسلام بر حج است، تو با دعوت به حج و طواف دور کعبه هم آزمایش می‌کنی و هم مدال می‌دهی.

همه را در یک لباس می‌بری، لباس سفید که نشانه بهداشت، صفا،

ص: ۱۱۷

تواضع، روشنی و نور، فرهنگ و ادب است. و نیز رنگِ لباسِ ایامِ نوزادی و ایامِ مرگ است. لباسی که توجهی به سرما و گرما و خودنمایی در آن نیست. نه بلند، نه کوتاه. نشانه‌ای از کشور و سنّ و صنف و مقام ندارد. لباس مساوات و بندگی، لباس حیا و اخلاص، لباس تواضع و یکرنگی است! مراسم حج باید هر سال تکرار شود تا مردم روحیه بگیرند، در جریان آخرین تحولات جهان اسلام باشند، تا دشمن بداند هستیم و بیداریم.

مانور و میتینگ ما باید در منطقه باشد با این خصوصیات:

خانه خدا (خداوند به ابراهیم - ع - دستور می‌دهد که کعبه و مسجدالحرام را که خانه امن من است، پاک کن).

خانه پدرمان (ملّه اییکم ابراهیم).

خانه امن (من دَخَلَهُ کان اماناً).

خانه آزاد (بیت عتیق).

خانه مبارک (ببگه مبارکاً).

خانه هر روز ما (قبله ما) خانه‌ای که اگر حیوانی به سوی آن ذبح نشود گوشتش را مصرف نمی‌کنیم و حتی مرده خود را در قبر، به سوی آن می‌گذاریم.

ما که حقیقت حج را درک نمی‌کنیم ولی همین قدر می‌دانیم که امامان معصوم ما پیاده به سوی آن می‌شتافتند و از ماهها قبل خود را آماده این سفر می‌کردند و در دعاهای ماه رمضان هر صبح و شام با ناله، «اللهم ارزقنی حج بیتک الحرام» می‌گفتند و همین که به مکه می‌رسیدند، کفش خود را در می‌آوردند و گریه می‌کردند. برای حج بودجه صرف می‌کردند و حتی ناشناس در کاروانها به سایر زائران خانه خدمت می‌نمودند.

بنابراین، حساب این سفر، از همه سفرها جدا است. حاجی در این سفر سه نوع وظیفه دارد:

ص: ۱۱۸

۱- وظیفه‌ای نسبت به مال خود: که خمس و زکات مالش را بدهد بطوری که حق مردم در مال او نباشد و بهترین مال خود را صرف کند.

۲- وظیفه‌ای نسبت به خودش: توبه و شکر نماید. قصد و نیت خود را اصلاح کند.

۳- وظیفه‌ای نسبت به مردم: از مردم عذرخواهی کند. به محرومان و مستضعفان و بستگان رسیدگی نماید. دوستان را از رفتن خود با خبر کند.

این سفر به قدری ارزش داشت که اگر شتری لب به نجاست می‌زد برای سفر حج سوار آن نمی‌شدند، راستی مگر می‌شود با هر بتزینی هواپیما پرواز کند؟ مگر بدون داشتن آمادگی و اطلاعات لازم می‌توان پرواز معنوی داشت؟

به هر حال، حج یک سفر ساده و عادی نیست، مظهر اسلام است. اسلام سه قالب دارد:

- اسلام در قالب کلمات، «قرآن» است.

- اسلام در قالب انسان، «امام» است.

- اسلام در قالب عمل، «حج» است.

هر چه این سفر تکرار شود و هر چه فکر کنیم، به مطلب و نکته تازه‌ای می‌رسیم.

کعبه یک پرچم است که باید زیر آن جمع شویم و سرود توحید سردهیم، هم قیامت را یاد کنیم، هم تاریخ را.

نگاه به صحنه‌های مکه، قرآن را برای ما تفسیر می‌کند. مگر قرآن نفرموده که ما حق را پیروز می‌کنیم؟ کجایند ابوجهل‌هایی که

تصمیم گرفتند رسول خدا- ص- را که به تنهایی مشغول نماز بود با زدن سنگ- در حال سجده- به مغز مبارکش شهید نمایند.

در حج، نظم عجیبی به چشم می‌خورد: در مدار معین، در تعداد معین، در وقت معین، در جهت معین، با هدف معین.

حج با تاریخ قمری است، تا گاهی انجام آن در زمستان باشد و گاهی در

ص: ۱۱۹

تابستان، تا حاجی از سرما و گرما باکی نداشته باشد.

حج، مصداق آیه «فَفَرَّوْا إِلَى اللَّهِ» است، که:

«به سوی خداوند کوچ کنید!»!

در نماز چند «لحظه» از ماذیات جدا می‌شویم،

در روزه چند «ساعت».

و در حج چند «شبانه روز» باید در حال احرام باشیم.

حج مصداق آیه «أَنْتَى ذَاهِبِ إِلَى رَبِّي سِیْهَدِیْنَ» است؛ «یعنی من به سوی پروردگارم حرکت می‌کنم او مرا هدایت خواهد کرد».

حرکت در مسیر الهی و انجام مناسک حج، حتماً باید زیر نظر عالم و طبق فتوای مرجع تقلید باشد. بنابراین مسأله را از غیر عالم سؤال نکنیم و نماز خودمان را قبل از حرکت درست کنیم و مرجع تقلیدمان را مشخص سازیم و حقوق مالی واجب را بپردازیم تا در این سفر آسمانی مشکلی نداشته باشیم. ارزش این سفر به قدری است که سزاوار نیست بخاطر مسأله غذا و مکان حرفی بزنیم، یا گلایه‌ای کنیم، یا عیب همسفران را بازگو نماییم. در این سفر ربّانی، سادگی، ایثار، اخلاق، فکر و مناجات، شرکت در نماز اهل سنت و توجه به آداب ضروری است.

حج سفری عاشقانه است که اولیای خدا با شوق و پیاده به سوی آن می‌رفتند. امام کاظم -ع- یک بار بیست و پنج روز و سفر دیگر بیست و چهار و سفر سوم بیست و شش روز پیاده مسافت هشتاد فرسخی میان مدینه و مکه را طی کرد.

سفر حج مبدأ تاریخ بوده است تا آنجا که قرن‌ها قبل از اسلام و مسیحیت و حتی قبل از حضرت موسی. حضرت شعیب به موسی گفت: من یکی از دخترانم را به ازدواج تو درمی‌آورم مشروط به آنکه هشت حج یا ده حج یار من باشی. قرآن به جای «هشت سال»، «هشت حج» مطرح کرده است.

سفر حج مثل تدبیر در قرآن است که انسان هر بار به نکات تازه‌ای

ص: ۱۲۰

برمی‌خورد. خوشا به حال کسانی که با شناخت لازم می‌روند و آنجا آهی و اشکی و ناله‌ای و نعره‌ای دارند.

در سفری شاعری را دیدم که با گریه چنین می‌خواند:

او مدم تا دل آلودم شستشو بدی من بی آبرو رو بلکه تو آبرو بدی

من فراری بودم و کشوندیم با بدیهام تو خونت نشوندیم

آخه من کجا طواف این خونه؟! قربون لطف تو ای صاحبخونه

شعرها را ادامه می‌داد و اشک می‌ریخت.

و از همان شاعر کاشانی شنیدم که می‌گفت:

ای مُجرم مُجرم شده در کنج حَرَمِ مُحَرَّم که شدی بکوش مَحَرَّم گردی

حج سفری نیست که با شعر و مقاله و کتاب بتوان به عمق آن رسید.

شخصی از امام-ع- سؤال کرد که من سالهاست از شما راجع به حج مطالب جدیدی می‌شنوم، امام فرمود: آیا توقع داری احکام و

اسرار حج پایان داشته باشد؟!

هیچ دولتی با هیچ بودجه‌ای در هیچ زمانی نمی‌تواند طرحی دهد که از تمام دنیا مردم عاشقانه کفن‌پوش و گریان و یک صدا در

بیابانها و خیمه‌ها و خانه‌ها فریاد واحدی سردهند.

علاوه بر حج رفتن، به فرستادن مردم به حج نیز سفارش شده است.

افرادی که تمکن دارند و می‌توانند دیگران را به حج بفرستند از این همه پاداشی که در روایات آمده است خود را محروم نمایند.

در عزت و قداست کعبه همین بس که باید از ذبح گوسفند گرفته تا خوابیدن در قبر، رو به سوی آن باشد،

چقدر عزیز است که جنگ در کنار آن ممنوع است.

چقدر عزیز است که ابراهیم و اسماعیل باید خادم آن باشند، جز افراد متقی حق تولیت آن را ندارد.

چقدر عزیز است که امام صادق- علیه‌السلام- نزدیک مکه از شتر پیاده می‌شد و گریه می‌کرد و با پای برهنه وارد حرم می‌شد.

ص: ۱۲۱

چقدر عزیز است که به احترام این سفر الهی هر کس به دیدن زائر رود مأجور است و هر کس زائر خانه خدا را یاری کند مورد لطف خاص خداوند قرار می‌گیرد.

کعبه با اینکه در گودی و درّه قرار گرفته ولی چون نظر خدا با او است، والا- و عزیز است، امّا برجها و کاخها با اینکه در دامنه کوهها و در جای خوش آب و هوا قرار دارند مورد توجه قرار نمی‌گیرند. کدام مسجد است که چهارده بار نامش در قرآن برده شده باشد جز مسجدالحرام؟!

بعد از نماز و زکات، شاید بیشترین آیه پیرامون مسائل و توصیه‌های مربوط به حج است. این سفر نباید به سادگی انجام گیرد. در روایات سفارش شده است که قبل از سفر، دیگران را از رفتن خود به مکه آگاه کنید و چون برگشتید سوغات بیاورید و مردم به دیدار شما بیایند.

حیف است که این سفر الهی آلوده به اغراض فاسد یا کم فایده شود. در روایات می‌خوانیم در آخرالزمان سلاطین برای تفریح و تجار برای درآمد و فقرا برای گدائی و قاریان قرآن برای تظاهر به مکه می‌روند.

وسائل الشیعه- جلد ۸، ص ۴۱

در این سفر باید هدف اصلی کسب رضای خداوند باشد. در این راه هر چه بتوانیم از زرق و برق دوری کنیم به کمال نزدیک‌تر می‌شویم.

خداوند می‌توانست سنگهای کعبه را از سنگهای پرجاذبه قرار دهد ولی هر چه ساده‌تر باشد به صفا نزدیک‌تر است. کعبه پرچم اسلام است. پرچم پارچه‌ای بیش نیست ولی یک ارتش قوی به آن افتخار می‌کند و برای برفرازی آن جانها فدا می‌شود، در باره حج چه می‌توان نوشت؟ که اسرار و احکامش مرز و حد ندارد. هنگام نوشتن این سطرها باید این شعر را بخوانم:

یوسفی را به کلامی نتوانند خرید اینقدر هست که ما هم ز خریدارانیم

مگر می‌شود اسرار حج را فهمید یا نوشت؟!

معانی هرگز اندر حرف ناید که بحر بیکران در ظرف ناید

مکه مکانی است که خوابیدن در آن مثل تلاش در سایر مناطق است.

سجده در آن همچون شهادت در راه خدا است و به سادگی قابل درک نیست. حیف که از این سفر بهره‌هایی که باید برده نمی‌شود.

از کنار این سفری که تاریخ مجسم اسلام است به سادگی رد می‌شویم.

مکه «ام القری» است، یعنی مادر مناطق است. منطقه وحی و امن است و همانگونه که مادر فرزندان خود را تغذیه می‌کند باید مکه امتیت و رسالت را به تمام فرزندان خود و مناطق دنیا برساند.

همانگونه که در ایام حج به موری آزار نمی‌رسد و آشیانه مرغی ویران نمی‌شود، باید این امتیت به همه زمانها و مکانها سرایت کند. حمل اسلحه در آنجا ممنوع است یعنی در آنجا نباید تهدید باشد. شکار در آنجا در امان است، حتی نشان دادن شکار به شکارچی جایز نیست.

جمع شدن خداپرستان در مکه که محل فروپاشی بتهاست به ما درس بت‌شکنی می‌دهد. ابوذرها و امام حسین‌ها فریاد خود را از کنار کعبه سردادند و امام زمان- عجل الله تعالی فرجه- نیز قیام خود را از آنجا شروع خواهد کرد.

آنچه در حج و طواف است:

سادگی است، نه تشریفات

حرکت است، نه رکود
یاد است، نه غفلت
دنباله‌روی از احکام خدا است، نه شرق و غرب
فضای امن است، نه فسق و فجور
گذشت است، نه بخل
کنار زدن محرمات است، نه ارتکاب آن
تواضع و خاکساری است، نه تکبر و فخر فروشی
برادری و برابری است، نه تبعیض و امتیازطلبی

ص: ۱۲۳

به هر حال حج مهم‌ترین و سازنده‌ترین سفری است که انسان در طول عمرش انجام می‌دهد، باید از خداوند استمداد و بر او توکل کنیم تا از برکات این سفر محروم نمانیم. چه برکتی بالاتر از آنکه انسان مهمان خدا و پیامبر و امامان معصوم شده و تمام گناهانش بخشیده می‌شود؟!

چه برکتی بالاتر از اجتماع میلیونی خالصانه در منطقه امن، همراه با ناله و سوز، شعار و شعور، تلاش و دعا و اعلام برائت از کفار، و بازدید از صحنه‌هایی از تاریخ اسلام؟!

خداوندا! مزه عبادت و بندگی‌ات را به ما بچشان و آرزوی تمام آرزومندان زیارت کعبه را برآور و رنجهای این سفر را در ذائقه جانمان شیرین گردان.

ص: ۱۲۴

مناسک حج عاشقان

مأخوذ از امام سجاد و حضرت صادق - علیهم السلام -

مرحوم آیه‌الله الهی قمشه‌ای

نیت خالص

ای دل اگر عزم دیار یار داری قصد حجاز و کعبه دیدار داری

شوق شهود حضرت دلدار داری اول زدل نقش سِوَالله پاک گردان

چون سوی صحرای حجاز عشق رفتی اول به میقات وفا لثیک گفتی

چون بلبل افغان کردی و چون گل شکفتی از شوق روی گل رخی در طرف بستان

باید نخست از جامه عصیان بر آیی با جامه طاعت بکوی دلبر آئی

بشکست اگر پایت در این ره با سر آیی تا گام بتوانی زدن در کوی جانان

احرام بستی در رهش از جان گذشتی؟ وز دنی دُون در ره ایمان گذشتی؟

از هر چه جز یاد رخ جانان گذشتی؟ کانجا شوی در باغ حسن دوست مهمان؟

ص: ۱۲۵

لنیک گویان آمدی در کوی یاری؟ کردی در آن درگاه عزت آه و زاری
گشتی ز اشک شوق چون ابر بهاری تا خار زار دل شود باغ و گلستان
دادی در آنجا بینوائی را نوائی یا تشنه را آبی مریضی را دوائی
کردی رها مظلومی از رنج و بلائی؟ بودی به خَلقان مهربان چون مهر تابان؟
با زیردستان همچو سلطان داد کردی؟ ویرانه دلها را ز مهر آباد کردی؟
دلجوئی از همسایه ناشاد کردی؟ بناختی محزون یتیمی را به احسان؟
احرام چون بستی بکوی عشق ایزد؟ لنیک گفتی دعوت آن یار سرمد؟
گشتی چو محو جلوه آن حُسنِ بی حد دیدی درون کعبه دل، نور سبحان؟
ای حاجیان رفتید چون در کوی دلبر دلبر پسندد قلب پاک و دیده تر
یاد آورید از عهد وصل و روز محشر هنگام پاداش و جزای عدل و احسان
ای حاجیان بوسید چون خال جمالش مدهوش گردید از تجلای جلالش
از طور عشق آید در کوی وصالش سرمست و مشتاقانه چون موسی عمران
چون جان شود محرم به تن احرام گیری کز وعده دیدار جانان کام گیری
وز زمزم چاه زنخدان جام گیری بوسی حَجَر خال لب لعل نگاران
کار تن و جان را به ایزد واگذاری زادی بجز مهرش در این ره برنداری
گامی مزین جز بر رضای ذات باری جز طاعتش باش از همه کاری پشیمان
رنج ار به پیش آید شمر گنج نهانی رنج ره عشق است فیض آسمانی
جور از رفیقان بینی و نامهربانی افزای بر حلم و سخا و جود و احسان
تا میتوان بخشا نوائی بینوا را بر خلق بگشا در گه صلح و صفا را
از پای مظلومی بکش خار جفا را خار جفا برکن درخت عدل بنشان
ورود به مسجد الحرام

چون در حریم قدس عزت پانهادی کردی هم از روز لقای دوست یادی؟
دل زین سفر از مهر خوبان یافت زادی؟ تا ایزدت منزل دهد در بزم خاصان؟
محرم چو گشتی در حریم قدس داور رفتی در آن درگاه عزت زار و مضطر؟
شد دامت گلگون ز اشک دیده تر؟ مقبول آن در گه شدی زانعام سلطان؟
بر سفره احسان خود خواندی فقیری؟ کردی زپای افتاده‌ای را دستگیری؟
خشنود و شادان ساختی قلب اسیری؟ تا ملک و عزت بخشدت سلطان خوبان
غسل احرام

چون غسل کردی تن به آب توبه شستی با عاشقان در کوی یار احرام بستی؟
هر عهد بستی غیر عهد حق شکستی؟ تا در صف پاکان شوی زین عهد و پیمان
شستی تن از زمزم دل از آب محبت؟ در بزم مشتاقان زدی ناب محبت؟
از وزن دل تافت مهتاب محبت؟ روشن روان گشتی بنور عشق و ایمان؟

ورود به عرفات

در وادی عرفات و مشعر محفل رازخواندی دعا وز پرده دل کردی آواز؟
گشتی بدان سلطان گل با ناله دمساز؟ چون بلبلان چیدی گلی با آه و افغان؟
دیدنی قیامت را در آن اعراف و مشعر؟ دیدنی در آن صحراعیان غوغای محشر؟
دیدنی خلایق را کفن‌ها کرده در بر؟ یاد از قیامت کن در آن دشت و بیابان

ص: ۱۲۷

مشعر الحرام

شب چون بمشعر رفتی و بیدار ماندی ذکر و دُعا با اشک و آه و ناله خواندی؟
 از دیده بر خاک رهش گوهر فشاندی؟ بگرفتی از دست دُعا زان یار دامان؟
 شب تا سحر کردی تماشای سماوات؟ دیدی خدای انجم آرای سماوات؟
 گشت از عنایت باز درهای سماوات؟ آگه شدی ز آه دل شب زنده داران؟
 از روز سخت مرگ آنجا یاد کردی؟ غمگین فقیری را به احسان شاد کردی؟
 جانی زرنج و درد و غم آزاد کردی؟ تا ایزدت شادان کند در باغ رضوان
 آگاه گشتید از هیاهوی قیامت؟ شُستید زاب دیده گرد حرص و غفلت؟
 ترک هوای نفس کردید از ندامت؟ تا دل شود مرآت حُسن پاک یزدان
 ورود به منی

چون در منی رفتی زخود بینی حذر کن بتراش سر یعنی غرور از سر بدرکن
 احرام بشکن جامه تقوا بپیر کن نفس بهیمی ذبح کن هنگام قربان
 بهر خدا کردی فقیری را زغم شاد؟ در مانده‌ای از دام رنج و محنت آزاد؟
 بر جان مظلومی ترحم کردی و داد؟ تا شاد گردد جانت از الطاف رحمان
 همسایه را کردی نوازش با عطائی؟ مظلومی از جور و ستم دادی رهائی؟
 خواندی بمهمانی فقیری بینوائی؟ تا خواندت ایزد بیاباغ خلد، مهمان؟
 طواف و نماز طواف

آنکه نمازی بانیاز و سوز و اخلاص بگذار و شو در قلزم توحید غَوَاص
 تا چون خلیل الله شوی در محفل خاص بعد از طواف هفت شوط حکم یزدان
 سعی صفا و مروه مشتاقانه کردی؟ با هروله ذکر و دُعا مستانه کردی؟
 وجدی زشوق روی صاحبخانه کردی؟ با دوست دست افشان بعالم پای کوپان
 رکن مستجار

رفتی بر کن مستجار و دامن یار؟ بگرفتی آنجا بافغان و ناله زار؟
 از دل برون کردی دو عالم را به یکبار؟ تا دل شود عرش خدای فرد سبحان
 جان از صفا آئینه جانان نمودی؟ دل از وفا خلوتگه سبحان نمودی؟
 بر نفس کافر عرضه ایمان نمودی؟ دل ساختی آئینه حق کعبه جان؟
 دخول به کعبه

در کعبه بشکستی بُت نفس و هوی را؟ بگزیدی از جان طاعت و عشق خدا را؟
 بگرفتی آنجا عز تسلیم و رضا را؟ تا یار بنوازد ترادر باغ رضوان
 آنجا زغیر حق دل و جان پاک کردی؟ اخلاص خاص عاشقان ادراک کردی؟
 شرک و نفاق و شید را در خاک کردی؟ درد ترا کرد آن طیب عشق، درمان؟

ص: ۱۲۹

از کعبه تن ره به کوی دل گرفتی؟ در عرش رحمان از صفا منزل گرفتی؟
 زنگ گناه از این دل غافل گرفتی؟ در گلشن رضوان شدی زین تیره زندان؟
 از کعبه جسم آمدی در کعبه دل؟ چون عاشقان کردی به کوی دوست منزل؟
 آئینه دل گشت با رویش مقابل تا سازدت حسن ازل چون ماه کنعان
 وداع بیت‌الله

وقت وداع خانه صاحب خانه دیدی؟ وز دیده جان، طلعت جانانه دیدی؟
 در بحر عشق آن گوهر یکدانه دیدی؟ عهدش دگر مشکن به مشگین موی جانان
 مسجد خیف

در مسجد خیف وصال یار رفتی؟ از خوف حق بادیده خون بار رفتی؟
 چون عاشقان آنجا پی دیدار رفتی؟ با حمد و تسبیح و دعا و ذکر سبحان
 رمی جمره

رمی جمر کردی زدی بردیو دون سنگ؟ هم بر سر نفس شریر پُر فسون سنگ؟
 انداختی بر فرق دنیای زبون سنگ؟ تا جانت ایمن گردد از آفات دوران
 ابلیس را راندی بدان سنگ ریاضت؟ کردی براه دوست آهنگ ریاضت؟
 دادی زمان نفس در چنگ ریاضت؟ کز نفس اهریمن رهی با لطف یزدان
 گرد حرم کردی طواف عاشقانه؟ چون قدسیان بر عرش سلطان یگانه؟

ص: ۱۳۰

با یاد حق کردی به فردوس آشیانه؟ بوسیدی آن سنگ نشان کوی جانان؟
 غسلی به آب زمزم اخلاص کردی؟ ذکر و نمازی در مقام خاص کردی؟
 روشن دل از توحید خاص الخاص کردی؟ همچون خلیل الله عشق پاک ایمان؟
 ورود به مدینه

بعد از وداع کعبه رفتی در مدینه؟ پر نور از آن سینای عشقت گشت سینه؟
 شستی به آب توبه حرص و حقد کینه؟ تا جام می نوشی ز دست حور و غلمان
 رفتی چو در یثرب بر پیغمبر (۱) عشق؟ کردی شهود حسن یکتا دلبر عشق؟
 آنجا زدی ناب طهور از کوثر عشق؟ کردی دل از اشراق آن شه عرش رحمان؟
 از زهره زهرا دلت گردید روشن؟ از حُسن روی مجتبی جان گشت گلشن؟
 بگرفتی از سجاد ذکر و حرز و جوشن؟ تا ایمن آئی از فریب نفس و شیطان
 ائمه بقیع - علیهم السلام -

دیدی امام مجتبی سلطان جان را؟ و آن سید سجاد فخر انس و جان را؟
 و آن باقر و صادق امام راستان را؟ و آن حمزه عم مصطفی شاه (۲) شهیدان؟
 شهدای اُحد

آنجا شهیدان اُحد را یاد کردی؟ از هجر خوبان ناله و فریاد کردی؟
 جان را ز قید آب و گل آزاد کردی؟ کز دام ارکان پرفشاند طایر جان؟

۱- یعنی پیغمبر ملقب به حبیب الله.

۲- حمزه ملقب به سیدالشهدا بود.

ص: ۱۳۱

با آن دو (۱) دل‌بند پیمبر راز گفتی؟ راز دلی با آن دو طفل ناز گفتی؟
 یعنی به ابراهیم و قاسم باز گفتی؟ از روزگار امت و حال پریشان؟
 با آن دو طفل مصطفی همراز گشتی؟ نالان تذر و آن دو سرو ناز گشتی؟
 با مادر (۲) شیر خدا دمساز گشتی؟ گفتی غم دل را به آن بانوی امکان؟
 باز آمدی چون از حریم حضرت یار عهد خود و صدق و صفای دل نگهدار
 تا دل شود آئینه آن ماه رخسار چشم ملک گردد در آن آئینه حیران
 باز آمدید ای جاجیان هر گه ز کویش باشید در بیت‌الله دل یاد رویش
 سازید دل آئینه روی نکویش تا شام تار هجر یار آید به پایان
 رجوع به وطن
 چون در وطن باز آمدی ای جان هشیارییوسته نقش دیده دل کن رخ یار
 عهد خدا را ای بنی آدم نگهدار مشکن تو عهد دوست را از امر شیطان
 چون از مسافرخانه دنیای فانی خواهی سفر کردن به ملک جاودانی
 بر شاخه طوبای جنت پرفشانی ای مرغ لاهوتی ببال علم و ایمان
 خواهی شوی در هر دو عالم از غم آزاد ساز آنچه بتوانی دل غمدیدگان شاد
 بسیار کن از رفتگان این سفر یاد تا یوسف جانت رهد زین تیره زندان
 چندانکه با خلق خدا کردی نکویی پاداش نیکو در دو عالم بازجویی
 بگزین چون پاکان جهان افرشته خوبی تا چون ملک در باغ خلد آبی خرامان

۱- ابراهیم و قاسم.

۲- فاطمه بنت اسد.

ص: ۱۳۲

گفتند رو نیکی کن و در دجله انداز تا پاک ایزد در بیابانت دهد باز
آموز ز اهل معرفت این گوهر رازپند حکیمان بهتر از لعل بدخشان
دایم کنید ای غافلان یاد از قیامت وز گیر و دار برزخ و روز ملامت
ریزید بر خط خطا اشک ندامت شوئید ز آب دیدگان اوراق عصیان
حجّ مشتاقان

گفتار کوتاه حجّ مشتاقان همین است آداب و حکم کعبه جانان همین است
سجاد و صادق را حدیث‌ای جان‌همین است عشق این مناسک گفت و شرع عرش بنیان
اسرار حجّ عاشقان نظم «الهی» است سرّ ازل وحی ابد بروی گواهی است
صیت شرف زین خانه از مه تا به ماهی است بگرفته ز آدم تا به خاتم عشق پیمان
مناجات با خدا

یا ربّ بسرالسر ذات بی‌مثالت روشن‌دلم گردان به اشراق جمالت
عمری است دل دارد تمنّای وصال با یک نظر درد فراقم ساز درمان
لئیک گویان آمدم تا محفل یارطی کرده مشتاقانه راه منزل یار

ص: ۱۳۳

با دست جان یا رب نچیده نوگل یارپای دلم پر خون شد از خار مگیلان
نالم بکویت حالی از درد جدایی گریم که شاید پرده از رخ برگشایی
تو افکنی بر من نگاه دلربایی من بنگرم آن حسن کل با دیده جان
ما جز تو یا رب یاور و یاری نداریم با حضرتت حاجت به دتاری نداریم
جز رحمت با کس سرو کاری نداریم باز است بر بیچارگان درگاه سلطان
مائیم و درگاه تو ای سلطان هستی نوشیم با یادت می ناب الستی
چون عندلیبان از نوای عشق و مستی عالم کنیم آگه ز حُسن روی جانان
یا رب «الهی» را مقامی ده بکویت شام سیاهم روز روشن کن برویت
جان می دهم ای جان جان! در آرزویت چشم روانم بر جمالت ساز حیران

ص: ۱۳۴

حج در نگاه مولانا

دکتر همایون همتی

حج زیارت کردن خانه بود حج ربّ البیت مردانه بود

دفتر چهارم، مثنوی

در این مقال، عزم نگارنده آن است که با مروری گذرا و شتابان در اندیشه‌های مولانا جلال الدین محمد بلخی نمونه‌هایی از نگرش این عارف سترگ را پیرامون مسأله حج باز نماید و به هیچ روی قصد استقصاء تام و استقراء کامل در میان نیست.

بی شک مولوی یکی از قلّه‌های افراشته و آسمان‌سای عرفان اسلامی است که با آراء بدیع و اندیشه‌های لطیف و روح‌نواز خود قرن‌ها است که رهپویان وادی قرب و شیدایان عشق حق و فرزندگان اهل معرفت را در پهنه گیتی مجذوب و دلداده خود ساخته و سخنان گرم او که زائیده انس مدام با قرآن شریف و روایات حضرت سیدالمرسلین است، الهام‌بخش و مجلس‌آرای نسل‌های پی در پی عارفان الهی بوده است.

لذا سیری کوتاه و شتاب‌آلود در آثار و آراء این عارف حقیقت‌بین می‌تواند حامل پیامی معنوی و مفید فایده‌تی اخلاقی برای مشتاقان و صل‌دوست و راهیان کوی معبود باشد.

ص: ۱۳۵

عارفان مسلمان در آثار خود داستانهای عبرت‌آموزی در باره کیفیت حج و اسرار آن و اینکه کدام حج، مقبول است و نیز بیان احوال عارفان در سفر حج که از راههای دور و دراز و با تحمل مشقات، بدون زاد و راحله به زیارت بیت‌الله می‌شتافته‌اند، ذکر نموده‌اند که حاوی نکات عمیق اخلاقی است و می‌تواند راهگشای اهل طریق و مشتاقان تهذیب نفس باشد. واضح است که نقل همه آن داستانها، که مثنوی مولانا یکی از سرشارترین منابع آنهاست، در اینجا میسر نیست، لذا به ذکر چند مورد محدود بسنده می‌کنیم. اما پیش از ذکر آن حکایات، آوردن توضیحی مختصر در خصوص نگرش عرفانی عارف رومی به عبادت حج ضروری می‌نماید و نمی‌توان از آن غفلت نمود. چه مولوی عارفی مسلمان و بالیده در فرهنگ اسلامی و شیفته معارف ژرف قرآنی است و آشنایان با مباحث ارزنده عرفانی نیک می‌دانند که نگاه و نگرش عارفان به شریعت و عبادات از سنخ دیگری است و لونی مخصوص به خود دارد که از بُن با مقالات حکیمان و عالمان دیگر متفاوت است. عارفان به «بواطن» نظر دارند و در ورای ظواهر و نمودهای سطحی و ناپایدار در جستجوی لب و حقیقت و اسرارند.

مسأله رازیابی و رازشناسی یا معرفت اسرار، گوهر عرفان است. شریعت و احکام آن، فراتر از ظواهر قالبی، حاوی بطون و اسراری هستند که عارفان می‌کوشند از طریق انجام ریاضتهای مشروع و تحصیل قابلیت و تلطیف روح، به فهم و کشف آن اسرار نایل گردند. بهمین سبب تفسیر سخن عارفان تنها با فهم زبان و تعبیرات خاص آنها میسر است و تمسک به معانی لغوی ظاهری و فراموش ساختن جهان‌بینی و نگرش ویژه آنان در تفسیر کلام ایشان امری نادرست و گمراه‌کننده است. عارفان را بایستی از روی آثار و اندیشه‌های ایشان شناخت و در نقد و شرح و بیان نظرات و آراءشان، همه جا به خود ایشان رجوع کرد و از خود ایشان مدد گرفت و به یاری ایشان به فهم کلامشان نایل آمد و گرنه از ظنّ خود نمی‌توان یار ایشان شد و اسرار ناشناخته و مقصود ایشان را دریافته به شرح و تفسیر دیدگاههایشان پرداخت. این کاری خطرناک و زیانبار و بسیار صعب است و باید جداً از آن حذر نمود. حج از دیدگاه مولوی، همچون سایر عارفان و مانند همه احکام و عبادات، مشتمل بر اسراری است، ظاهری دارد و باطنی. ظاهر آن طی مسافتی خاص در ایامی

ص: ۱۳۶

مخصوص است و رسیدن به خانه‌ای و چرخیدن به دور آن و انجام مراسمی چند با آداب ویژه. اما باطن و گوهر آن سیر قلبی و روحی است از خاک تا عالم پاک و لقاء حضرت ربّ الارباب و ملاقات کردگار. لذا عارفان گفته‌اند که: «حج دو نوع است: یکی قصد کوی دوست و آن حجّ عوام است و یکی میل روی دوست و آن حجّ خاصّ اُنّام است، و چنانکه در ظاهر کعبه‌ای است قبله خلق و آن از آب و گِل است، در باطن نیز کعبه‌ای است منظور نظر حق و آن دل صاحب‌دل است. اگر «کعبه گِل» محل طواف خلاق است، «کعبه دل» مطاف الطاف خالق است. آن «مقصد زوّار» است و این «مهبط انوار».

آنجا خانه است و اینجا خداوند خانه» (۱).

مولوی در این خصوص اشعار زیبایی دارد آنجا که در «دیوان شمس» می‌گوید:

ای قوم به حج رفته کجایید، کجایید معشوق همین جاست بیایید، بیایید

معشوق تو همسایه و دیوار به دیوار در بادیه سرگشته، شما در چه هوایید؟!

گر صورت بی صورت معشوق ببینید هم خواجه و هم خانه و هم کعبه شما

ده بار از آن راه بدان خانه برفتید یک بار از این خانه برین بام برآید

آن خانه لطیف است، نشانهاش بگفتید از خواجه آن خانه نشانی بنمایید

یک دسته گل کو؟ اگر آن باغ بدیدیت یک گوهر جان کو، اگر از بحر خدایید؟

با این همه آن رنج شما گنج شما بادافسوس که بر گنج شما، پرده شما

چنانچه پیداست، این عارف شیفته حق، حج را منحصر به ظواهر و انجام رشته‌ای از مرسومات نمی‌داند، بلکه بر این باور است که حج ساحت‌هایی فراتر از نمودهای ظاهری و اعمال قالبی دارد و آن ملاقات خداوند است، در گذشتن از خودی است، فراتر رفتن از خود و ظواهر است، اوج گرفتن در بیکرانه‌هاست و رسیدن به وصل جانان.

و آن کس که به این سیر توفیق یافته و به آن «وصل» عظیم بار یافته است، نشانی بر خود دارد و مولانا عارفانه حاجیان ظاهرپرست و تهی از معنا را عتاب می‌کند که اگر از بام فراتر رفتید و از خانه درگذشتید و به دیدار جمال بی صورت معشوق نایل شدید، چه نشان با خود دارید؟ کو بوی دل انگیز عطر آن وصال؟ و کجاست دسته گل‌های دماغ‌پرور و معرفت افزا و جان‌بخش آن باغ خدایی؟ اگر نشانی از وصل با خود ندارید،

۱- لب لباب مثنوی، ملا حسین واعظ کاشفی، ص ۵۱.

۲- کلیات شمس، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، ج ۲، شماره ۶۴۸.

ص: ۱۳۷

رنجی عبث را بر خود هموار ساخته‌اید و سعی خود را ضایع نموده‌اند. لذا پیام مولانا و همه عارفان مسلمان این است که در «قشر» نمانید به «لُب» هم سفر کنید، تنها با بدنه و پیکر عبادات مواجه نشوید به «درون» و «باطن» آنها نیز بار بیابید، تنها در «بیرون» نمانید که «درون» هم شایسته دیدن است. سخن مولانا این است که در «خانه» نمانید که «خواجه خانه» و «خداوند بیت» نیز شایسته زیارت و دیدن است و البته این کاری است سترگ و همتی مردانه طلب می‌کند. و از همین روست که عارفان می‌گویند: «حجّ خانه خلیل آسان است، اما حجّ حرم جلیل کار شیرمردان است؛ و لکلّ عملٍ رجال» (۱).

و مولانا همین سخن را ضمن ابیاتی دلنشین و بیدارگر چنین بیان داشته است:

حجّ زیارت کردن خانه بود حجّ ربّ البیت مردانه بود
 کعبه را گرهر دمی عزّی فزود آن ز اخلاصات ابراهیم بود
 فضل آن مسجد ز خاک و سنگ نیست لیک در بنّاش حرص و جنگ نیست
 بر در این خانه گستاخی ز چیست گر همی دانید کاند در خانه کیست؟!
 جاهلان تعظیم مسجد می‌کنند در جفای اهل دل جدّ می‌کنند
 آن مجاز است این حقیقت ای خران نیست مسجد جز درون سروران
 مسجدی کآن اندرون اولیاست سجده گاه جمله است آنجا خداست
 کعبه مردان نه از آب و گل است طالب دل شو که بیت‌الله دل است
 صورتی کآن فاضل و عالی بود او ز بیت‌الله کی خالی بود
 کعبه بنیاد خلیل آذر است دل نظر گاه خلیل اکبر است (۲)

همچنانکه مشهود است سخن مولانا در «اخلاص» است و «معرفت نفس» و «تجلی الهی». ارزش کعبه و بنای آن به دیده این عارف نکته سنج، نه به مشتی گل و مشکی آب است، بل به اخلاصی است که معمار مؤحد این بنا در ساختمان آن واجد بوده است. آن اخلاص خداپرستانه و بت شکنانه ابراهیمی بود که در طریق طاعت حق، مخلصانه و رضامندانه کرد بر حلق فرزند بمالید و تردید بخود راه نداد و خدای آدمیان که سراپا لطف و مهر نسبت به بندگان خویش است پاداش اخلاص او را داد. از آزمایش

۱- لُب لباب مثنوی، ص ۵۲.

۲- همان.

ص: ۱۳۸

الهی سر بلند برست و دل بند خویش را در آغوش فشرد و خانه توحید بنا نهاد و سرخیل اهل توحید گشت. دعوت مولانا به معرفت نفس و خودیابی است که پیش در آمد و معبر رسیدن به از خود رهایی است. با نفی تعلقات و سبکبار ساختن روح می توان به خدا رسید. باید اندرون را از وابستگیهای جان فرسا و غفلت زا پاک نمود تا خدا بر آن دل پاک و الهی تجلی کند و آیات خود را بر جانهای مشتاق عرضه کند همچنانکه در سراسر آفاق ارائه کرده است: «سنرهم آیاتنا فی الآفاق و فی أنفسهم حتی یتبین لهم أنه الحق». و لذا باید به پالایش جان و تطهیر نفس از دنس طبیعت و ارجاس شهوات پرداخت و به تهذیب آن همت گماشت که: «و فی انفسکم افلا تبصرون». و تجلیات الهی و نجات رحمانی است که به دنبال این «جهاد اکبر» جان مشتاق سالک را نوازش می دهد که: «جذبۀ من جذبات الحق توازی عبادة الثقلین». و اینجاست که عارف از هر وحشت و هراسی می رهد و بی باک و چالاک به استقبال خطرات می رود و آماده «سربدار» شدن می گردد، همچنانکه آن عارف واصل که رشادت ستم سوز علی-ع- را با خود داشت و در سیمایش پاکی کودکان با معصومیت فرشتگان و نگاه رازآلود پیامبران خدا موج می زد به زیبایی سرود:

فارغ از خود شدم و کوس انا الحق بزدم همچو منصور خریدار سر دار شدم

آری، آدمی که از خود رست و تعلقات را به یکسو افکند، در پرتو عشق حق دلیر می شود و از چیزی بیم نخواهد داشت. و حج کانون تربیت چنین انسانهایی است.

آدمیانی که معنویت در سیما و رفتار و دل شان موج می زند، به خدا پیوسته اند و بر خلق خدا غیرت می ورزند، غیرتی عارفانه، و در زنجیر بودن و ستمکشی «عیال الله» را بر نمی تابند و در راه رهایی خلق از ایثار «آبرو» نیز دریغ ندارند. عارفانی مجاهد و بصیرتمند و ستم ستیزند که خواب ظالمان را برمی آشوبند و خرمن ظلم و تزویر آدمیخواران به آتش می کشند. عرفان اسلامی چنین چیزی است. سراسر تعهد است و بصیرت و مسئولیت. عبادات اسلامی نیز آمیزه ای از شعور و حماسه است. و حج که اجتماعی ترین و سیاسی ترین و همگانی ترین عبادت اسلامی و مراسم دینی همه مسلمین است، تبلور عظیم این حماسه و بصیرت است و این مضامین با تعبیرات خاص عرفانی در

ص: ۱۳۹

اشعار عارف رومی آمده است. منافقان نیز ممکن است به حج آیند و منافقانه حج بگذارند اما حج مؤمنان است که حج واقعی است و مؤمن است که عاقبت پیروز و رستگار می‌شود و منافق را جز ننگ و رسوایی نصیبی نخواهد بود:

آن منافق با موافق در نماز از پی استیزه آید، نه نیاز

در نماز و روزه و حج و زکات با منافق، مؤمنان در برد و مات

مؤمنان را برد باشد عاقبت بر منافق مات، اندر آخرت

گرچه هر دو بر سر یک بازی اندهر دو با هم مروزی و رازی اند

هر یکی سوی مقام خود رود هر یکی بر وفق نام خود خورد (۱)

پس تنها حج مؤمنان راستین است که ارزشمند است و بر ایمان ایشان بیفزاید و در آخرت ایشان را سربلند می‌گرداند و گرنه حج گزارانی که منافقانه و مزورانه خود را در صفوف مسلمین جای می‌دهند و چه بسا از درون و با نام اسلام بر پیکر اسلام ضربه می‌زنند ولی از درون درد دینی ندارند و آن را ابزار بهره‌وری‌های دنیوی خود و فریب خلق ساخته‌اند، عامل به حج نبوده و بر خلاف ادعاهای فریب‌آمیزشان در مورد حفظ دین و خدمت به حج سرانجام اسیر قهر حق شده و ناکام خواهند ماند.

یکی از دیگر نکاتی که مولانا در نگرش خود به مسأله حج ابراز داشته است این است که هیچ کس بی قبله نیست و هر کس کعبه‌ای و قبله‌ای دارد و تفاوت آدمها، باری به سبب تفاوت قبله‌های ایشان است:

کعبه جبریل و جانها سدره‌ای قبله عبدالبطون شد سفره‌ای

قبله عارف بود نور وصال قبله عقل مُفلسف شد خیال

قبله زاهد بود یزدانِ بَرقبله مُطمع بود همیان زَر

قبله معنی وران، صبر و درنگ قبله صورت پرستان نقش سنگ

قبله باطن نشینان ذوالمنن قبله ظاهر پرستان روی زن (۲)

آری هر کسی را قبله‌ای است که آن کعبه اوست و توجه دل بدان جانب دارد «و لکلُّ وجهٌ هو مولیها» و عاشق صادق روی ارادت جز به جانب حضرت دوست نیارد و

۱- مثنوی، مولانا جلال الدین محمد بلخی، تصحیح دکتر محمد استعلامی، ج ۱، ص ۲۲.

۲- پیشین، ج ۶، ص ۹۲.

ص: ۱۴۰

از هر جانب که نگرد جز او نبیند: «فَأَيْنَمَا تَوَلَّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ».

توجه به قبله و حضرت آفریدگار، جهت‌بخش زندگی آدمی است. مؤمن راستین خدا را قبله خویش قرار می‌دهد و اگر به خانه او رو می‌کند بدین سبب است که یادآور اوست و خانه نشان از صاحب‌خانه دارد و از همین روی همواره خدا در دل او حاضر است و پیوسته به یاد اوست و همین توجه به قبله و صاحب قبله به زندگی او گرمی و معنا می‌بخشد و او را در سخن و عمل با «اهل قبله» هم‌دل و همراه می‌سازد تا نگاهبان قبله و حرم پروردگار باشند و این قبله و جوامع اهل قبله را از گزند «دشمنان قبله» محفوظ نگاهدارند و با دشمنان خدا که صاحب قبله و خداوندگار حرم است دوستی نکنند. و بدین سان می‌بینیم که «قبله بینی» و «قبله شناسی» و توجه به قبله تنها یک عمل نمادین () نیست بلکه آثار عملی ملموس و واقعی به‌مراه داشته و در متن زندگی حضور و اثر دارد.

مولانا در پایان دفتر دوم حکایتی پر نکته در باره حج مردان کامل و اولیاء خدا نقل می‌کند که نشان می‌دهد این وارستگان از اوصاف بشریت رسته‌اند و آستین بر دامن حق دوخته‌اند بهمین سبب با قدم توکل به زیارت خانه خدای تعالی می‌روند که دیگر احتیاجی به زاد و راحله و وسایل و اسباب ندارند، زیرا که آنان فانی در حق و باقی به اویند و متصف به صفات رحمانی شده‌اند و در خانه جز صاحب آنرا نبینند و از اعمال حج به باطن آن نگرند.

زاهدی بُد در میان بادیه در عبادت غرق چون عبّادیه

حاجیان آنجا رسیدند از بلاد دیده‌شان بر زاهد خشک اوفتاد

جای زاهد خشک بود، او تر مزاج از سموم بادیه بودش علاج

حاجیان حیران شدند از وحدتش و آن سلامت در میان آفتش

در نماز استاده بُد بر روی ریگ‌ریگ کز تَفَش بجوشد آب دیگ

گفیتی سرمست در سبزه و گل است یا سواره بر بُراق و دُلْدل است

یا که پایش بر حریر و حُلّه‌هاست یا سُموم، او را به از باد صباست

پس بمانند آن جماعت با نیاز تا شود درویش فارغ از نماز

چون ز استغراق باز آمد فقیرز آن جماعت زنده‌یی روشن ضمیر

ص: ۱۴۱

دید کآبش می‌چکید از دست و زوجه‌اش تر بود از آثار وضو
 پس پرسیدش که: «آبت از کجاست؟» دست را برداشت کز سوی سَمَاسْت
 گفت: «هر گاهی که خواهی می‌رسد؟» بی زچاه و بی زحیلِ مِنْ مَسَد؟
 مشکل ما حل کن ای سلطان دین! تا ببخشد حال تو ما را یقین
 و اُنما سِری زاسرارَت به ماتا بَبَریم از میان زُنارها
 چشم را بگشود سوی آسمان که: «اجابت کن دعای حاجیان»
 رزق جویی را ز بالا خو گَرَم تو ز بالا بر گشودستی دَرَم
 ای نموده تو مکان از لامکان فی السَّماء رِزْقُکُم کرده عیان
 در میان این مناجات ابر خوش زود پیدا شد چو پیل آب کش
 همچو آب از مشک باریدن گرفت در گَو و در غارها مسکن گرفت
 ابرمی بارید چون مشک اشکها حاجیان جمله گشاده مَشکها
 یک جماعت ز آن عجایب کارها می‌بریدند از میان زُنارها
 قوم دیگر را یقین در ازدیادزین عجب، وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالرَّشَادِ
 قوم دیگر ناپذیرا، ترش و خام ناقصان سرمدی، تَمَّ الْكَلَامُ (۱)

در این داستان، مولانا با راز فهمی و نکته‌شناسی خاص خود، ما را با حج اهل معرفت و سیر معنوی اولیاء الهی آشنا می‌سازد. زاهدی از خود رها گشته و به خدا پیوسته را که با غیب در ارتباط است مثال می‌زند که در ریگزار تفتیده عربستان مانند عَبَادیه که گروهی از اعراب مسیحی حیره‌اند (که در قرن دوم در جزیره عَبَادان - آبادان کنونی - مستقر شدند) مشغول به دعا و نیایش با پروردگار بود و از فرط بی‌خویشی و فناء حرارت سوزان ریگها را احساس نمی‌کرد. این زاهد به حالت استغراق فرو رفت، حالتی که مرد حق با سراپای وجود خود متوجه حق تعالی است بطوری که گویی همه پیوندها را از آنچه دنیایی است بریده و یکسره به خدا پیوسته است و دلش به یاد او روشن و نورانی گشته است. در آن صحرای سوزان که آبی یافت نمی‌شد، حاجیان با حیرت دیدند که آن زاهد وضو ساخته و قطرات از دست و رویش می‌چکد. با اصرار راز مطلب را از او جویا شدند و او چون الحاح آن قوم را دید رو به آسمان کرده و از خدا خواست تا

ص: ۱۴۲

این منکران دیرباور را که تنها محدوده زمان و مکان را می‌دیدند متنبه سازد و قدرت خویش را بر ایشان آشکار نماید و خداوند آبی از آسمان فرو فرستاد و بارانی در گرفت و همه به عیان قدرت معنوی مردان حق را دیدند و البته مؤمنان درس عبرت گرفتند، لیکن منکران بر انکار خود افزودند. البته چنانکه پیداست در اینجا مولانا حاجیان و بازگشت از سفر حج را بهانه‌ای قرار داده است تا مسأله «کرامات اولیاء» را که از مباحث ارزنده و دشوار فهم عرفانی و فلسفی و کلامی است مطرح نماید.

همچنین، در دفتر دوم مثنوی، مولانا حکایتی در باره حج کردن بایزید بسطامی آورده است و در ضمن آن به طرح نکات ارزنده عرفانی پرداخته است. اشعار او در این مورد چنین است:

خانه‌ای نو ساخت روزی نو مرید پیر آمد، خانه نو را بدید

گفت شیخ آن نو مرید خویش را امتحان کرد آن نکو اندیش را

«روزن از بهر چه کردی ای رفیق؟» گفت: «تا نور اندر آید زین طریق»

گفت: «آن فرع است، این باید نیازتا از این ره بشنوی بانگ نماز»

بایزید اندر سفر جستی بسی تا بیابد خضر وقت خود کسی

دید پیری باقدی همچون هلال دید دروی فرّ و گفتار رجال

دیده نابینا و دل چون آفتاب همچو پیلی دیده هندستان به خواب

چشم بسته خفته بیند صد طرب چون گشاید آن نبیند، ای عجب!

بس عجب در خواب روشن می‌شود دل درون خواب روزن می‌شود

آن که بیدار است و بیند خواب خوش عارف است او، خاک او در دیده کش

پیش او بنشست و می‌پرسید حال یافتش درویش و هم صاحب عیال

گفت: «عزم تو کجا ای بایزید؟ رخت غربت را کجا خواهی کشید؟»

گفت: «قصد کعبه دارم از پگه» گفت: «هین! باخود چه داری زادره؟»

گفت: «دارم از درم نقره دویست نیک بیسته سخت بر گوشه ردی است»

گفت: «طوفی کن به گردم هفت باروین نکوتر از طواف حج شمار

و آن درم‌ها پیش من نه ای جواد! دان که حج کردی و حاصل شد مراد

عمره کردی، عمر باقی یافتی صاف گشتی، بر صفا بشتافتی

ص: ۱۴۳

حقّ آن حقی که جانت دیده است که مرا بر بیت خود بگزیده است
 کعبه هر چندی که خانه سِرّ اوست خلقت من نیز خانه سِرّ اوست
 تا بکرد آن خانه را دروی نرفت و ندر این خانه، به جز آن حقّ نرفت
 چون مرا دیدی، خدا را دیده‌ای گرد کعبه صدق بر گردیده‌ای
 خدمت من، طاعت و حمد خداست تا نپنداری که حق از من جداست
 چشم نیکو باز کن در من نگر تا ببینی نور حق اندر بشر»
 بایزید آن نکته‌ها را هوش داشت همچو زرّین حلقه‌اش در گوش داشت
 آمد از وی بایزید اندر مزیدمتتهی در منتها آخر رسید (۱)

این روایت، که پیش از مثنوی، در «تذکره الاولیاء» عطار و «مقالات شمس» نیز آمده است (۲) مشتمل بر نکاتی است که ظاهراً نامقبول می‌نماید ولی باید آنرا شکافت و تشریح کرد تا مقصود اصلی جلوه کند و آشکار گردد. مضمون اصلی این داستان ملاقات بایزید، عارف مشهور با یکی از پیران و مشایخ عرفان است و آن پیر می‌کوشد تا بایزید را با «انسان کامل» که «ولّی حق» و فانی در خداست - همچون پیامبر و امامان بزرگوار علیهم‌السلام - آشنا سازد و او را از ظواهر کنده و به حقایق سوق دهد تا با دیده حق بین، همچون اهل معرفت به اسرار و بواطن شریعت و اعمال حجّ نظر کند و به رازهای نهفته در زیر ظواهر و معانی باطنی این اعمال و مناسک پی برد. انفاق در راه حق، دستگیری از مستمندان، گذشتن از مال و منال دنیوی، توجه به انسان کامل و صاحب مقام ولایت الهیه، حالات اولیاء حق، اسرار موجود در حجّ، ارزش و جایگاه آدمی در هستی، طواف کعبه، دل پاکان و مطالبی از این دست، مضامین عمده این حکایت را تشکیل می‌دهند.

تکیه اصلی مولوی بر روی اهمیت رؤیت اولیاء و خدمت بدیشان است که آنرا با رؤیت حق و خدمت به او هم‌ارز می‌داند. این شاید اشاره به حدیث شریف نبوی است که فرمود: «من رأى فقد رأى الحق». و نیز می‌دانیم که در قرآن شریف، بیعت با رسول - ص - بیعت با خدا دانسته شده است و اطاعت او عین طاعت حق خوانده شده است که: «من أطاع الرسول فقد أطاع الله».

تأثیر رؤیت اولیاء و همنشینی با ایشان نیز بر هیچ کس پوشیده نیست. اما سخن ما

۱- همانجا، صص ۳-۱۰۲.

۲- مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی، بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات امیرکبیر.

ص: ۱۴۴

با مولانا و همه عارفان این است که این مقام عمومیت ندارد و ما جواز شرعی بر اطاعت از هر کس که خود را «ولی» معرفی نمود، نداریم. این مقامی است خاص پیامبر و امامان پاک- علیهم‌السلام- که منصوب از سوی خدا بوده و نصب ایشان از سوی خداوند و پیامبر نیز منصوص است و به صراحت در کتاب و سنت انعکاس یافته است و جز ایشان فقیهان عادل و مجتهدان وارسته‌ای که وارث معنوی پیامبران و نایب امامانند، اطاعت‌شان واجب است و رهبر و مقتدای خلق خدایند. همچون آن عالم وارسته و فقیه فرزانه‌ای که امروز دست عنایتش بر سر این امت خدایی گسترده است و گسترده باد.

دیگر اینکه، مولانا و جمله عارفان، حج را بسیار محدود و یک بُعدی نگریسته‌اند و از همه وجوه و ابعاد آن، بنا به ذوق و گرایش خود، بُعد عرفانی آن را دیده و بر آن تأکید ورزیده‌اند. اما حج به تمامی، این نیست که ایشان گفته‌اند. ابعاد سیاسی و اجتماعی و فرهنگی شکوهمند حج، از سوی عارفان به تمامی مورد غفلت قرار گرفته است و این یکسونگری عارفان در طول تاریخ، زیانی عظیم و خسروانی تمام متوجه کلیت فرهنگ و بینش اسلامی و نیز جامعه مسلمین ساخته است و متأسفانه رسوبات این محدودنگریها هنوز نیز باقی است. حج تنها در عرفان خلاصه نمی‌شود و ابعادی گسترده‌تر دارد. اهمیت اجتماع مسلمین جهان در مکانی واحد با عزمی واحد و تأثیری که این اجتماع عظیم و خدایی می‌تواند در زندگی و سرنوشت مسلمانان در همین جهان و در سراسر پهنه گیتی بجای گذارد، بهیچ روی نباید نادیده گرفته شود. نادیده گرفتن غیبت‌ها و واقعیت‌های ملموس زندگی این جهانی و نیازهای آن از سوی اغلب عارفان ما جرمی نابخشودنی و خطایی عظیم است که آثار زیانباری به‌مراه داشته است و امروز ما نیازمند آن هستیم که در نگرش‌های خود در تمامی ابعاد- حتی در ابعاد عرفانی نیز- هوشمندانه تجدید نظر کنیم و بر پایه میراث ارزشمند عارفان گذشته، کاخی رفیع و بنایی با بنیادی استوار از معارف و عرفان و اندیشه بنا کنیم. عرفان حماسی و قهرمان‌پرور و سلوک پر نشاط و مردم‌گرای رهبر فقیدمان- قدس سره الشریف-، آن روح بلند ملکوتی که در دفتر هستی، رازها خوانده بود و لب‌ها را دوخته بود و در دل از اشراقات الهی خطی وافر داشت، بی شک در نیل به این مقصود می‌تواند بسیار راهگشا افتد.

ص: ۱۴۶

حج اکبر، کدام است؟

سید علی قاضی عسکر

برخی از سالها، در ایام حج، «روز عرفه» با «روز جمعه» مصادف شده، و آن سال در میان حجاج، خصوصاً اهل سنت، به «حج اکبر» معروف می‌گردد. این مسأله، انگیزه شد تا با بررسی آیات و روایات و همچنین تاریخ، سابقه آن را دنبال

ص: ۱۴۷

نمایم. آنچه در ذیل تقدیم می‌گردد نتیجه تحقیقی هر چند کوتاه در این زمینه است که امید می‌رود با اظهار نظر محققان و دانشمندان و صاحب‌نظران تکمیل گردد:

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

«و اذان من الله و رسوله الى الناس يوم الحج الاكبر ان الله برئ من المشركين و رسوله» (۱)

«و این اعلامی است از ناحیه خدا و پیامبرش به (عموم) مردم در روز حج اکبر، که خداوند و پیامبر او، از مشرکین بیزارند».

در بین محدثان و مفسران قدیم و جدید، در اینکه «حج اکبر کدام است؟» اختلاف نظر وجود دارد، برخی از آنان معتقدند:

۱- مراد از حج اکبر، روز عرفه است. از ابن عباس، طاووس، عمر، عثمان، مجاهد، عطاء، سعید بن مسیب، ابن زبیر، ابوحنیفه و

شافعی نقل شده که روز عرفه را روز حج اکبر می‌دانند. (۲)

عطاء گوید: «الحج الاكبر الذي فيه الوقوف بعرفة، و الاصغر العمرة» (۳)

اسماعیل قاضی در حدیث مخرمه از رسول خدا ص - نقل کرده که آن حضرت فرمود: «يوم الحج الاكبر يوم عرفه» (۴)

ابن ابی حاتم و ابن مردویه، از مسور بن مخرمه از قول رسول خدا ص - آورده‌اند که:

«انه قال خطب رسول الله - ص - عشية عرفه، فقال اما بعد فان هذا يوم الحج الاكبر».

«پیامبر ص بعد از ظهر عرفه برای مردم سخن می‌گفت، و خطاب به آنان فرمود: امروز، روز حج اکبر است» (۵)

ابن سعد، ابن ابی شیبه، ابن جریر، ابن ابی حاتم، و ابوالشیخ از عمر بن خطاب نقل کرده‌اند که گفت: «حج اکبر روز عرفه است».

(۶)

ابن جریر روایت دیگری از ابی الصهبای بکری نقل می‌کند که: از علی بن ابیطالب - ع - راجع به روز حج اکبر سؤال کردم، فرمود:

روز عرفه است. (۷)

ابوالشیخ نیز از ابن عباس نقل می‌کند که گفته است: همانا روز عرفه، روز حج اکبر است و این روز، روز مباهات است، روزی است

که خداوند به اهل زمین در برابر

۱- توبه: ۴.

۲- قرطبی، ج ۸، ص ۶۹.

۳- تفسیر قرطبی، ج ۸، ص ۷۰.

۴- همان مدرک.

۵- تفسیر فخر رازی، ج ۱۵، ص ۲۲۱.

۶- در المنثور ج ۳، ص ۲۱۳.

۷- همان مدرک.

ص: ۱۴۸

ملائکه آسمان، فخر کرده و می‌فرماید:

«جاؤنی شعنا غبرا آمنوا بی و لم یرونی و عزّتی لاغفرت لهم». (۱)

«ژولیده موی و گرد و خاک بر چهره نشسته، به سوی من آمده‌اند. به من ایمان آوردند، با آنکه مرا ندیده‌اند. به عزّت خودم سوگند آنها را می‌بخشم».

برخی از کسانی که این قول را پذیرفته‌اند به حدیث معروف «الحج عرفه» استدلال کرده و می‌گویند:

از آنجا که یکی از بزرگترین اعمال حج، وقوف در عرفه می‌باشد، و کسی که آن را درک کند، حج را درک کرده و کسی که آن را درک نکند حج او باطل است، لذا روز عرفه را روز حج اکبر نامیده‌اند. (۲)

۲- دسته دیگر «یوم الحجّ الاکبر» را تمامی ایام حج می‌دانند. این گروه معتقدند همانگونه که «جنگ جمل»، «جنگ صفین» و «جنگ بعاث» با اینکه روزها طول کشیده، از آنها به «روز صفین»، «روز جمل» و «روز بعاث» تعبیر می‌کنند و مرادشان از «یوم»، تمامی دوران آن جنگ‌هاست، بنابراین در این جا نیز مراد از «یوم الحجّ الاکبر» تمامی ایام حج است. (۳)

شیخ تهانوی می‌گوید: «الحجّ نوعان: الحجّ الاکبر و هو حجّ الاسلام، و الحجّ الاصغر و هو العمرة».

«حج دو نوع است: حج اکبر و آن حجّه الاسلام است و حج اصغر که عمره است». (۴)

۳- دسته سوم حج اکبر را وقوف در عرفات و اعمال مربوط به منی می‌دانند:

عمر بن اذینه می‌گوید: برای امام صادق-ع- مسائلی را نوشتم و پس از مدتی، پاسخ آن حضرت را با دست خط مبارکشان دریافت نمودم:

«... و سألته عن قوله تعالى الحج الاکبر ما یعنی بالحج الاکبر؟ فقال الحج الاکبر الوقوف بعرفه و رمی الجمار، و الحج الاصغر العمرة».

(۵)

«از امام سؤال کردم که فرموده خداوند: «یوم الحج الاکبر» به چه معنی است؟ فرمود: حج اکبر وقوف در عرفات و رمی جمرات است و حج اصغر عمره است. براساس این روایت،

۱- همان مدرک.

۲- تفسیر فخر رازی، ج ۱۵، ص ۲۲۱.

۳- مجمع البیان، ج ۵، ص ۵.

۴- کشف اصطلاحات الفنون، ج ۱ ص ۲۸۳.

و کذا فی جامع الرموز.

۵- وسائل ج ۸ حدیث ۱۴۱۰۸.

چاپ آل‌البیت

ص: ۱۴۹

اعمال عرفه و منی، حج اکبر شمرده است».

همین مطلب را زراره از امام صادق-ع- روایت کرده که آن حضرت فرمود:

«الحج الاكبر الوقوف بعرفة، و بجمع (۱) و رمی الجمار بمنی، و الحج الاصغر العمرة» (۲)

حج اکبر وقوف به عرفه و مشعر، و رمی جمرات در منی است و حج اصغر عمره است».

۴- سفیان ثوری و ابن جریح و ... روز حج اکبر را تمامی ایام منی می‌دانند. (۳)

۵- مجاهد روایت دیگری را نقل کرده، می‌گوید: «الحج الاكبر القران (۴)، و الأصغر لإفراد (۵)».

«حج اکبر، حج قران و حج اصغر حج افراد است» (۶)

۶- ابن ابی حاتم از سعید بن مسیب نقل می‌کند که گفت: حج اکبر روز دوم از یوم النحر (عید قربان) است. آیا نمی‌بینی که امام

در آن روز خطبه می‌خواند؟ (۷)

۷- ابن سیرین گفته است:

«روز حج اکبر، مربوط به آن سالی است که پیامبر-ص- حجة الوداع را انجام دادند و همراه با ایشان نیز تعداد بیشماری از مردم حج

بجای آوردند» (۸)

البته می‌توان این قول را نیز، مؤید آن کسانی دانست که روز حج اکبر را روز عید قربان می‌دانند؛ زیرا در همان سال، پیامبر-ص-

در منی برای مردم سخن گفت و در روز

۱- جَمْعُ با فتح جیم و سکون را به معنای مشعر است. مجمع البحرین، ج ۱، ص ۳۹۷.

۲- وسائل، ج ۱۴، حدیث ۱۹۲۳۹.

۳- مجمع البیان، ج ۵، حدیث ۵، تفسیر قرطبی ج ۸

۴- حج قران با حج افراد در جمیع جهات یکسان است، جز اینکه، در حج قران هنگام احرام مکلف باید قربانی را همراه داشته باشد. مناسک.

۵- حج افراد عین صورت جمع تمتع است با یک فرق که در حج تمتع هدی باید ذبح کند و در حج افراد واجب نیست. مناسک امام خمینی ص ۴۵.

۶- تفسیر قرطبی، ج ۸، ص ۷۰.

۷- درالمنثور، ج ۳، ص ۲۱۲.

۸- قرطبی، ج ۸، ص ۷۰.

ص: ۱۵۰

عید قربان از مردم سؤال فرمود: امروز چه روزی است؟ گفتند: روز عید قربان. سپس فرمود: امروز روز حج اکبر است. ابن عربی این حدیث را حسن و صحیح می‌داند. (۱)

۸- طبرانی از سمره بن جندب نقل می‌کند که گفته است: «روز حج اکبر، مربوط به آن سالی است که مسلمانان و مشرکان حج را در مدت سه روز انجام دادند که قبل از آن، چنین حجبی انجام نشده، و پس از آن نیز روی نخواهد داد». (۲)

فضیل بن عیاض نیز از امام صادق-ع- نقل می‌کند که فرمود: علت نامگذاری حج اکبر آن است که در آن سال مسلمانان و مشرکان، همراه با هم حج انجام داده و پس از آن دیگر مشرکین حج بجای نیاوردند. (۳)

همچنین ابن ابی شیبہ زاید از ابن عون نقل می‌کند که از محمد راجع به روز حج اکبر سؤال کردند گفت: روزی است که حج رسول خدا-ص- با حج اهل ملل مصادف گردید. (۴)

۹- بسیاری از محدثان و مفسران، با استناد به روایات گوناگون، حج اکبر را روز عید قربان می‌دانند. این دسته علاوه بر آنکه از استحکام بیشتری برخوردار می‌باشد، با آیه «فسیحوا فی الأرض اربعه اشهر» و یا نقلهای تاریخی که می‌گوید: «علی بن ابیطالب-ع- بعد از ظهر عید قربان پیام براثت را ابلاغ فرمود»، سازگارتر است:

ابن ابی اوفی می‌گوید: «روز عید قربان، روز حج اکبر است. در آن روز خون ریخته می‌شود. سرها تراشیده می‌شوند. آلودگیها و زواید بدن برطرف می‌گردد، و حرامها حلال می‌شوند». (۵)

مالک نیز همین عقیده را داشته می‌گوید: «شکی نداریم که حج اکبر روز عید قربان است و این بدان جهت می‌باشد که بسیاری از اعمال حج در روز عید قربان انجام می‌شود. در شب عید، حجاج در منی وقوف داشته، در فردای آن، رمی، قربانی، حلق و طواف انجام می‌شود». (۶)

ابوبکر محمد بن عبدالله معروف به ابن عربی با تأیید قول مالک می‌گوید:
«و غاص مالک علی الحقیقه»

۱- احکام القرآن ابن عربی، ج ۲، ص ۴۵۳.

۲- درالمنثور، ج ۳، ص ۲۱۱.

۳- وافی، ج ۱۴ حدیث ۱۴۳۱۸.

۴- درالمنثور، ج ۳، ص ۲۱۱.

۵- تفسیر قرطبی، ج ۸، ص ۶۹.

۶- همان مدرک، ص ۸۰.

- احکام القرآن ابن عربی، ج ۲، ص ۴۵۲.

- نورالثقلین، ج ۲، ص ۱۸۵.

ص: ۱۵۱

«مالک به تمامی حقیقت دست یافته است...» (۱)

معاویة بن عمّار می گوید: از امام صادق-ع- درباره روز حج اکبر سؤال کردم، آن حضرت فرمود: «روز عید قربان، روز حج اکبر و عمره حج اصغر است.» (۲)

در جای دیگر صفوان بن یحیی از ذریح المحاربی از امام صادق-ع- نقل می کند که آن حضرت فرمود: «حج اکبر یوم النحر، (روز عید قربان) است.» (۳)

فضیل بن عباس می گوید: از امام صادق-ع- پیرامون حج اکبر سؤال کردم و گفتم: ابن عباس آن را روز عرفه می دانسته است. حضرت پاسخ فرمودند: «علی-ع- می فرمود: حج اکبر روز عید قربان است و آنگاه به فرموده خدای عزّوجلّ: «فسیحوا فی الأرض اربعة اشهر» (۴) استدلال کرده می فرمود: [چهار ماه؛ عبارت است از] بیست روز از ماه ذیحجه، و ماه های محرم، صفر، ربیع الاوّل و ده روز از ربیع الآخر و اگر حج اکبر روز عرفه باشد چهار ماه و یک روز خواهد شد.» (۵)

لازم به توضیح است که علی بن ابی طالب-ع- پیام براءت را به دستور رسول خدا ص- در روز دهم ذیحجه (روز عید قربان) در منی برای مردم قرائت فرموده و براساس دستور خداوند چهار ماه به مشرکین مهلت داد تا تصمیم بگیرند مسلمان شده و یا بر کفر و شرک باقی بمانند و در نتیجه کشته شوند. چهار ماه از این قرار بود: بیست روز باقیمانده از ماه ذیحجه، تمامی ماه های محرم، صفر، و ربیع الاوّل و ده روز از ربیع الثانی، که در نتیجه روز یازدهم ربیع الثانی مهلت چهار ماهه پایان می پذیرفت. بر این اساس آنها که روز عرفه را یوم الحج الاکبر بدانند یک روز به چهار ماه خواهند افزود و این با آیه ناسازگار است.

صاحب تفسیر المنار نیز می گوید: این چهار ماه از روز دهم (عید قربان) ذیحجه سال نهم (که پیام براءت در آن ابلاغ شد) آغاز و در دهم ربیع الآخر سال دهم خاتمه می یابد. (۶)

در روایت دیگری آمده است: در حالی که علی بن ابی طالب-ع- روز عید قربان، بر مرکبی سفید رنگ سوار گشته، به طرف جبانه حرکت می کرد، مردی آمد و لجام اسب آن حضرت را در دست گرفت و سؤال کرد روز حج اکبر کدام است؟ حضرت پاسخ دادند: همین امروز است، [سپس فرمود: از مقابل مرکب کنار برو. (۷)]

۱- احکام القرآن ج ۲، ص ۴۵۳.

۲- وسائل، ج ۱۴، حدیث ۱۹۲۳۰:

- وافی، ج ۱۴، حدیث ۱۴۳۱۵.

۳- وافی، ج ۱۴، حدیث ۱۴۳۱۶.

۴- توبه: ۲.

۵- وافی، ج ۱۴ حدیث ۱۴۳۱۷،

- نورالثقلین، ج ۲، ص ۱۸۵.

۶- المنار، ج ۱۰ ص ۱۵۲.

۷- تفسیر روح البیان، ج ۳، ص ۳۸۵.

ص: ۱۵۲

منابع اهل سنت از افرادی مانند ابن عباس، سعید بن جبیر، ابن زید، نخعی، شعبی، سدی، ابن ابی اوفی، و ابن مردویه نیز نقل کرده‌اند که: «مراد از یوم الحج الاکبر روز عید قربان است». (۱)

از مجاهد نیز روایتی نقل شده که حج اکبر را یوم النحر می‌داند. (۲)

ترمذی، ابن منذر، ابن ابی حاتم و ابن مردویه به نقل از علی بن ابی طالب ع- آورده‌اند که فرمود: از پیامبر ص- سؤال کردم: «یوم الحج الاکبر چه روزی است؟

فرمود: روز عید قربان است». (۳)

ابوالشیخ نیز نقل کرده، که علی ع- فرمود: «یوم الحج الاکبر روز عید قربان است». (۴)

ابن مردویه از ابن ابی اوفی و او از رسول خدا ص- نقل می‌کند که فرمود:

«یوم الاضحی هذا، یوم الحج الاکبر»

«روز عید قربان، امروز، روز حج اکبر است». (۵)

ابن داود، ابن ماجه ... و ابونعیم در حلیه، از ابن عمر نقل کرده‌اند که گفته است:

رسول خدا ص- روز عید قربان در حجة الوداع در بین جمرات توقف نموده، از مردم سؤال فرمود: امروز چه روزی است؟ گفتند:

روز عید قربان. آنگاه پیامبر ص- فرمود:

امروز، روز حج اکبر است». (۶)

بخاری و دیگران نیز همین مطلب را از پیامبر ص- نقل کرده‌اند. (۷)

ابوهریره نیز می‌گوید: ابابکر در همین سال مرا همراه مؤذنینی که روز عید قربان اعزام داشت، فرستاد، سپس پیامبر ص- علی ع- را

برای ابلاغ پیام براءت اعزام فرمود. (۸)

که این روایت نیز مشخص می‌کند روزی که علی ع- پیام براءت را برای مردم قرائت فرمود، روز عید قربان بوده و در نتیجه یوم

الحج الاکبر همان روز خواهد بود.

ابن ابی شیبه می‌گوید: ابی جحیفه نیز روز حج اکبر را روز عید قربان می‌داند عطا و ابن جریر نیز از ابن عباس همین مطلب را نقل

کرده‌اند. (۹)

ابن جریر از مغیره بن شعبه نقل می‌کند که: روز عید اضحی خطبه خواند و گفت:

امروز، روز حج اکبر است. (۱۰)

۱- تفسیر فخر رازی، ج ۱۵، ص ۲۲۱.

۲- مجمع البیان، ج ۵، ص ۵.

۳- درالمنثور، ج ۳، ص ۲۱۱.

۴- همان مدرک.

۵- درالمنثور، ج ۳، ص ۲۱۱.

۶- همان مدرک.

۷- احکام القرآن ابن عربی، ج ۲، ص ۴۴۹.

۸- احکام القرآن ابن عربی، ج ۲، ص ۴۵۰.

۹- تفسیر فخر رازی، ج ۱۵، ص ۲۲۱.

۱۰- درالمنثور، ج ۳، ص ۲۱۱.

ص: ۱۵۳

ابن ابی شیبه از ابی اسحاق نقل می‌کند که گفته است: از عبدالله بن شداد از حج اکبر سؤال کردم پاسخ داد: روز عید قربان است و حج اصغر عمره است. (۱)

سید قطب در تفسیر فی ظلال القرآن می‌گوید:

«... و یوم الحج الاکبر مختلف الروایات فی تحدیده: اهو یوم عرفه ام یوم النحر؟ و الاصح انه یوم النحر».

در روایات، در تعریف روز حج اکبر و اینکه آیا روز عرفه است یا روز عید قربان، اختلاف نظر وجود دارد، لیکن صحیحترین قول آن است که روز عید قربان باشد. (۲) ابن کثیر در تفسیرش می‌گوید: «یوم الحج الاکبر» روز عید قربان است که برترین و بزرگترین روزهای انجام مناسک حج است. (۳)

صاحب تفسیر مراغی نیز همین عقیده را دارد، وی می‌گوید:

«یوم الحج الاکبر یوم النحر الذی فیه تنهی فرائض الحج و یجتمع الحجاج لإتمام مناسکهم و سنهم فی منی».

«روز حج اکبر، روز عید قربان است که در آن حجاج برای تکمیل مناسک حج، در منی جمع می‌شوند، و واجبات حج در این روز پایان می‌یابد. (۴)

محمد رشید رضا در المنار ضمن برتر دانستن این قول که «حج اکبر روز عید قربان است» [روزی که] واجبات و ارکان حج در آن به پایان می‌رسد می‌گوید: در تعیین حج اکبر اختلاف نظر وجود دارد که به زودی ما آن را ذکر خواهیم نمود. (۵)

طبری پس از آنکه اقوال مختلف را پیرامون حج اکبر بیان می‌کند می‌گوید:

برترین و صحیح‌ترین آنها، نزد ما، گفتار کسی است که می‌گوید: «یوم الحج الاکبر»، یوم النحر، روز عید قربان است. زیرا اخبار فراوانی از گروهی از صحابه رسول خدا ص - وجود دارد که می‌گوید: علی بن ابی طالب در روز عید قربان، آیات برائت را برای مردم قرائت کرد. علاوه بر آن، روایات متعددی از رسول خدا ص - ذکر کردیم که می‌گفت:

«روز عید قربان، روز حج اکبر است». سپس در تأیید این سخن می‌گوید:

«یوم» در اینگونه کلمات، براساس آنچه بدان اضافه شده، معنا پیدا می‌کند. وقتی مردم می‌گویند «یوم عرفه»، مراد روزی است که مردم در عرفات وقوف دارند. «یوم اضحی»، روی است که مردم در آن قربانی می‌کنند. «یوم الفطر»، روزی است که مردم

۱- درالمنثور ج ۳، ص ۲۱۲.

۲- فی ظلال القرآن ج ۴، ص ۱۳۶.

۳- تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۵۲۱.

۴- تفسیر مراغی، ج ۱۰، ص ۵۵.

۵- المنار، ج ۱۰، ص ۱۵۳.

ص: ۱۵۴

در آن افطار می‌کنند و همین‌طور «یوم‌الحج» روزی است که مردم در آن حج به جای می‌آورند، و همانا مردم در روز عید قربان مناسک خود را به پایان برده و حجشان خاتمه می‌یابد و بالاخره تمامی حج روز عید قربان است. (۱)

در روایت دیگری آمده است که: پیامبر ص - بر شتر ماده قرمز رنگی سوار شده و فرمود:

«اتَدْرُونَ اَيُّ يَوْمٍ يَوْمُكُمْ؟»، «آیا می‌دانید امروز چه روزی است؟».

«قالوا: يوم النحر»، «گفتند روز عید قربان است.»

آنگاه فرمود: «صَدَقْتُمْ يَوْمَ الْحَجِّ الْاَكْبَرِ»، «راست گفتید: روز حج اکبر است.» (۲)

ابی بشر می‌گوید: علی بن عبدالله بن عباس با مردی از آل شیبیه بر سر اینکه روز حج اکبر کدام است با یکدیگر به مخاصمه پرداختند. علی بن عبدالله می‌گفت: روز عید قربان است و دیگری می‌گفت: روز عرفه است. کسی را نزد سعید بن جبیر فرستاد، از او سؤال کردند: پاسخ گفت: روز عید قربان است ... (۳)

ابلاغ پیام براءت توسط علی ع - نیز در منی و روز عید قربان بوده است.

ابی الصباح کنانی از امام صادق ع - نقل می‌کند که فرمود: «پیامبر ص - پس از مراجعت از جنگ تبوک تصمیم به انجام حج گرفتند [لیکن] فرمودند: در خانه خدا مشرکان عریان ظاهر شده، به طواف می‌پردازند و تا چنین است من دوست نمی‌دارم حج به جای آورم.» (۴)

به دنبال آن آیات، سوره براءت نازل و پیامبر ص - علی ع - را برای ابلاغ پیام به مشرکان، به مکه اعزام فرمود. جریان این اعزام را امام صادق ع - اینگونه بیان می‌فرمایند:

رسول خدا ص - پس از فتح مکه از انجام مراسم حج توسط مشرکین، جلوگیری نفرموده بود، لیکن مشرکین با اعمال زشت و ناپسند و عقاید خرافی خود، مراسم حج را به ابتدال کشانده بودند. و چنین وضعیتی قابل دوام نبود. به نمونه‌ای از این اعمال توجه کنید:

یکی از سنتهای اعراب جاهلی در حج این بود که عقیده داشتند: کسی که وارد مکه شده و با لباس خود طواف می‌کند. پس از طواف جایز نیست آن لباس را نگه داشته

۱- تفسیر طبری، ج ۶، ص ۷۵.

۲- تفسیر طبری، ج ۶، ص ۵۳.

۳- تفسیر طبری، ج ۶، ص ۷۱.

۴- تفسیر قرطبی، ج ۸، ص ۶۷.

ص: ۱۵۵

و از آن استفاده نماید. براین اساس پس از طواف، لباس خود را به دیگری صدقه می‌داد و یا قبلاً لباسی را کرایه کرده با آن طواف می‌کرد و سپس به صاحبش برمی‌گرداند، آنهایی که قدرت کرایه کردن لباس را نداشته و یک لباس نیز بیشتر نداشتند، آن را از تن بیرون آورده و عریان به طواف می‌پرداختند. تا جایی که روزی زنی زیبا و خوبروی برای طواف به مسجدالحرام آمد، چون یک لباس بیشتر نداشت و کسی نیز لباسی به او کرایه نداد، برهنه مشغول طواف گردید، مردم به تماشای او ایستادند. پس از پایان طواف برخی درخواست ازدواج با او را کردند، زن جواب منفی داده، گفت: من شوهر دارم. این وضعیت زشت و ناپسند قابل دوام نبود و قداست خانه خدا را خدشه‌دار می‌ساخت.

زمانی که آیات اول سوره براءت بر رسول خدا ص - نازل گردید، پیامبر آنها را به ابابکر داده و به او امر فرمودند تا به مکه رفته، آیات را در منی و روز عید قربان برای مردم قرائت کند. همین که ابابکر رفت جبرائیل بر رسول خدا ص - نازل شد و گفت: «لا یؤدی عنک الا رجلٌ منک»، «این پیام را باید مردی که از شما و خاندان شماست ابلاغ نماید».

ابن عربی در ضمن روایتی این جمله را چنین آورده است: «انه لا یؤدی عنی الا رجلٌ من اهل بیتی ...» (۱)

به دنبال این دستور، پیامبر ص - علی بن ابی طالب ع - را برای انجام این مأموریت انتخاب و به دنبال ابابکر فرستاد، علی ع - در منطقه رحاء (۲) (و یا بر طبق بعضی نقل‌ها در ذی‌الحلیفه (۳)) به ابابکر رسیده، آیات را از او گرفت، ابابکر با وحشت بسیار، به سوی پیامبر ص - بازگشت و اظهار داشت: آیا در باره من آیه‌ای نازل شد که تصمیم خود را عوض کردید؟ پیامبر ص - پاسخ دادند: نه، خداوند مرا امر فرمود تا این پیام توسط خودم یا مردی از خانواده‌ام ابلاغ گردد.

علی ع - فرمود: «پیامبر ص - به من امر نمود تا دستور خدا را به مردم ابلاغ کرده، به آنها بگویم: از این پس هرگز عریان بر گرد خانه خدا طواف نکنند و پس از این سال نیز، دیگر مشرکین نزدیک مسجدالحرام نشوند». (۴)

از این روایت می‌توان فهمید که زمان ابلاغ آیات سوره براءت توسط امیرالمؤمنین ع - روز عید قربان و در سرزمین منی بوده است و در نتیجه روز حج اکبر نیز

۱- احکام القرآن، ج ۲، ص ۴۵۳.

۲- رحاء مکانی است بین مکه و مدینه که تا مدینه حدود ۳۰ مایل فاصله دارد.

۳- نورالثقلین، ج ۲، ص ۱۷۸.

۴- نورالثقلین، ج ۲، ص ۱۸۱.

- تفسیر صافی، ج ۲، ص ۳۱۹.

ص: ۱۵۶

همان روز عید قربان خواهد بود.

حریر نیز از امام صادق ع- نقل می‌کند که فرمود: بعد از ظهر روز عید قربان پیام برائت را علی بن ابی طالب ع- قرائت فرمود. (۱)

ترمذی از زید بن یثیع نقل می‌کند که گفته است: از علی ع- سؤال کردم:

مأموریت شما در حج چه بود؟ حضرت پاسخ فرمودند: چهار چیز:

۱- اینکه برهنه در کنار کعبه طواف نکنند.

۲- اگر بین پیامبر ص- و کسانی از مردم پیمانی هست که زمان آن مشخص است، آن پیمان به قوت خود باقی است.

۳- به آنان که پیمانی ندارند، چهار ماه مهلت داده می‌شود.

۴- وارد بهشت نمی‌شود مگر کسی که مؤمن باشد. (۲)

ابن عربی به نقل از ابوسعید محمد بن طاهر و او از استاد ابو مظفر طاهر بن محمود شاهپور نقل می‌کند که گفته است: یکی از دلایل

اعزام علی ع- برای این مأموریت، این بود که سیره اعراب در گذشته چنین بوده که پیمان‌های خود را نقض نمی‌کردند مگر با

حضور کسی که آن پیمان را بسته بود، یا مردی از آن خاندان. بر این اساس پیامبر ص- می‌خواست تا بهانه را از دست مشرکان

گرفته و زبان آنها نیز در آینده بسته شود، لذا پسر عموی خود را که از بنی هاشم و از بیت رسول خدا ص- بود، برای برداشتن این

پیمان به سوی مکه فرستاد. (۳)

محمد رشید رضا در تفسیر المنار بدون آنکه مدرک خویش را مشخص کند بر وجود چنین رسمی صحّح می‌گذارد لیکن به نظر

می‌رسد ایشان نیز از همان نقل بهره گرفته است. (۴)

به نظر می‌رسد چنین مطلبی صحیح نباشد زیرا:

اولاً: پیامبر ص- از قبل به رسوم اعراب جاهلی آگاه بود و اگر این رسم وجود داشت حضرت نمی‌بایست ابتدا ابابکر را انتخاب

فرموده، و پس از آن که آیه نازل شد مأموریت را به علی ع- واگذار کند!

ثانیاً: مفسرین بر این عقیده‌اند که انتخاب علی ع- برای این مأموریت از ناحیه خداوند بوده که توسط جبرائیل امین به رسول خدا

ص- ابلاغ گردید و این انتخاب

۱- نورالثقلین، ج ۲، ص ۱۷۹.

۲- تفسیر قرطبی، ج ۸، ص ۶۸.

۳- احکام القرآن ابن عربی، ج ۲، ص ۴۵۴.

۴- قرطبی، ج ۸، ص ۶۸.

۵- المنار، ج ۱۰، ص ۱۵۸.

ص: ۱۵۷

الهی، مهمتر از پاسخگویی به یک رسم جاهلی است.

ثالثاً: ابلاغ پیام براءت در اوج اقتدار پیامبر ص- و پس از فتح مکه و زمانی که مشرکین در ذلت بسر می‌بردند صورت گرفته و دیگر برای مشرکان قدرتی باقی نمانده تا بتوانند در آینده، نسبت به شکستن پیمان خود با پیامبر ص- اعتراض نمایند. به هر حال مسلم آن است که پیامبر ص- ابتدا ابابکر را مأمور ابلاغ پیام فرمود و سپس این مأموریت را لغو و آن را به علی بن ابیطالب ع- واگذار نمود.

افرادی همچون محمد رشید رضا دنبال اثبات این مطلبند که پیامبر ص- ابابکر را در همان سفر به عنوان امیرالحاج اعزام نموده، و علی بن ابیطالب ع- فقط مأمور اعلام آیات براءت به حاجیان بوده است. (۱)

لیکن این سخن نمی‌تواند صحیح باشد، زیرا اولاً: ابلاغ این مطلب که: «لا یحج بعد العام مشرک»، از این پس مشرکان حق انجام حج را ندارند» مستقیماً با امیرالحاج ارتباط دارد. و ثانیاً در روایات آمده است که: «لا یبلغها الا انا او رجل من اهل بیتی». (۲) عجیب‌تر آنکه وقتی آقایان با این مشکل مواجه شده و پاسخی برای آن نیافته‌اند، در صدد برآمده‌اند تا بگویند ابابکر به علی ع- دستور داد تا آیات سوره براءت را قرائت نماید. (۳)

و حال آنکه ابلاغ این پیام به فرمان پیامبر ص- صورت گرفت و نیازی به دستور مجدد ابابکر نداشت! اباهریه تلاش می‌کند تا اعلان براءت در روز عید قربان را برای خود ثبت نموده، علی ع- را نیز در شمار یکی از کسانی که این مسئولیت را عهده‌دار بوده است، معرفی کند! (۴)

تعصب آنچنان چشم و گوش آقای محمد رشید رضا را پرکرده که به دنبال نقل این مسائل، شدیداً به شیعه حمله می‌کند که چرا از این قضیه به عنوان اثبات یک فضیلت برای علی بن ابیطالب ع- استفاده می‌کنند؟! چگونه یک انسان که خود را مفسر قرآن می‌داند به خود جرأت می‌دهد اینگونه در تحریف حقایق تلاش کند و تا بدان جا پیش رود که برای شیعه و به قول او، روافض، تقاضای مرگ و کشته شدن بنماید. (۵)

۱- تفسیر المنار، ج ۱۰، ص ۱۵۵.

۲- المنار، ج ۱۰، ص ۱۵۷.

۳- همان مدرک ص ۱۵۶.

۴- تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۵۲۱.

۵- همان مدرک ص ۱۶۴.

ص: ۱۵۸

متأسفانه برای انکار این فضیلت تا بدان جا پیش رفته‌اند که پس از مسلم گرفتن امیرالحاج بودن ابابکر، محمد رشید رضا از الوسی نقل می‌کند که برخی از اهل سنت گفته‌اند: اینکه پیامبر ص- ابابکر را به عنوان امیرالحاج و علی ع- را به عنوان مبلغ پیام براثت انتخاب فرمود، به خاطر آن است که ابابکر مظهر صفت رحمت و جمال خداوندی است و علی ع- شیر خدا و مظهر جلال خداوندی است (که صفت قهر از صفات جلال است) لذا اینجا که نقض عهد مشرکان است [و به اصطلاح خشونت لازم دارد] این مسئولیت به عهده علی بن ابیطالب ع- گذاشته شد! (۱)

ابن کثیر از روی تعصب برای نادیده انگاشتن این فضیلت بزرگ علی بن ابیطالب ع- تلاش می‌کند تا حدیث رسول خدا ص- را که فرمود: «لا یبلغها الا انا او رجل من اهل بیتی» را از اعتبار انداخته، آن را ضعیف و غیر صحیح معرفی کند! (۲)

علاوه بر آن می‌گوید: اینکه در روایت آمده: «پس از ابلاغ پیام رسول اکرم ص- ابابکر به مدینه مراجعت نمود» معنایش آن نیست که فوراً به مدینه برگشت؛ بلکه وی به راه خود ادامه داده، و پس از انجام مناسک حج به مدینه مراجعت و به حضور پیامبر ص- رسید. (۳)

و از این بدتر آنکه ابن کثیر به نقل از مسند احمد حنبل می‌گوید: آنگاه که پیامبر ص- علی ع- را برای ابلاغ پیام براثت مأمور نمود، علی ع- در پاسخ گفت: ای پیامبر خدا من نه سخنورم و نه زبان گویائی دارم: و پیامبر ص- به ایشان فرمودند: من ناچارم یا خود این مأموریت را انجام دهم یا آنکه شما عهده‌دار آن شوید و سپس علی ع- پاسخ داد: حال که ناچار و مجبوریم پس من خواهم رفت!

پیامبر ص- نیز علی ع- را دعا نموده، دستش را بر دهان علی ع- نهاد. (۴)

براستی تعصب چه می‌کند و چگونه انسانها را به انحراف و بیراهه می‌کشد! علی ع- آن سخنور توانا و آن گوینده پرجاذبه‌ای که با شروع کلامش نفس در سینه‌ها حبس، و با شنیدن کلامش انسانهای عاشقی چون «همّام» قالب تهی می‌کنند، را چونان انسان‌های بی‌زبانی که توانائی حرف زدن ندارند، معرفی می‌نماید.

بدیهی است که اینگونه تعصبات ناروا، نمی‌تواند پرده بر روی حقایق کشیده بر واقعیات سرپوش بگذارد. حق همان است که گفته شد انتخاب علی ع- برای این امر

۱- المنار، ج ۱۰، ص ۱۶۲.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۵۲۲.

۳- تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۵۲۲.

۴- تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۵۲۲.

مسند احمد، ج ۱، ص ۱۵۰.

ص: ۱۵۹

مهم، حاکی از فضیلت بزرگی است که تنها آن کس که از اهل بیت رسول‌الله - ص - و جان و روح آن حضرت و محبوب خداوند است، از عهده انجام آن برخوردار آمد.

مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله تعالی علیه - در ذیل آیه شریفه:

«و اذان من الله و رسوله ...» فرموده‌اند:

«مراد روز دهم ذی‌الحجه از سال نهم هجرت است چون در آن روز بود که مسلمانان و مشرکان یکجا اجتماع کرده و هر دو طایفه به حج خانه خدا پرداختند و پس از آن سال، دیگر هیچ مشرکی حج انجام نداد. سپس می‌افزاید: این قول مورد تأیید روایاتی است که از ائمه اهل بیت - ع - رسیده و با معنای اعلام برائت مناسب‌تر و با عقل نیز سازگارتر از سایر اقوال است، زیرا آن روز، بزرگترین روزی بود که مسلمانان و عموم مشرکین به حج آمده، در منی جمع شده بودند. این معنی از برخی روایات واصله از طرق اهل سنت، نیز استفاده می‌شود چیزی که هست در آن روایات مراد از حج اکبر روز دهم از هر سال است، نه فقط سال نهم هجرت، و بنابراین همه ساله حج اکبر تکرار می‌شود لیکن از طریق نقل ثابت نشده که اسم روز دهم روز حج اکبر باشد». (۱)

و در ادامه نقل اقوال ذیل آیه شریفه می‌فرمایند:

«از شنیدن کلمه «روز حج اکبر»، همان «روز عید قربان» به ذهن می‌رسد، چون تنها روزی که عموم حجاج آنجا اجتماع کرده و اعلام برائت می‌تواند به گوش همگان برسد، همان روز دهم است، و وجود چنین روزی در میان سایر ایام حج، نمی‌گذارد کلمه یوم الحج اکبر سایر ایام را نیز شامل شود». (۲)

در لغت نامه دهخدا نیز به نقل از مهذب الاسماء، حج اکبر را عید اضحی و عید گوسفندکشان معنی می‌کند. (۳)

از آنچه گذشت نتیجه می‌گیریم که:

۱- مراد از روز حج اکبر روز عید قربان است.

۲- تعبیر یوم الحج اکبر برای اولین بار در مورد روز عید قربان سال نهم هجرت بکار رفته، و در سال بعد که حجة‌الوداع صورت گرفت باز این تعبیر تکرار گردیده است. لذا می‌توان گفت همه ساله روز عید قربان، روز حج اکبر است.

۳- آنجا که حج اکبر بدون کلمه یوم آورده شود مراد حج در مقابل عمره است.

۱- لغت‌نامه دهخدا ذیل کلمه حج اکبر ص ۳۱۵.

۲- تفسیر طبری، ج ۶، ص ۷۶.

۳- الفقه الاسلامی ادلته ج ۳، ص ۲۱۳.

ص: ۱۶۰

طبری در این زمینه پس از نقل نظرات مختلف پیرامون علت نامگذاری این روز به حج اکبر می‌گوید: از این اقوال نزد من به صحت نزدیکتر، قول کسی است که می‌گوید:

حج اکبر به معنای حج و حج اصغر به معنای عمره است زیرا اعمال حج از اعمال عمره بیشتر است. (۱)

۴- آنگونه که در برخی منابع آمده، روز عرفه در سالی که رسول خدا ص- حج گزاردند با روز جمعه مصادف بوده است و مؤلف کتاب الفقه الاسلامی و ادلته تعبیر: «قد ثبت فی الصحیحین ان یوم عرفه، الذی وقف فیہ النبی - ص - کان یوم جمعه» دارد. (۲)

ولی اینکه مصادف شدن روز جمعه با عرفه در هر زمان، دلیل آن باشد که حج آن سال، حج اکبر است هیچگونه دلیل و مدرکی در روایات و منابع تاریخی برای آن ذکر نگردیده و به نظر می‌رسد یک عقیده عوامانه است که با گذشت زمان بصورت یک امر مسلم درآمده است.

صاحب تفسیر المنار در این زمینه می‌گوید: در حجه‌الوداع، روز عرفه، روز جمعه بود و عوام هر زمان که وقوف در عرفات با روز جمعه مصادف شود آن سال را حج اکبر می‌نامند. (۳)

در لغت نامه دهخدا نیز آمده است: ظاهراً در نزد عوام چون عید اضحی با جمعه تصادف کند حج آن سال را حج اکبر گویند و ثواب این حج را بیشتر گمان برند. (۴)

۱- تفسیر المنار، ج ۱۰، ص ۱۶۰.

۲- لغت نامه دهخدا ذیل کلمه حج اکبر ص ۳۱۵.

۳- تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۲۲۹.

۴- تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۲۳۰.

ص: ۱۶۲

والیان مکه (از صدر اسلام تاکنون)

تألیف و تحقیق: دکتر هادی امینی

ترجمه: محسن آخوندی

والیان و فرمانروایانی که امارت مکه و حکومت آن را برعهده داشتند، در طی قرون گذشته، چه در عهد جاهلی و چه در دوران تباک اسلام، مکه و شعائر و مآثر و ساکنان و زائران آن را مورد توجه و عنایت بسیار خود قرار می‌دادند؛ چه، مکه از طرفی دارای قداست و عظمت و جلالتی امتداد یافته از ذات خداوندِ واحدِ احد است و از طرفی دربرگیرنده خانه خدا است که آن را برای مردم، مایه برکت قرار داده، در آن آیات بینات است و هر کس داخل آن شود، آمن خواهد بود و از روزی که انسان بر کره زمین پای نهاد، چنین بوده

ص: ۱۶۳

و تا ابد چنین خواهد بود.

به همین جهت است که می‌بینیم خلفا و سلاطین در عهد اسلام، حاکمان و والیانی را بر آن می‌گماشتند که به زیور ایمان، فضیلت، خیر، صلاح، تقوا و بزرگواری آراسته باشند تا مکه را همانند دیگر شهرها مپندارند و برای آن موقعیتی برتر و متمایز از هر حیث قائل باشند.

البته، کسانی نیز به زور شمشیر بر مکه حکومت یافته‌اند و ساکنان مکه را مورد آزار و فشار قرار داده‌اند، لیکن حکومت آنان دوامی نداشته و پس از مدت کوتاهی حکومت را به دیگران سپرده‌اند.

والیان و حاکمانی که از جانب خلفا و سلاطین در دوران اسلامی بر حرمین شریفین مأمور می‌شدند و اغلب از میان اشخاص صاحب فضیلت و شرافت و تقوا و مؤمن انتخاب می‌شدند تا حرمین شریفین را در ردیف دیگر شهرهای اسلامی قرار ندهند.

آنها باید شرافت مکه و مدینه را با اخلاص و صداقت رعایت می‌کردند و همه جهات و شئونات و مسؤولیتها را در نظر می‌گرفتند. گاهی بعضی پیدا می‌شدند که به زور شمشیر و ستم، این مقام را به دست می‌آوردند، لیکن مدت حکومت و زندگی آنان چندان طول نمی‌کشید و چند صباحی بیش در آن منصب باقی نمی‌ماندند و جای آنها را افراد صالح می‌گرفتند و آنان به کلی فراموش می‌شدند. این مطلب حتی در عهد رسول اکرم - ص - و خلفا نیز صادق است. پیامبر اسلام - ص - پس از اینکه مکه را فتح کردند و آهنگ خروج از مکه را به جانب حنین (در دهه اول شوال سال هشتم هجری) داشتند، یکی از بهترین اصحاب خود را به عنوان حاکم مکه تعیین فرمودند. مورخان می‌نویسند: پیامبر، عتاب بن اسید ابن ابی العیص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی بن کلاب قرشی اموی را - که در فتح مکه اسلام آورد و نیز مرد صالح و فاضلی بود و حدود بیست و چند سال داشت - به حکومت مکه مأمور فرمود.

او در برابر مؤمنان ملاسیم و در برابر دیگران شدت عمل داشت و می‌گفت: به خدا! هر که را دانستم که از نماز جماعت اعراض کرده است، گردن زده‌ام، زیرا جز منافق هیچکس از نماز

ص: ۱۶۴

جماعت اعراض نمی‌کند.

اهل مکه گفتند: یا رسول‌الله - ص - تو یک اعرابی خشک را بر بندگان خدا حاکم کرده‌ای؟! پیامبر - ص - پاسخ فرمود: من در خواب دیدم که او بر در بهشت آمد، حلقه در را گرفت و به صدا درآورد تا در باز شد و داخل بهشت گردید. (۱)

روایت کرده‌اند که عتاب گفت: در انجام وظیفه‌ای که از جانب رسول خدا - ص - به من محوّل شده بود، به دو بُرد رسیدم که آن دو را به تن غلامم.

(کِسان) پوشاندم و هرگز احدی از شما نمی‌تواند ادّعا کند که من چیزی از او دریافت کرده‌ام، چرا که پیامبر - ص - روزانه دو درهم برای من مقرر فرمود و خداوند شکمی را که با دو درهم سیر نشود، هیچگاه سیر نکند. او در زمان خلافت ابوبکر در گذشت، گفته‌اند که مرگ او و ابوبکر در یک روز واقع شده است. (۲)

چون حضرت رسول - ص - عتاب را به ولایت مکه گماشت، فرمود:

«می‌دانی تو را بر چه کسانی فرمانروا کردم؟ من تو را بر اهل خدا ولایت دادم، پس با آنها به خوبی رفتار کن» و این کلام را سه بار تکرار نمود.

در اینجا مناقشه و جدالی بین مورّخان وجود دارد. آنان گفته‌اند:

عتاب اولین کسی نبود که پیامبر - ص - او را به حکومت مکه انتخاب فرمود، بلکه حضرت به هنگام عزیمت به حنین، معاذ بن جبل بن عمرو بن اوس بن عابد بن عدیّ بن کعب بن عمرو بن ادی بن علی بن اسد بن سارده بن یزید بن چشم بن عدی بن بابی بن تمیم بن کعب بن سلمه ابو عبدالرحمن انصاری خزرجی را که در شام به بیماری طاعون در سالهای ۱۷ یا ۱۸ هجری در گذشت، تعیین فرمود که در دانش و تمیز حلال از حرام پیش کسوت بود.

ابو ادريس خولانی می‌نویسد: او سفید چهره و دارای دندانهای سفید و براق و چشمانی سیاه بود.

کعب بن مالک گفته است که: او جوانی زیبا و سخاوتمند و از بهترین جوانان قوم خود بود و در تمام مشاهد شرکت کرده بود. نبی اکرم - ص - امارت یمن را به او سپرد و هنگام وداع به او فرمود: «خداوند، تو را از پس و پیش، راست و چپ، بالا و پائین و از شرّ انس و جن محافظت فرماید».

۱- الاصابة ۲/ ۴۵۱- الاستيعاب ۳/ ۱۵۳- جمهره النساب العرب/ ۱۱۳- الکامل فی التاريخ ۱۱۳/ ۲۲۹.

۲- اسد الغابة ۳/ ۳۵۸.

ص: ۱۶۵

نوفل فروه می‌گوید: ما او را به ابراهیم -ع- تشبیه می‌کردیم. ابونعیم در حلیة الاولیاء می‌نویسد: او امام فقیهان و گوهر دانشمندان بود، در واقعه عقبه و بدر و دیگر مشاهد شرکت داشت و یکی از بهترین جوانان انصار از حیث حلم، حیا، سخاوت و زیبایی بود. صحابه از او روایت کرده‌اند که خواسته‌هایش از خداوند به اجابت می‌رسید. گفته‌اند: رسول اکرم -ص- در موقع عزیمت به حنین، معاذ بن جبل سلمی انصاری را به حکومت مکه تعیین فرمود و دستور داد که به مردم قرآن بیاموزد و به دین آشنایشان کند. بین این گفته‌ها چنین می‌توان سازش داد که نبی اکرم -ص- عتاب را امیر مکه و معاذ را پیشوا و فقیه آن شهر قرار داد. ابن عبدالله نیز این مطلب را بیان می‌کند و می‌گوید که: عتاب روز فتح مکه اسلام آورد و پیامبر -ص- پس از فتح مکه، هنگام عزیمت به حنین، او را حاکم مکه قرار داد، او در آن سال (سال هشتم هجری) امر حجاج مکه را به عهده گرفت و مشرکین نیز حج را به شیوه خود به عمل آوردند، سپس اضافه می‌کند که عتاب همچنان پس از رحلت پیامبر -ص- حکومت مکه را داشت و ابوبکر نیز او را در این منصب باقی گذاشت و سرانجام در این منصب نیز وفات یافت. (۱)

سپس حکومت مکه به حارث بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی بن کلاب قرشی هاشمی رسید، که در زمان خلافت عثمان در بصره درگذشت. حارث بن نوفل به بصره منتقل شد و در ولایت عبدالله بن عامر بن کریم خان‌ای در آنجا ساخت و صاحب فرزندی شد به نام عبدالله که به او «بیه» می‌گفتند.

گفته‌اند: پیامبر اسلام -ص- حارث را والی جدّه ساخت و از این جهت او در حنین شرکت نداشت. پدرش پسر عموی پیامبر بود و در زمان حیات پدرش، پسرش عبدالله به دنیا آمد. وی در سال ۳۵ هجری درگذشت.

در کتاب صفین تألیف نصر بن مزاحم آمده است که امیرالمؤمنین علی -علیه السلام- او را مأمور قریش بصره کرد. در کتاب تجارب السلف، تألیف هندو شاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی نخجوانی نوشته شده: او در صلح بین امام حسن -ع- و معاویه

۱- الاصابه ۳/ ۴۲۶- المنتفی فی اخبار ام‌القری / ۱۵۸- الاصابه ۳/ ۱۵۳.

ص: ۱۶۶

واسطه بود.

ابن سعد در کتاب طبقات خود، روایتی را از عبدالله بن حارث و او از پدرش نقل می‌کند که حضرت رسول اکرم - ص - نماز میت را به آنها چنین تعلیم داد:

«خداوندا! زندگان و مردگان ما را بیخشی و میان ما را اصلاح کن و میان قلبهای ما الفت بیانداز. خداوندا! از بنده تو فلان بن فلان، جز خوبی چیزی نمی‌دانیم و تو داناتری به او، او را بیخشی». به حضرتش گفتم: من کوچکتر قومم، پس اگر خیر و خوبی نمی‌دانستم؟ فرمود: «جز آنکه می‌دانی مگوی».

طبری نیز در ذیل فدیله به سند خود از عبدالله بن حارث از پدرش نظیر این را روایت کرده است. طبری در همان کتاب با سند خود از عبدالله بن حارث بن نوفل و او از پدرش روایت می‌کند که پیامبر - ص - هنگامی که صدای مؤذن را می‌شنید که می‌گفت: «اشهد ان لا اله الا الله»، «اشهد ان محمداً رسول الله»، می‌فرمود: «چنین است که می‌گویند» و وقتی مؤذن می‌گفت: «حیّ علی الصلوة»، می‌فرمود: «لا حول و لا قوة الا بالله» و هنگامی که مؤذن می‌گفت: «حیّ علی الفلاح»، باز می‌فرمود: «لا حول و لا قوة الا بالله». (۱)

پس از حارث، محرز بن حارثه بن ربیع بن عبدالعزی بن عبد شمس بن عبدمناف قرشی، ولایت مکه را عهده‌دار شد و بعد از او قنفذ بن عمیر بن جدعان قصیمی و بعد نافع بن عبدالحارث بن جباله بن عمیر بن حارث بن عمرو بن حسان خزاعی ... که در روز فتح مکه اسلام آورد و از بزرگان و فضیلتی صحابه بود و بعد طارق بن مرتیع کنانی بن حارث بن عبد مناف و سپس عبدالرحمن بن ابزی خزاعی که رسول اکرم - ص - را درک کرده، پشت سرش نماز خوانده بود، وی کوفی بود و به نیابت از نافع بن عبدالحارث، این پست را به عهده گرفته بود. گفته‌اند که:

عمر تا وقتی با نافع در عسفان ملاقات کرد، به او گفت: چه کسی را بر مکه گماشته‌ای؟ جواب داد: عبدالرحمن بن ابزی را، عمر گفت: غلام بنده‌ای را بر آنها گماشته‌ای، او جواب داد: او قاری کتاب خدا و عالم به واجبات است. ابویعلی روایت را به سند دیگری نقل کرده و در آن چنین آمده است:

۱- اعیان الشیعه ۱۸/ ۱۰۵- تاریخ طبری ۱۳/ ۲۴- جمهره النساب العرب ۲۰ و ۷۰- تنقیح المقال ۲/ ۱۷۶.

ص: ۱۶۷

«من او را قاری‌ترین و فقیه‌ترین آنان در دین خدا یافتم».

عمر به خاطر گماشتن ابن ابزی به خشم آمده و نافع را بر این کار، مورد سرزنش قرار داده بود؛ زیرا ارزش اهالی مکه در نظرش عظیم بود، اما با شنیدن این سخنان، خشمش فروکش کرد.

پس از او، علی بن عدی بن ربیع بن عبدالعزی بن عبد شمس بن عبد مناف قرشی عیشمی والی مکه گردید که سبط رسول اکرم -ص- و مادرش زینب بود، او را برای شیرخوردن به بنی غاضره سپرده بودند که رسول اکرم -ص- او را از آنها به مناسبت اینکه ابوالعاص در مکه مشرک بود جدا کرد.

سپس خالد بن عاص بن هشام بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم مخزومی بر مکه حاکم گردید و پس از او عبدالله بن خالد بن اسید بن ابی العاص ابن امیه بن عبد شمس قرشی، برادرزاده عتاب بن سعید جانشین شد و پس از او عبدالله بن عامری حضرمی ... که در زمان قتل عثمان، او حاکم مکه بود.

ابن اثیر در الکامل می‌نویسد: عایشه پس از حج و مراجعت از مکه، چون از قتل عثمان با خبر شد، برای خونخواهی عثمان به مکه مراجعت کرد و بر آن تشویق و ترغیب می‌نمود. عبدالله بن عامر که از جانب عثمان، فرماندار مکه بود به او گفت که نخستین طالب خونخواهی عثمان است بدینگونه نخستین کسی بود که این دعوت را اجابت کرد و بنی‌امیه از او پیروی کردند. آنگاه امیرالمؤمنین علی -ع- زمام خلافت را در روز جمعه بیست و پنجم ذیحجه سال ۳۵ هجری به دست گرفت. (بین کشته شدن عثمان - که در ۱۸ ذیحجه اتفاق افتاد- و زمامداری امیرالمؤمنین علی - علیه‌السلام- یک هفته فاصله بود).

حاکم در المستدرک با سند خود روایت کرده است که: علی -ع- سال ۳۵ هجری خلافت را عهده‌دار شد، در حالی که ۵۸ سال و چند ماه داشت.

روایات در این باره مختلف است.

عده‌ای گفته‌اند پس از چهار روز و برخی دیگر معتقدند پس از پنج روز و گروهی هم گفته‌اند پس از ۳ روز از قتل عثمان، امیرالمؤمنین علی -ع- بیعت کردند و حاکم می‌گوید: صحیح‌ترین روایت این است که علی -ع- تا به خاک سپردن عثمان از بیعت گرفتن امتناع کرد.

ص: ۱۶۸

سپس آشکارا بر بالای منبر حضرت رسول-ص- از مردم بیعت گرفت و نخستین کسی که بیعت کرد طلحه بن زبیر بود، حضرت فرمود: این بیعت، یک بیعت شکننده است.

چون حضرت-ع- به خلافت رسید، اوضاع و احوال والیانی که بر مکه و سایر شهرها حکومت داشتند را مورد تجدیدنظر قرار داد. خالد بن عاص بن هشام بن مغیره بن عبدالله مخزومی را از مکه عزل کرد و ابوقتاده، حارث بن ربیع بن بلدمه بن خناس بن سنان بن عبید ابن عدی بن غنم بن کعب بن مسلمه انصاری مدنی را به جای او گماشت.

وی در سال ۳۸ یا ۴۰ هجری در خلافت امیرالمؤمنین-ع- درگذشت. او محدث بود و در جنگ احد و جنگهای بعد، حضور داشت و به عمل خالد بن ولید در مورد قتل مالک بن نویره و عقد همسرش اعتراض کرد و بر اسب خود سوار شد و خود را به ابوبکر رساند و داستان را برای ابوبکر بازگفت و سوگند یاد کرد که در هیچ اردویی که تحت فرماندهی خالد بن ولید باشد شرکت نخواهد کرد. ابوبکر گفت: راستی که غنائم، اعراب را فریفته است و خالد، مأموریتی را که به او داده بودم رها کرده است.

روایت کرده‌اند که حضرت رسول-ص- در سفری بود، نزد ابوقتاده وضو گرفت، پس از وضو مقداری آب در ظرف وضو باقی ماند، پس چون روز، به شدت گرمای خود رسید و تشنگی بر مردم غلبه کرد، نزد پیامبر شتافته، از او آب طلبیدند، پیامبر اکرم-ص- با مقدار آبی که باقیمانده بود، همگی را سیراب کرد، آنگاه خطاب به ابوقتاده فرمود: «بنوش». او گفت: «نه، ای رسول خدا! شما بنوشید».

پیامبر فرمود: «سقای مردم، آخر از همه آب می‌خورد» ابوقتاده از آن آب خورد، سپس رسول خدا-ص- نیز از آن آب نوشید. صاحب ضود الشهاب در شرح این کلام گفته است: این سخن پیامبر که فرمود: سقای قوم، آخرین نفری است که آب می‌نوشد، اشاره به خلق کریمه‌ای دارد که مکرراً به اصحاب خود گوشزد می‌نمود؛ چرا که ساقی قوم تشنه و خسته، اگر خود اول آب بخورد، دلیل بر حرص و بی‌اعتنایی او به یارانی است که به او متکی شده‌اند و زمام جسم و

ص: ۱۶۹

روح خویش را در اختیار او قرار داده‌اند؛ تا آنکه می‌گوید: خلاصه مستفاد این حدیث، ترغیب و تشویق بر انجام گرامی‌ترین کارها و دوری از هر چیزی است که انسان را در معرض لغزش و پستی قرار می‌دهد.

در تہذیب التہذیب آمده است که:

اهل کوفه روایت کرده‌اند که ابوقتاده در سال ۵۴ هجری در کوفه در گذشته و علی - علیه السلام - بر او نماز خوانده است. [این گفته صحیح نیست، زیرا امیرالمؤمنین در ماه رمضان سال ۴۰ هجری به شہادت رسید]. (۱)

پس از مدتی، امیرالمؤمنین ابوقتاده را عزل و به کوفه احضار فرمود و به جایش قثم بن عباس بن عبدالمطلب بن ہاشم بن عبد مناف قرشی ہاشمی، پسر عمومی پیامبر - ص - را گماشت. مادرش ام‌الفضل و خود برادر رضاعی امام حسن مجتبی - ع - بود.

روایت کرده‌اند که ام‌الفضل به حضرت رسول اکرم - ص - گفت: دیدم یکی از اعضای تو در خانه من است.

رسول اکرم - ص - فرمود: خوب دیدی، فاطمه دخترم، فرزندی خواهد آورد که تو با شیر قثم، او را شیر خواهی داد، پس امام حسن - ع - به دنیا آمد و او با شیر قثم حسن مجتبی را شیر داد. قثم به پیامبر اکرم - ص - شباهت داشت. ابن ضحاک از ابن عباس

نقل می‌کند که عباس چون فرزندش، قثم را دید، او را در آغوش گرفت و بر سینه خود چسباند و شباهت او را به پیامبر چنین بیان کرده است:

حبی قثم شبیه ذی الانف الاشم

نبی زى النعم برغم من رغم

ابن عبداللہ بن جعفر روایت کرده است که من با عبیداللہ و قثم، پسران عباس بازی می‌کردیم، رسول خدا ص سواره بر ما گذر کرد (اشاره به قثم کرده) فرمود: این بچه را به نزدیکم آورید، حضرت او را بلند نموده و بر حیوان سوار کردند، آنگاه مرا در مقابل خود قرار داده و برایمان دعا کردند.

و نیز از عبداللہ بن عباس نقل می‌کند که گفت: آخرین ملاقات را با پیامبر، قثم داشت، یعنی آخرین کسی بود که از قبر پیامبر خارج شد، مغیرہ بن شعبه مدعی شده که آخرین نفر من بودم، و حضرت امیرالمؤمنین علی - ع - این ادعا را رد کرد و فرمود: آخرین نفر قثم بن عباس بود.

۱- الاستیعاب ۱/ ۲۹۴- الاصابہ ۱/ ۲۷۸- اعیان الشیعہ ۴/ ۳۰۵- تاریخ بغداد ۱/ ۱۵۹- الجرح و التعذیل ۳/ ۷۴- جمہرۃ النسب العرب / ۳۶۰.

ص: ۱۷۰

و نیز گوید قثم از طرف امیرالمؤمنین علی-ع-والی مکه بود. حضرت امیر خالد بن عاص بن هشام را که از جانب عثمان والی بود عزل فرمود و ابتدا ابوقتاده انصاری و سپس قثم بن عباس را به جای او گماشت و او تا شهادت حضرت علی-ع-این منصب را داشت.

زبیر بن بکار گوید: علی-ع-قثم بن عباس را به مدینه والی ساخت. قثم در سمرقند شهید شد و گویند در عهد عثمان در آنجا فوت کرد و قبرش در خارج سمرقند واقع شده و مزارش دارای گنبدی بلند موسوم به «مزارشاه» است. (۱)

داود بن مسلم که ساکن مدینه و شاعری بود که هر دو حکومت اموی و عباسی را درک کرده بود، در باره قثم اشعاری می‌سراید. (۲)

پس از شهادت امیرالمؤمنین-ع-خلافت را امویان و سپس عباسیان غصب کردند. حاکمان و والیان حرمین شریفین توسط آنها تعیین می‌شدند. آنها حکام و والیانی را بر حرمین شریفین می‌گماشتند تا آنکه در سال ۳۳۸ هجری، یعنی در زمان اخشیدیان، حرمین شریفین با پیروزی و غلبه امیر جعفر بن محمد بن حسن بن محمد بن موسی بن عبدالله بن موسی بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابیطالب از سیطره و حکومت آنان آزاد شد.

شاید ولایت جعفر بر مکه، پس از مرگ کافور اخشیدی و پیش از گرفتن عبیدیان مصر از دست اخشیدیان بوده است ... انقراض دولت اخشیدیان پس از مرگ کافور بوده است. (مرگ وی در ماه جمادی الاول سال ۳۵۶ یا ۳۵۷ هجری اتفاق افتاد). در سال ۳۵۸ هجری، دولت اخشیدیان به دست قائد جوهر غلام معز فاطمی، امیر مغرب منقرض گردید و جعفر در یکی از این سالها به ولایت رسید. وی به نام خلیفه فاطمی خطبه می‌خواند و بر منبر، خلیفه فاطمی را ثنا می‌گفت. وی چندین سال در آنجا حکومت کرد و پس از مرگ وی، پسرش عیسی بر حکومت مکه دست یافت و بدینگونه حکومت شرفا در مکه آغاز شد. پس از وی، برادرش ابوالفتوح حسن بن جعفر حسنی حاکم گردید و مدینه را نیز بر قلمرو حکومت خود افزود و حکومت بنی‌مهنا حسنین را در سال ۳۹۰ هجری از میان برد.

ابوالفتوح در مکه همچنان حاکم بود تا در سال ۴۳۰ هجری درگذشت. ولی

۱- الدرجات الرفیعه / ۱۵۱- اصحاب و رواة امیرالمؤمنین -ع- نسخه خطی - الاستیعاب ۳ / ۲۷۵ - اسدالغایه ۴۰ / ۱۵۷.

۲- معجم الاوباء ۶ / ۹۷.

ص: ۱۷۱

حاکم عبیدی در طول زمانی که ابوالفتوح از اطاعت او سرباز زده بود، پسر عموی او - تاج المعالی محمد - را حاکم مکه کرد و چون ابوالفتوح به اطاعت از حاکم عبیدی برمی‌گردد، باز از جانب وی حکومت را به دست می‌گیرد و حاکم عبیدی به او و بزرگان بنی‌حسن اموال و هدایای فراوان می‌بخشد. او بارها با مردم مدینه به جنگ برخاست و در یکی از جنگها، بر آنجا دست یافته، به مدت ۲۳ سال بر حرمین شریفین و حجاز حکم راند.

در سال ۴۵۵ هجری، علی بن محمد صلیحی حاکم یمن به مکه آمد و حکومت را از دست فرزندان ابوالطیب بازپس گرفته، به ابوهاشم محمد بن جعفر بن محمد بن عبدالله بن ابی‌هاشم محمد بن حسین بن محمد بن موسی بن عبدالله بن موسی بن عبدالله بن حسن بن علی بن ابیطالب حسنی سپرد و او از طرف صلیحی حاکم گردید. وی از اشراف حسنی بود و با مردم به نیکی و عدل و داد رفتار می‌کرد و قلوب مردم از او خرسند بود و در زمان حکومتش، قیمت کالاها ارزان گردید و ثناگوی بسیاری میان مردم پیدا کرد. او خانه کعبه را با پوشش سفیدی پوشانید و بنی‌شیه را از کارهای زشتشان باز داشت و زیورآلاتی را که بنی‌ابوالطیب برداشته بودند، به کعبه بازگردانید. (آنان خانه کعبه و ناودان را از هر گوهری لخت کرده بودند). تا آنکه بیماری و با به مکه راه یافت، که به دنبال آن علی بن محمد صلیحی به یمن بازگشت و محمد بن ابی‌هاشم در مکه جانشین او شد. حسنیان گرد او جمع شدند و حکومت بین آنان دست به دست می‌گشت تا نوبت به فلیته ابن قاسم بن محمد بن جعفر در سال ۵۱۸ هجری رسید. او مردی دلیر و نیرومند و از ادیبان و شاعران بود و با رعیت رفتار نیک داشت.

در سال ۵۹۵ هجری، شریف ابو عزیز قتاده بن ادریس بن مطاعن عبدالکریم بن عیسی بن حیف بن سلیمان ابن علی بن عبدالله بن محمد بن موسی بن عبدالله بن موسی بن عبدالله بن موسی بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب حسنی نیعی مکه را تحت سلطه خود درآورد. او نیای سلسله شریف‌ها در مکه است. وی به زور شمشیر سلطنت حجاز را به دست گرفت و هاشمیان را از آنجا راند و امیر محمد بن

ص: ۱۷۲

مکثر بن فلیته را به قتل رساند. قتاده، ستمگری خونریز، سختگیر و سنگدل بود. ناصر یا پدرش مستنصر عباسی، او را به جانب عراق فرامی خواند و به او وعده‌ها می‌دهد، او دعوت را پذیرفته، به جانب عراق حرکت می‌کند و چون به نزدیکی نجف رسید، ترس او را فراگرفت و هنگامی که به مشهد شریف رسید، اهل کوفه به استقبالش بیرون آمدند و در میان آنان گروهی بودند که شیر زنجیر بسته‌ای را همراه می‌آوردند و چون قتاده این شیر را دید، فال بد زده گفت: من به کشوری که شیر در آن ذلیل و دریند شود، پا نمی‌گذارم. پس فوراً به حجاز بازگشته، علت انصراف خود را ضمن اشعاری به خلیفه (ناصرالدین الله) نوشت. (۱)

او صاحب قصیده‌هایی معروف در مرثیه حضرت زهرا- سلام الله علیها- است که مطلعش چنین است:

مالعینی قد غاب عنها کراها

وعداها من عبرة ماعداها (۲)

قتاده برادران و عموهایی داشت که از هر یک نسلی باقی ماند. و نسل او نیز، از نه پسر ادامه پیدا می‌کند که «قتاده گان» خوانده می‌شوند. از فرزندان او امیرحسن بن قتاده است که در سال ۶۲۳ هجری درگذشت. او پس از پدرش بر حکومت مکه دست یافت. در زمان حکومت او فتنه و آشوبی بین مردم مکه و کاروان عراق درگرفت که منجر به کشته شدن امیر کاروان گردید و شریف حسن بن قتاده، سر او را بر ناودان کعبه آویزان کرد، پس از خاموش شدن فتنه شریف حسن برای عذرخواهی به دربار خلافت فرستاد.

دیگر فرزند قتاده، امیر راحج است که در سال ۶۴۵ هجری درگذشت و پس از برادرش حسن به حکومت مکه رسید. اقشب مسعود بن کامل، مدتی بر مکه مستولی شد و امیر راحج بن قتاده را از آنجا راند، وی قهرمانی دلاور بود. آنگاه پس از برادرش، ابوسعید حسن بن علی بن قتاده با وی در حکومت مکه شریک شد و سپس ابوسعید به تنهایی حاکم گردید. وی قهرمانی دلاور و مادرش کنیزی حبشی بود. او در سال ۶۵۱ هجری وفات یافت. حکایت کرده‌اند که ابوسعید در یکی از جنگها با جمع زیادی به میدان آمده بود، چون دو سپاه در برابر یکدیگر قرار گرفتند، مادرش سوار بر شتر، در

- ۱- عمدة الطالب / ۱۴۱- المجالس السفیة / ۵ / ۱۰۱- شذرات الذهب / ۵ / ۷۶. الکامل فی التاریخ / ۱۲ / ۷۹- النجوم الزاهرة / ۶ / ۲۰۲- البدایه و النهایه / ۱۳ / ۴۱- المنتفی من اخبار ام القرى / ۲۱۴.
- ۲- فاطمة الزهراء / ۱۲۱- قصیده / ۷۲ بیت دارد.

ص: ۱۷۳

هودجی سوی او آمد و کسی را در طلب او روانه ساخت. چون پیامد به او گفت: تو در موقعیتی هستی که اگر پیروز و یا کشته شوی، گویند: فرزند رسول خدا- ص- پیروز و یا کشته شده است و چون فرار کنی گویند: فرزند کنیز سیاهی فرار کرد، پس بنگر کدامیک را می‌پسندی؟ در پاسخ مادرش گفت:

خداوند ترا پاداش نیک دهد که چه خوب نصیحت کردی، آنگاه مادر را برگرداند و آن چنان جنگ نمایانی نمود که نظیرش شنیده نشده، تا آنکه پیروزی را به دست آورد.

پس از ابی سعد، حسن بن علی بن قتاده، پسرش نجم‌الدین محمد ابونمی ابن ابی سعد حاکم مکه شد و در سال ۷۰۱ هجری درگذشت. او در نهایت ذکاوت و شجاعت بود و در همان اوان جوانی با پدرش در حکومت مکه مشارکت داشت، بدینگونه که راحج بن قتاده در یکی از جنگ‌هایش با برادرزاده خود- ابی سعد- از دایی‌های خود- بنی حسین- کمک خواست و آنان نیز در قالب هفتصد سوار به ریاست امیر عیسی ملقب به «حرون» که در زمان خود سوارکار بنی حسین بود، به کمک او شتافتند.

ابو سعد و پسرش ابونمی در ینیع، از خروج آنان اطلاع یافتند. ابوسعد فرزندش ابونمی را که در آن روز تقریباً ۱۷ سال داشت در طلب وی روانه ساخت و او از ینیع به جانب مکه خارج شد و در راه با آنان که به جانب مکه رهسپار بودند، برخورد نمود، بر آنان یورش برده و شکستشان داد و آنها، شکست خورده به مدینه بازگشتند.

نقیب تاج‌الدین ابو عبدالله جعفر بن محمد بن سعید الحسنی که زبان بنی حسن در عراق است، در قصیده‌ای، این واقعه را ذکر کرده، ابونمی و کارهای نیکوی او را مدح می‌کند. چون ابونمی، نزد پدرش به مکه مراجعت کرد، در حکومت مکه او را شریک کرد، او هم همچنان در کنار پدرش و پس از او، حاکم بود تا آنکه در سن نودسالگی وفات یافت. او بارها برای جنگ با مصریان از مکه خارج شد و بر آنان ظفر یافت. شجاعت او چنان بود که همتایی در عصر خود نداشت. وی ۳۰ پسر داشت که از آن جمله‌اند، امیر ابوغیث بن ابی نمی که در سال ۷۱۴ هجری به دست برادرش حمیضه به قتل

ص: ۱۷۴

رسید، و امیر عطیفه که در مکه حکومت یافت، هم چنان که برادرش حمیضه نیز به حکومت رسیده و بعدها گرفتار و به اسارت به مصر برده شد و از اسارت به عراق گریخت و به سلطان الجاتیو، پسر ارغون پناهنده شد. وی او را بسیار گرامی داشت و سپاهی در اختیار او گذاشت که به همراه آن به مکه و سپس به شام و یا از ابتدا به سوی شام رود؛ چرا که او وعده داده بود که شام را برای او تسخیر کند و الجاتیو که شجاعت و دلاوری و همت بلندی را در او یافته بود، ده هزار اسب سوار را به فرماندهی امیرطالب دلنقدی افطسی، در خدمت او گماشت و آنان از بصره به سوی قطیف و به قصد شام حرکت کردند. حمیضه به امرای عرب از هر قومی پیام فرستاد و آنان نیز پاسخ مثبت دادند و این اهل شام را بسیار نگران و محزون کرد، پس به امیران طی و قوم آنان که از حیث جمعیت و ثروت در میان اعراب نظیری نداشتند، پناهنده و متوسل شدند و امیران آنان «آل فضل» بودند. در همین هنگام، الجاتیو درگذشت و رشیدالدین طیب وزیر او، به خاطر دشمنی که با امیر طالب فرمانده سپاه داشت، طی نامه‌ای از سپاه خواست که متفرق شوند، پس سپاه پراکنده شده و همه کسانی که سید حمیضه از اعراب گرد آورده بود به همراه اعراب طی، بر او شوریدند و سید حمیضه در آن روز، آن چنان جنگی کرد که همانندی برای آن شنیده نشده است.

از سید طالب دلنقدی حکایت می‌کنند که گفته است: من همواره وصف حمله‌های علی بن ابیطالب -ع- را می‌شنیدم، اما نمونه آن را در حمله حمیضه بالعیان مشاهده نمودم.

و نیز از جمله فرزندان او، سید عزالدین زیدالاصغر بن ابی نمی است که بر سواکن تسلط یافت که از آن جدّ مادریش، از طائفه بنی عمر بن حسن مثنی بود. آنگاه از آنجا رهسپار عراق شد. او قبل از تصرف سواکن نیز یک مرتبه به عراق رفته بود.

او زعامت آن دیار پاک را به عهده گرفت، زید مردی کریم و سخاوتمند و وجیه بوده و در حله وفات یافت و در آن مشهد شریف، در پشت نجف، مدفون شد. از وی فرزندی باقی نماند. و باز از جمله فرزندان ابونمی، ثمیله بن ابی نمی است که شاعری شجاع و دلاور

ص: ۱۷۵

بود. از جمله فرزندان وی محمد بن حازم بن شمیله که سوارکاری دلاور و تنومند بود، مادرش دختر حمیضه بن ابی نمنی است، او به عراق آمد و به جانب تبریز رفت و با سلطان اویس بن شیخ حسن ملاقات کرد، سلطان او را گرامی داشت و انعام کرد، سپس به حجاز برگشت و در آنجا وفات یافت.

یکی دیگر از فرزندان او ابی نمنی رمثیه است، که نامش منجد و کنیه‌اش ابی‌عراذه، ملقب به اسدالدین بود. او مدتی طولانی بر مکه، حکومت کرد و امارت مکه در اولاد او موروثی شد و او چندین فرزند داشت. از آن جمله شریف شهاب‌الدین ابوسلیمان احد بن رمثیه که در زمان حیات پدرش به عراق آمد و نزد سلطان ابوسعید پسر الجاتیو رفت که مورد اکرام او واقع شد و مدتی نزد او بماند. سپس همراه کاروان حج به راه افتاد.

در آن سال وزیر غیاث‌الدین محمد بن رشید و جمعی از معاریف عراق و زمامداران کشور به حج آمدند.

شهاب‌الدین احد، مردان و سلاحها و پولهای مسکوکی به نام سلطان ابوسعید، فراهم آورده بود، چون به عرفات رسیدند و هنگام ظهر شد و مردم آماده وقوف در عرفات شدند، مردانش اسلحه گرفتند و محمل سلطان ابوسعید را با پرچمهایش بر محمل مصری، مقدم داشتند و آن را بر کوه عرفات بالا بردند و بالاتر از محمل مصری برافراشتند.

این کار پس از انقراض دولت بنی‌عباس تا آن روز سابقه نداشت و مصریها نیز قادر به جلوگیری از این کار نبودند، پس به شریف رمثیه پدر او متوسل شدند و او از بنی‌حسن و فرماندهان کمک خواست. اما آنان به خاطر مکانت و موقعیت احمد، فرزند رمثیه و محبتی که به او داشتند و احسانهای همیشگی او، از این کار سرباز زدند. شریف احد دستور داد که با درهم‌های مسکوک به نام ابوسعید معامله کنند و این کار در موسم از ترس او صورت گرفت. آنگاه همراه کاروان عراق نزد سلطان ابوسعید برگشت و او وی را بسیار بزرگ داشت و امر اعراب عراق را به وی واگذار کرد، پس دست به غارت و کشتار فراوانی میان آنان زد، پیروانش فزونی یافت و مقام و شوکتش بالا گرفت و در حله اقامت کرده در حالی که فرمانش نافذ و یاران بسیار

ص: ۱۷۶

داشت، تا آنکه سلطان ابوسعید در گذشت. در پی آن شریف احد، حاکم حله، امیر علی بن امیر طالب دلقندی حسینی افضسی را از آنجا بیرون راند و خود بر شهر و اطراف آن حاکم و به جمع‌آوری اموال پرداخت. در زمان او ظلم و ستم رواج بسیار یافت. (۱)

سپس ابوسعید بن علی بن قتاده حسنی، حکومت مکه را به دست گرفت تا آنکه در سال ۶۵۱ هجری به قتل رسید.

جماز بن حسن بن قتاده که به یاری ملک ناصر، حاکم مصر حکومت مکه را به دست گرفت و پس از وی، راحج ابن قتاده این منصب را یافت و جماز را بدون جنگ از مکه بیرون کرد و سپس پسرش غانم بن راحج این منصب را عهده‌دار شد و از سال ۶۵۶ هجری اولاد حسن بن قتاده این منصب را عهده‌دار شدند، هم‌چنان حکومت مکه در خانواده «شریف‌ها» بود، تا آنکه در سال ۸۲۷ هجری سید علی بن عنان بن مغامس بن رمیثه حسنی از جانب برسابای پادشاه مصر، عهده‌دار حکومت مکه شد. سید علی همراه با سپاهیان منصور اشرافی از مصر به سوی مکه آمد و بدون خونریزی بر آن تسلط یافت و در حالیکه خلعت حکومت بر تن داشت، هفت بار دور کعبه طواف کرد، در حالی که مرد و زن در زمزم، ثنا و دعای او می‌گفت. پس از فراغت از نماز طواف، فرمان حکومت و ولایت او در پای زمزم قرائت شد.

پس از او در سال ۸۲۸ هجری، حسن بن عجلان به حکومت رسید، و در سال ۸۲۹ هجری در مصر وفات یافت. او از صاحبان علم و فضیلت بود و پس از او پسرش برکات بن حسن - که او نیز مردی دانا و دانشمند بود - حکومت را به عهده گرفت. حکومت این خاندان حسنی در مکه هم‌چنان ادامه یافت تا حرکت وهابیت در نجد به وجود آمد و تمام کوشش و تلاش خود را برای تسلط بر حرمین و حجاز بطور کلی، به کار برد و با استعمار و مزدورانش هم‌پیمان گردید و به کمک «جون فیلبی» که ابتدا به نام «محمد بن عبدالله فیلبی» و سپس به نام «حاج شیخ عبدالله فیلبی» خوانده شد، پیمانها و قراردادهایی با استعمار بست که نتیجه آن، هم‌پیمانی دو طرف بر سوداگری با مذاهب و از بین بردن آن بود، چنین اتفاق کردند که:

ص: ۱۷۷

طرف اول- محمد بن مسعود و فرزندانش مادام العمر امیرالمؤمنین و حاکم باشند.

طرف دوم- محمد بن عبدالوهاب و ذریه‌اش تسلط مذهبی داشته باشند.

یعنی حکم تکفیر و قتل هر کسی که بر طریق آنها سیر نکند و در جنگها با آنها همراهی ننماید و یا اموال و دارایی‌های خود را در اختیار قرار ندهد، با آنها باشد و بتواند کسانی را که دعوت آنها را رد کرده باشند بکشند و بر اموال و دارائیها و امکانات آنان استیلا یافته و آثارشان را از بین ببرند.

معامله و قرارداد این چنین تمام می‌شود و حرکت پلید استعماری آغاز می‌گردد.

طرف اول محمد بن آل مرد خامی عنوان امام‌المسلمین می‌یابد و طرف دوم به نام «امام‌الدعوه» موسوم می‌گردد، و این چنین، این حرکت منفور و ناخجسته در تاریخ پرمجد اسلام و ملل مسلمان آغاز می‌شود که هنوز هم، مسلمانان از جنایت و مصیبت‌های دردناک آن رنج می‌برند. چون این توافق و پیمان بین طرف اول محمد بن سعود با طرف دوم محمد بن عبدالوهاب قرقوزی در مبارزه با شریعت جاودان اسلام تحقق یافت، این اتفاق نامیمون، کارش به ساختن مذهب جدیدی انجامید که ارکان و پایه‌هایش بر خیانت و جنایت و بر زمین ریختن خونهای پاک و غارت اموال و از بین بردن آثار اسلامی استوار است. تمام این اعمال برای حفظ منافع استعمار و ساختن جامعه و ملتی بود که هر ج و مرج و درگیری و فقر و کفر و جهل و رکود بر آن حکم فرما است.

قرنها و سالها سپری می‌شد و حرمین شریفین و سرزمین مقدس حجاز جایگاه با عظمت و عالی و مقدس خود را داشت، تا اینکه عوامل خارجی و جریانهای استعماری چنان بر این سرزمین یورش بردند که سگان کشتی حکومت اسلامی به دست بیگانگان افتاد و این سرزمین مقدس از چنگ مسلمانان و عالمان و فقیهان به درآمد.

تیرگی و ظلمت به سرعت سراسر جامعه اسلامی را فراگرفت، به خصوص در شبه جزیره عربستان به اوج خود رسید. بگونه‌ای که چند سالی بیش نگذشت که تمام ارزشها و فضیلت‌هایی که اسلام برای جامعه مسلمین به ارمغان آورده بود دستخوش اضمحلال و

ص: ۱۷۸

گسیختگی گردید، تعالیم اسلام و احکام قرآن که مایه قوام جامعه و استحکام روابط است فراموش شد. کشتار و غارت و چپاول و خونریزی و تجاوز و ظلم و ستم، به میهن اسلامی بازگشت و تمام ارزشهای زندگی، از جامعه رخت بر بست، گویا که اصلاً اسلامی در شبه جزیره عربستان ظاهر نشده و هیچ اثر کمالی را بر آن خاک و بر دلها و افکار فرزندان آن به وجود نیاورده است. اشراف حسنی نزدیک به نه قرن در حجاز حکم راندند و حرمین شریفین را از هر نوع تجاوز و دست درازی محافظت نمودند، لیکن استعمار حکومت را از دست آنان گرفت و سرزمین مقدس را به دست کسانی سپرد که از شرافت و ارزش‌های انسانی به دور بودند.

نام‌های شهر مکه

یعقوب جعفری

در جستجوی جای پای ابراهیم و به شوق دیدار با دیار یار، گام بر سرزمینی می‌گذاری که خاستگاه وحی و تجلیگاه توحید و سرزمین خاطره‌هاست. آنجا «مکه» است شهری که تاریخ چندین هزار سال تلاش خداجویان و دین‌باوران و موحدان را در پیشانی دارد. آنجا شهر ابراهیم-ع- و محمد-ص- و علی-ع- است و خانه‌ای را در خود جای داده که خانه خدا و خانه مردم و خانه تو است و تو در آنجا غریبه نیستی، مسافر نیستی، آنجا وطن تو است، نمازت را تمام بخوان هر چند کمتر از ده روز اقامت کنی. سخن گفتن از نام و نشانِ چنین شهری که برای مسلمانان آشناست و همواره رو به سوی آن زندگی می‌کنند و رو به سوی آن می‌میرند و روزی پنج بار گرداگرد آن دایره‌هایی تشکیل می‌دهند که گاهی شعاع آن به هزاران کیلومتر می‌رسد، سخنی زاید به نظر می‌آید؛ اما اگر بدانیم که این شهر نام‌های متعددی دارد و هر نامی نشانگر گوشه‌ای از عظمت آن و منعکس‌کننده بُعدی از ابعاد مادی و معنوی آن است، این نیاز در ما پیدا می‌شود که در باره این نام‌ها بیندیشیم تا از «اسم» به «مسیحا» برسیم و آن شهر ناکجاآبادی را که فیلسوفان و مصلحان در جستجوی آن به بیهوده‌سرایی افتاده‌اند، پیش روی خود داشته باشیم.

ص: ۱۸۱

آشنایی با این نام‌ها با توجه به بارهای عاطفی و فرهنگی و تاریخی گوناگونی که دارد، ما را در جهت شناخت هر چه بهتر این سرزمین مقدس یاری می‌کند و امروزمان را با دیروزمان پیوند می‌دهد و در این آشنایی است که «مکه» با شکوه تمام رخ می‌نماید. اینک ما بر آنیم که با استفاده از منابع تفسیری، حدیثی، تاریخی و ادبی، نام‌های این شهر مقدس را مورد مطالعه و بررسی قرار دهیم و خوانندگان محترم را به دنیایی که در پشت این نام‌هاست، ببریم.

مکه

این نام معروف‌ترین نام شهر مکه است که ذکر آن در قرآن کریم هم آمده (۱) و به همین جهت، هم مفسران و هم اهل لغت در باره اشتقاق و وجه تسمیه آن بحث و گفتگو کرده‌اند و به ریشه‌یابی آن پرداخته‌اند. برای این واژه، اشتقاق‌های متعددی ذکر شده که هر کدام بیانگر وصفی از اوصاف این شهر می‌باشد، و ما بعضی از وجوه ذکر شده را می‌آوریم:

۱- کلمه «مکه» از «مَکَّه، یمک، مکا» مشتق شده که به معنای هلاک شدن و کم شدن است و این بدان جهت است که هر ستمگری نظر سوئی به آن شهر داشته باشد سرنوشتی جز هلاک و نابودی نخواهد داشت (نمونه‌اش داستان اصحاب فیل است). مناسبت دیگر اینکه: هر کس برای زیارت خانه خدا به آن شهر عزیمت کند، گناهان او کم می‌شود. (۲) (حال یا خداوند گناهان پیشین او را می‌بخشد و یا حالت تقوایی او پیدا می‌شود که عامل پرهیز از گناه است).

۱- سوره فتح آیه ۲۴.

۲- راغب اصفهانی: المفردات، ص ۴۹۱- طریحی: مجمع‌البحرین، ج ۵، ص ۲۸۹- تاج‌العروس، ج ۷، ص ۱۷۹.

ص: ۱۸۲

۲- این کلمه از «مک، یمک، مکا، امتک و تمکک» گرفته شده که به معنای مکیدن کودک است پستان مادر را (تشابه دو لفظ فارسی و عربی را ببینید) گفته‌اند که این یا به جهت علاقه مردم به این شهر است؛ مانند علاقه کودک به پستان مادر و یا به جهت کم آبی آنجاست که مردم آب را تا آخرین قطره آن می‌نوشند. (۱) می‌توان گفت که این معنا اشاره به تغذیه روحی و معنوی مردم از این شهر است؛ زیرا که اینجا خاستگاه وحی و مهبط فرشتگان بوده و نیز حجاج در این شهر همواره به یاد خدا هستند و بر معنویت و تقوایشان افزوده می‌گردد.

۳- اشتقاق این کلمه از «تمککت العظم» است که به هنگام درآوردن مغز استخوان گفته می‌شود و در وجه مناسبت آن خلیل گفته است که: «مکه وسط زمین است همانگونه که مغز استخوان در وسط استخوان قرار دارد». (۲) شاید بتوان گفت که اگر این اشتقاق درست باشد منظور این است که: وقتی حاجی به مکه می‌رود و اعمال به جا می‌آورد، خودخواهی‌ها و تعلقات مادی را می‌شکند و به خویشتن خویش می‌رسد.

۴- مکه از ماده «مک» مشتق شده که به معنای «جذب» است و این بدان جهت است که مردم از هر دیار به آن سرزمین جذب می‌شوند. (۳) و به عبارت دیگر مکه مانند مغناطیس که براده‌های آهن را با نظم خاصی به خود جذب می‌کند، مردم را از همه جا گرد خود می‌آورد.

۵- این کلمه از «مک» به معنای «ازدحام» گرفته شده؛ زیرا که مردم از اطراف و اکناف به این شهر می‌آیند و در آنجا ازدحام می‌شود. (۴)

۶- این کلمه از «مکا» مشتق شده که به معنای صدای نوعی پرنده است؛ زیرا که در مکه صدای مردم که خدا را می‌خوانند بلند است و زمزمه ملکوتی حاجیان در اطراف کعبه همواره به گوش می‌رسد. (۵) این وجه در روایتی از امام رضا- علیه‌السلام- نیز آمده است. (۶)

۱- ابن منظور: لسان العرب، ج ۱۰، ص ۴۹۱- تاج العروس، ج ۷، ص ۱۷۹.

۲- المفردات، ص ۴۹۱.

۳- یاقوت: معجم البلدان، ج ۵، ص ۱۸۲- تاج العروس، ج ۷، ص ۱۷۹.

۴- معجم البلدان، ج ۵، ص ۱۸۱.

۵- همان، ص ۱۸۲.

۶- بحار الانوار، ج ۹۹ ص ۷۷.

ص: ۱۸۳

۷- این کلمه از «مک» به معنای «بسط و گسترش» مشتق شده؛ زیرا که خداوند کره زمین را از این شهر گسترش داده است و شروع «دحوالارض» از اینجا بوده است. این وجه در روایتی از امیرالمؤمنین علی - علیه‌السلام نقل شده است. (۱) (در باره دحوالارض و اینکه از مکه شروع شده به زودی بحث خواهیم کرد).

۸- بعضی از زبان‌شناسان جدید ایران بر این عقیده اند که واژه «مکه» ریشه ایرانی دارد و پنداشته‌اند که ریشه مکه «مگه» به معنای جایگاه ماه بوده است. (۲) این سخن شبیه سخن سست دیگری است که گفته شده کلمه «قریش» معرب «کوروش» است! اینگونه سخن‌ها اجتهاد بی‌دلیل در لغت است و نباید به آنها توجه نمود.

بکه

یکی دیگر از نام‌های شهر مکه «بکه» است که در قرآن مجید آمده:

«انَّ اَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بَلَّغَهُ مَبَارَكًا». (۳)

«همانا نخستین خانه‌ای که برای مردم ساخته شد، خانه‌ای است که در بکه قرار داده شده و مبارک است».

در باره واژه «بکه» از دو نظر باید بحث نمود: نخست این که آیا «بکه» همان «مکه» است یا اینکه از لحاظ مفهومی با هم فرق دارند؟ دوم اینکه ماده اشتقاق «بکه» چیست و مفهوم لغوی آن و تناسبی که با شهر مکه دارد کدام است؟ در مورد بحث اول می‌توان گفت که «بکه» و «مکه» هر دو یکی است و تنها اختلاف لهجه آنها را به دو صورت در آورده است. و اینکه حرف «میم» به حرف «با» قلب شود، در زبان عربی نمونه‌های بسیار دارد.

۱- بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۸۵.

۲- دکتر خزائلی: اعلام قرآن، ص ۵۸۶.

۳- آل عمران: ۹۶.

ص: ۱۸۴

اساساً در زبان عربی قلب و ابدال چیز رایجی است. ابن سگیت سیصد کلمه را به عنوان کلماتی که در آنها قلب و ابدال شده، ذکر می‌کند و ابوحیان در شرح تسهیل نقل می‌کند که علما گفته‌اند: «کمتر حرفی پیدا می‌شود که در آن ابدال واقع نشده باشد». و ابن جَنی که به اشتقاق اکبر قائل است و بسیاری از کلمات عربی را که به ظاهر کلمات متمایزی هستند، از یک ریشه می‌داند. او می‌گوید: «میم» خواهر «با» است. (۱)

وقتی ابن جنی «غدر» و «ختل» را یکی می‌داند و «غین» را خواهر «خا» و «دال» را خواهر «تا» و «را» را خواهر «لام» می‌شمارد، دیگر استبعادی ندارد که در یک کلمه «میم» به «با» بدل شود.

همانگونه که گفتیم در لغات عربی بدل شدن میم به با مثالهایی دارد مانند این کلمات: «لازم/لازب»، «دائم/دائب»، «راتم/راتب». و می‌توان گفت که مخرج این دو حرف چنان به هم نزدیک است که ابدال یکی بر دیگری غریب به نظر نمی‌رسد. مخصوصاً وقتی که شخص دماغش گرفته باشد «میم» را «با» تلفظ می‌کند؛ زیرا مخرج هر دو حرف لبهای انسان است که به هم می‌چسبند، تنها تفاوت در این است که میم غنه دارد ولی با غنه ندارد.

زمخشری می‌گوید: بکه همان مکه است. مکه و بکه دو لغت هستند به یک معنا؛ مانند «نیط» و «نمیط» که اسم محلی است در دهناء. و امر راتب و راتم و حمی مغمطه و مغبطه (تب دائم). سپس نظر دیگران را نقل می‌کند که میان مکه و بکه تفاوت قائلند (۲) (به شرحی که خواهد آمد).

فخر رازی و ابن منظور نیز همین نظر را دارند و هر دو را یکی می‌دانند. (۳) همچنین سیوطی گفته است: بکه لغتی در مکه است. (۴)

در مقابل این نظریه که بکه و مکه از لحاظ مفهوم یکی هستند و

۱- دکتر صبحی صالح: دراسات فی فقه اللغه، ص ۲۱۳-۲۱۵.

۲- زمخشری: تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۳۸۶، و نظیر آن است: بیضاوی انوار التنزیل، ج ۱، ص ۱۷۲.

۳- فخر رازی: تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۱۵۷- ابن منظور: لسان العرب، ج ۱۰، ص ۴۰۲.

۴- سیوطی: تفسیر الجلالین، ص ۹۵.

ص: ۱۸۵

هر دو نام آن شهر است، نظریه‌های دیگری است که میان دو کلمه فرق گذاشته‌اند و آنها را یکی نمی‌دانند. این نظریات در کتب تفسیری و لغوی ذکر شده و معمولاً قائل آنها مشخص نیست.

۱- بکه اسم محل بیت است و مکه اسم تمام شهر (۱) در روایتی که از امام صادق- علیه‌السلام آمده است که بکه موضع بیت است و مکه خود شهر. (۲)

۲- بکه اسم مسجدالحرام و مکه اسم شهر است؛ زیرا که بکه به معنای ازدحام است (چنانکه خواهد آمد) و ازدحام تنها در مسجد است. (۳)

۳- عکس قول قبلی گفته‌اند مکه اسم مسجد است و بکه اسم شهر، به این دلیل در آیه شریفه که پیش از این نقل کردیم آمده است که بیت در «بکه» واقع شده است. (۴)

۴- بکه اسم منطقه‌ای است میان دو کوه مکه که مردم در حال طواف در آنجا ازدحام می‌کنند. (۵)

۵- بکه وسط مکه است و مکه همه شهر را شامل می‌شود. (۶)

۶- بکه اسم محل طواف است و مکه همه شهر. (۷)

این بود نظریاتی که در مورد فرق میان دو واژه «بکه» و «مکه» به آن دست یافتیم و چنین می‌نماید که بعضی از این نظریات با بعضی دیگر قابل تطبیق و تداخل است.

بحث دومی که درباره کلمه «بکه» وجود دارد، اشتقاق این کلمه است که دو احتمال داده شده:

اول: «بکه» از «بکّ و بیکّ» مشتق است که به معنای شکستن نخوت ستمگران است و به شهر، مکه از آن جهت گفته‌اند که گردنهای ستمگرانی که در آنجا ظلم و الحاد کنند شکسته می‌شود و به آنها مهلت

۱- راغب اصفهانی: المفردات، ص ۵۵- تاج العروس، ج ۷، ص ۱۱۱.

۲- تفسیر صافی، ج ۱، ص ۲۳۰.

۳- تفسیر فخر رازی، ج ۸، ص ۱۵۷.

۴- تفسیر فخر رازی، ج ۸، ص ۱۵۷.

۵- زبیدی: تاج العروس ج ۷، ص ۱۱۱.

۶- راغب اصفهانی: المفردات ص ۵۵.

۷- همان.

ص: ۱۸۶

داده نمی‌شود. (۱)

دوم: بگه از «بک، بیک» گرفته شده که به معنای ازدحام است؛ چون در مسجدالحرام ازدحام جمعیت وجود دارد. (۲)

این دو وجهی که در مورد اشتقاق کلمه «بکه» بیان شد در اکثر کتب لغت آمده و علاوه بر آن در روایاتی که از طریق شیعه و سنی وارد شده است همین دو وجه را می‌بینیم. (۳)

ام القری

شهر مقدس مکه، ام‌القری نیز نامیده می‌شود. این نام برای این شهر، در دو آیه از قرآن مجید اطلاق شده است:

«لتندر ام القری و من حولها» (۴)

« (خطاب به پیامبر:) تا انداز کنی ام‌القری و کسانی را که در اطراف آن هستند».

ام‌القری به معنای مادر آبادیها است و اشاره به مرکزیت و اصالت شهر مقدس مکه در مقایسه با شهرها و آبادی‌های دیگر است. اکنون باید دید که این شهر از چه نوع ویژگی برخوردار است که شایستگی چنین نامی را یافته است؟

از روایاتی که در باره خلقت زمین و یا در تفسیر آیه ۱۹۶ از سوره آل عمران (که گذشت) و یا در تفسیر آیه شریفه: «والأرض بعد ذلک دحیها» (۵) وارد شده است، چنین استفاده می‌شود که در آغاز آفرینش آسمانها و زمین، روی زمین را آب و یا کف آب گرفته بود و نخستین محلی که از زیر آب بیرون آمد محل بیت‌الحرام بود و خشکی‌های زمین از آنجا گسترش پیدا کرد. از این موضوع در روایات به «دحوالارض» تعبیر شده است.

۱- زمخشری: اساس البلاغه ص ۴۸.

۲- ابن منظور: لسان العرب ج ۱۰، ص ۴۰۲- و نیز رجوع شود به: معجم ما استعجم ج ۱ ص ۲۶۹.

۳- تفسیر صافی ج ۱، ص ۳۳۰- بحارالانوار، ج ۹۹ ص ۸۵- تفسیر طبری، ج ۴، ص ۹.

۴- سوره انعام آیه ۹۲ و سوره شوری آیه ۷.

۵- نازعات: ۳۰.

ص: ۱۸۷

امام صادق - علیه‌السلام فرمود: وقتی خداوند اراده کرد که زمین را خلق کند، به بادها دستور داد که روی آب وزیدند آنگاه موج به وجود آمد و سپس تبدیل به کف شد خداوند آنها را در موضع بیت جمع نمود و کوهی از کف به وجود آمد آنگاه زمین را از زیر آن گسترش داد و این است معنای سخن خداوند: «ان اول بیت وضع للناس...» و «و الأرض بعد ذلک دحیها» (۱)

به گفته دانشمندان در یکی از دورانهایی که بر کره زمین گذشته است بارانهای سیلابی سطح کره زمین را فراگرفته سپس آبها به تدریج فرو نشسته و در نقاط پست زمین قرار گرفته‌اند و خشکیها و قاره‌ها به تدریج از زیر آب سربر آورده‌اند. احتمال اینکه مسأله دحوالأرض که در روایات ما آمده اشاره به این دوران باشد، احتمال بعیدی نیست. طبق این روایات نخستین نقطه‌ای که سر از زیر آب در آورده سرزمین مکه بوده و سپس این حالت در نقاط دیگر زمین گسترش یافته است. البته لازمه مطلب این است که در آن زمان سرزمین مکه بلندترین نقطه روی زمین بوده است و این از نظر زمین‌شناسی هیچگونه اشکالی ندارد؛ زیرا جابه‌جایی پستی‌ها و بلندی‌های زمین و انتقال قاره‌ها امری مسلّم و پذیرفته شده است.

با توجه به مطالب بالا می‌توان گفت که علت نامیده شدن شهر مکه به «ام‌القری» همان دحوالأرض است که از این سرزمین آغاز گردیده است.

علاوه بر وجهی که گفتیم وجوه دیگری هم برای این نامگذاری گفته شده به این شرح:

- مکه وسط زمین است.

- مکه قبله مردم است و مردم شهرهای دیگر رو به سوی آن دارند.

ص: ۱۸۸

- مکه از لحاظ عظمت و قداست مهمترین شهر روی زمین است.

- مکه پناهگاه مردم شهرهای دیگر است و مردم در آنجا لطف و رحمت الهی را امید دارند. (۱)

بلد الامین

از نام‌های معروف مکه که بیانگر احترام فوق‌العاده و قداست بیش از حد این سرزمین مقدس است، نام «بلد الامین» می‌باشد. این نام به همین صورت در قرآن کریم آمده و مورد قسم و سوگند الهی واقع شده است:

«والتین و الزیتون و طور سینین و هذا البلد الامین». (۲)

«سوگند به انجیر و زیتون و سوگند به طور سینا و این شهر امن (بلد الامین)».

بدون شک منظور از بلد الامین در این آیه، شهر مکه است؛ زیرا که سوره تین در مکه نازل شده. از آن گذشته، در آیات دیگری از قرآن نیز، محل امن بودن مکه و حرم به روشنی بیان شده است.

«اولم نمکن لهم حرماً آمناً» (۳) «آیا آنها را در حرمی که محل ایمنی است مکان ندادیم؟»

«و من دخله کان آمناً» (۴) «هر کس داخل آن (مکه) شود در امان خواهد بود».

اینکه خداوند شهر مکه را سرزمین صلح و آرامش و جایگاه امن و آسودگی قرار داده، از برکت دعای حضرت ابراهیم -ع- بنیانگذار کعبه است که از خداوند چنین درخواست نموده است:

«واذ قال ابراهیم رب اجعل هذا البلد آمناً» (۵) هنگامی که ابراهیم گفت: خدایا! این شهر را محل امن قرار بده و بدینگونه خداوند

مکه و حرم را محل امنیت و آرامش خاطر برای همه حتی مجرمان و گنهکاران

۱- رجوع شود به: معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۵۴ و لسان العرب، ج ۱۲، ص ۳۲.

۲- تین: ۱-۲.

۳- قصص: ۵۷.

۴- آل عمران: ۹۱.

۵- ابراهیم: ۳۸.

ص: ۱۸۹

قرار داده و هیچکس را نباید و در آنجا آزار و اذیت کرد هر چند جنایتی را مرتکب شده و یا حدی برگردن او باشد و در آن سرزمین مقدس امنیت همگان حتی حیوانات و وحوش تضمین شده است. البته باید توجه داشت که تنها امنیت آن دسته مجرمان تضمین شده که جرم آنها در خود حرم واقع نشود، اما کسی که احترام حرم را حفظ نکند، دیگر حرمتی برای او نیست و می‌توان او را در همانجا مجازات نمود.

در این زمینه روایات بسیاری از حضرات معصومین - علیهم‌السلام وارد شده که به عنوان نمونه به ذکر دو روایت تبرک می‌جوئیم:
 ۱- «عن معاویة بن عمار قال: سألت ابا عبد الله - علیه‌السلام - عن رجل قتل رجلاً فی الجِلِّ ثم دخل الحرم. فقال: لا یقتل لا یطعم و لا یسقی و لا یباع و لا یؤذی حتی یخرج من الحرم فیکام علیه الحد. قلت: فماتقول فی رجل قتل فی الحرم او سرق؟ قال: یقام علیه الحد فی الحرم صاغراً لأنه لم یر للحرم حرمة» (۱) ۳۴

راوی می‌گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - در باره کسی که در بیرون حرم مردی را کشته و سپس داخل حرم شده، پرسیدم، امام فرمود: «کشته نمی‌شود ولی به او غذا و آب نمی‌دهند و معامله نمی‌کنند و مورد اذیت هم قرار نمی‌گیرد تا اینکه از حرم خارج شود که در این هنگام حد بر او جاری می‌شود».

گفتم: در باره مردی که در خود حرم مرتکب قتل یا سرقت شده چه می‌فرمائی؟ امام فرمود:
 «در خود حرم بر چنین شخصی ذلیلانه حد جاری می‌شود؛ زیرا که او حرمت حرم را رعایت نکرده است».
 ۲- عن ابی عبد الله - علیه‌السلام - «مَنْ دَخَلَ الْحَرَمَ مِنَ النَّاسِ مُسْتَجِيراً

ص: ۱۹۰

بِهِ فَهُوَ آمِنٌ وَمَنْ دَخَلَ الْبَيْتَ مُسْتَجِيرًا بِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَهُوَ آمِنٌ مِنْ سَيِّئِ حَطِّ اللَّهِ وَمَنْ دَخَلَ الْحَرَمَ مِنَ الْوَحْشِ وَالسَّبَاعِ وَالطَّيْرِ فَهُوَ آمِنٌ مِنْ أَنْ يَهَاجَ أَوْ يُؤْذَى حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الْحَرَمِ». (۱)

امام صادق- علیه السلام- فرمود: «هر کس داخل حرم شود در حالی که به آنجا پناهنده شده، او در امان است. و هر کس از گنهکاران داخل بیت شود در حالی که به آنجا پناهنده شده، او از غضب خداوند در امان است. و هر حیوانی از وحوش و درندگان و پرندگان داخل حرم شود، در امان است و نباید آنها را رم داد یا اذیت کرد تا از حرم بیرون روند».

بطوریکه ملاحظه می‌فرمائید در روایات اخیر، برای حرم الهی سه نوع امتیت ذکر شده است:

- امتیت از مجازات برای مجرمانی که به حرم پناهنده شوند.

- امتیت از عذاب الهی برای گنهکاران.

- امتیت برای حیواناتی که داخل حرم شوند.

این حکم با استناد به آیات و روایاتی که بعضی از آنها ذکر شد، میان فقهای شیعه اجماعی است و همه به آن فتوا داده‌اند.

محقق حلی می‌گوید: «برای کسی که به حرم پناهنده شده حد جاری نمی‌شود بلکه از لحاظ غذا و آب در مضیقه قرار می‌گیرد تا از

حرم خارج شود. اما کسی که در داخل حرم کاری را انجام دهد که موجب حد است، حد جاری می‌شود». (۲)

شهید ثانی در شرح این فقره از کلام محقق می‌گوید: «کسی که مرتکب عملی شده موجب حد است و سپس به حرم پناه برد.

نمی‌توان در حرم بر او حد جاری کرد؛ زیرا حرم احترام دارد و خداوند فرمود: «و من دخله کان آمناً» «کسی که داخل حرم شد در

امان است. ولی در غذا و آب در مضیقه قرار داده می‌شود و بیشتر از آنچه که رمق او را حفظ کند در

۱- همان، ص ۳۳۹.

۲- شرایع الاسلام، افست چاپ سنگی، ص ۳۴۷.

ص: ۱۹۱

اختیار او گذاشته نمی‌شود و با او رفتاری می‌شود که تحمیل آن عادتاً ممکن نیست تا از حرم خارج و حد بر او جاری گردد...» سپس اضافه می‌کند که: «بعضی‌ها حرم پیامبر و ائمه - علیهم‌السلام - را بر حرم الهی ملحق کرده‌اند که دلیلی بر آن پیدا نشد». (۱)

مشابه همین سخنان را صاحب جواهر نیز دارد. (۲)

آری خداوند شهر مکه را خانه امن خود قرار داده و خونریزی در آن را حرام کرده است و برای همین بود که امام حسین - علیه‌السلام در سال ۶۰ هجری که تا روز ترویبه در مکه بود وقتی احساس نمود که مأموران یزید قصد جان او کرده‌اند و در حرم الهی خون او را خواهند ریخت، برای حفظ حرمت حرم، حج خود را ناتمام گذاشت و یک روز پیش از عرفه از مکه خارج شد.

نام‌های دیگر

برای شهر مکه علاوه بر نام‌هایی که ذکر کردیم، نام‌های دیگری نیز در بعضی از کتابها آمده که معروفیت ندارند و امروز کسی مکه را با آن نام‌ها نمی‌شناسد ولی جهت تتمیم فائده، عناوین آنها را در زیر می‌آوریم:

صلاح - قادس - نَسَّاسه - عرش - مقدسه - ناسه - باسه - ام رحم - حاطمه - رأس کوئی - مُعاد - مُذهب. (۳)

۱- مسالک الافهام، ج ۲، ص ۳۴۲.

۲- جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۳۴۵.

۳- رجوع شود به: مجمع‌البحرین، ج ۵، ص ۲۸۹ - معجم‌البلدان، ج ۵، ص ۱۸۲ و موسوعه العتبات المقدسه، ج ۲، ص ۱۳. البته دو نام بَسَّاسه و ام رحم هم در حدیث آمده: بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۷۷.

روش ابن حزم در نگارش کتاب «حجة الوداع»

روش ابن حزم در نگارش کتاب «حجة الوداع» (۱)

«علم حدیث در خدمت تاریخ»

اثر: دکتر عبدالواحد ذنون طه

ترجمه: رسول جعفریان

روشن است که علم حدیث، نقطه آغازین دیگر علوم اسلامی بوده و اساسی است که سایر علوم اسلامی از آن منشأ گرفته و به مرور زمان رشد یافته است. اهمیت نقش احادیث شریف نبوی برای «تدوین تاریخ» مسأله‌ای است که برخی از محققان بدان پرداخته‌اند و این به دلیل ارتباط و تأثیر و تأثری است که میان شیوه‌های محدثان و مورخان وجود دارد. با نگاهی به بیشتر مورخان مسلمان نخستین، درمی‌یابیم که آنان قبل از آنکه مورخ باشند، محدث بوده‌اند، همچون: ابن اسحاق، واقدی و طبری. در این باره مقالات و نوشته‌هایی وجود دارد که تأثیر حدیث را در تدوین تاریخ، مورد بررسی قرار داده است. (۲) از اینرو هدف بحث ما دنبال کردن این

۱- این مقاله از کتاب «دراسات فی التاریخ الاندلسی» ۱۷۸-۱۶۹ برگرفته شده است.

۲- به عنوان نمونه رک: عبدالعزیز الدوری، بحث فی نشأة علم التاریخ بیروت ۱۹۶۰ اکرم العمری، بحوث فی تاریخ السنه المشرفه بغداد ۱۹۶۷ صالح احمد العلی، الروایة و الاستاذ، مجله المجمع العلمی العراقی، ج ۱، م ۳۱ بغداد ۱۹۸۰ محمد جاسم حمادی، اثر دراسة التدوین و الاستاذ فی الحدیث علی نشؤ و تطور الفکر التاریخی، مجله المؤرخ العربی عدد ۲۳، بغداد، ۱۹۷۳.

ص: ۱۹۶

موضوع نیست، بلکه کوشش محدودی است برای پرتوافکنی بر شیوه یکی از

نویسندگان مسلمان، که کوشش کرده است تا با استفاده از احادیث شریف نبوی، به ارزیابی حوادث تاریخی بپردازد؛ یعنی بررسی شیوه ابن حزم در کتابش با نام «حجة الوداع» که بر پایه بهره‌گیری از احادیث شریف نبوی است، خواسته تا این سفر پربرکت پیامبر-ص- را از مدینه به مکه به نگارش درآورد.

ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم اندلسی، یکی از بزرگترین متفکران اسلامی است که بطور خاص در اندلس، و بطور عام در کل جهان اسلام درخشیده است، بطوری که مؤلفات گسترده وی، شامل بیشترین رشته‌های معرفت بشری همچون فقه، تاریخ، علم اخلاق، منطق، فلسفه، ادیان، انساب، عشق و شعر می‌شود. (۱)

ابن حزم در شب فطر سال ۳۸۴ هـ در قرطبه متولد شده و در سال ۴۵۶ در گذشته است. کتابهای شرح حال بدان اشارت دارند که وی حافظ، عالم به حدیث و فقه الحدیث، اهل استنباط احکام از کتاب و سنت، و متبحر در دانشهای فراوان و عامل به علمش بوده است. (۲)

همچنین ابن حزم به بحث و مناظره با اندیشمندان دیگر مذاهب شهرت دارد و این به دلیل عهدی است که خداوند از علما گرفته تا حقیقت را برای مردم بیان کرده و آن را کتمان نکنند.

ابن حیان، مورخ اندلسی (م ۴۶۹) در این زمینه می‌گوید: (۳) این شیخ [ابن حزم] با یهود- لعنهم الله- و دیگر مذاهب باطل نشستها و اخبار مکتوبه‌ای دارد و در همین باره دارای مصنفاتی نیز هست که شناخته شده است، مشهورترین آنها کتاب «الفصل بین اهل آراء والنحل» می‌باشد. (۴)

آنچه که برای بحث ما، در درجه اول اهمیت قرار دارد آشنایی با تلاشهای ابن حزم در ارتباط با احادیث شریف نبوی و بکارگیری آنها در ارزیابی حوادث تاریخی است.

او دانشی وافر در فقه الحدیث دارد، بطوری که کتاب بزرگی با نام «الایصال

۱- نگاه کنید به: رسائل ابن حزم الاندلسی، تحقیق: احسان عباس بیروت ۱۹۸۰.

۲- الحمیدی، جزوه المقتبس قاهره ۱۹۶۶ ص ۳۰۸، در باره شرح زندگی ابن حزم کتابهای فراوانی نوشته شده و نیز کتابهای جدید در بررسی فکر او، به عنوان مثال نگاه کنید به:

الطاهر احمد مکی، دراسات عن ابن حزم و کتابه طوق الحمامة قاهره ۱۹۷۷ زکریا ابراهیم ابن حزم الاندلسی دارالفکر العربی، قاهره، بدون تاریخ در زبان اسپانیایی نیز نوشته‌های زیادی در باره او هست.

۳- روایت ابن حیان را ابن بسام الشنتینی در الذخیره فی محاسن اهل الجزیره آورده.

تحقیق: احسان عباس بیروت ۱۹۷۹ ق ۱، م ۱، ص ۱۷۰.

۴- این کتاب در ۵ جلد با این نام چاپ شده:

«الفصل فی الملل و الاهواء و النحل». قاهره ۱۳۱۷-۱۳۲۱

ص: ۱۹۷

الی فهم الخصال لجمل شرایع الاسلام فی الواجب و الحلال و الحرام و سائر الاحکام علی ما اوجبه القرآن و السنّة و الاجماع» نوشته و در آن آراء صحابه، تابعین و دیگر ائمه مسلمانان را در مسائل فقهی با ذکر دلیل و نقد آنها و نیز احادیث مربوطه آورده است. (۱)

ابن حزم در کتاب «حجّة الوداع» - که در باره آن به تفصیل سخن خواهیم گفت - سفر پیامبر - ص - را از مدینه به مکه برای ادای آخرین حج، نگاشته است. این کتاب سند پر ارزش تاریخی برای این سفر مقدس است؛ چرا که مؤلف تمامی مسائل فقهی کوچک و بزرگ آن، سنتهای دینی و اوامر و نواهی را مستند به احادیث نبوی و با سندی صحیح و ادله قوی به عنوان مؤید همراه با اسلوب علمی و روشی دقیق آورده، روشی که کاملاً منحصر به خود اوست در بحث پیش گرفته است. او قدم به قدم پیامبر - ص - را دنبال کرده و از مدینه به سوی مکه، و از آنجا به عرفات و منی آمده و پس از آن به مدینه بازگشته است.

این کتاب از جمله کتابهای معروف ابن حزم محسوب می‌شد که مفقود و ناشناخته مانده، اما با تلاشهای دکتر ممدوح حقی، اصول این کتاب با ارزش یافت شده است. او یافته‌ها را تحقیق کرده و همراه تعلیقاتی منتشر نموده است. (۲)

ابن حزم در آغاز، مختصری از اخبار حجّة الوداع را آورده، بدون آنکه به هرگونه حدیثی اشاره کند. این فصل اول کتاب او را تشکیل داده است.

فصل دوم به تفسیر حجّة الوداع پرداخته و سخن خود را به احادیث مختلفی که رأی او را تأیید می‌کند، مستند کرده است. این روایات همراه با سند کامل آن به پیامبر - ص - متصل شده تا شاهد صادقی باشد بر درستی مطالبی که او آورده است. پس از آن، آنچه که برخی معارض با اخباری دانسته‌اند که وی بدانها استشهاد کرده، پرداخته و با دلایلی روشن که هر منصفی را قانع می‌کند، نشان داده که تعارضی وجود ندارد.

اکنون پس از آگاهی یافتن از ماهیت

۱- نگاه کنید: الحمیدی ص ۳۰۹.

۲- ۷- نگاه کنید به: مقدمه دکتر ممدوح حقی که در آغاز طبع اول این کتاب آورده بیروت ۱۹۶۶.

ص: ۱۹۸

این کتاب و خطوط اساسی که وی بدانها اشاره می‌کند، بخوبی می‌توان هدف ابن حزم را از تألیف این کتاب دریافت. انگیزه وی صریح و روشن بوده و در مقدمه او بر همین کتاب، بیان شده است.

او می‌گوید احادیثی که در باره کارهای پیامبر - ص - در این سفر آمده بسیار زیاد بوده و از طرق گوناگون و با الفاظی متفاوت روایت شده؛ بطوریکه فهم آنها برای مردم دشوار شده است، برخی نیز آنها را متعارض دانسته و به همین دلیل بحث در آنها را رها کرده‌اند. این مسأله ابن حزم را برانگیخته تا ضمن دقت و کوشش، آنها را مرتب و منسجم کرده و بطور «سهل الوصول» در اختیار مردم بگذارد.

او می‌نویسد: وقتی که ما در آنها تأمل و تدبیر کردیم - به کمک خداوند، نه به قوت خودمان - دیدیم که همه آنها با هم سازگار و در ارتباط با یکدیگر بوده و وجوه آنها روشن است، مگر قسمتی که ما نتوانستیم در آن باره حقیقت مطلب را روشن کنیم. (۱)

اینجاست که روش ابن حزم و دقت علمی او آشکار می‌شود، بطوری که به اشکال موجود اعتراف کرده و بطور صریح می‌گوید که: نمی‌تواند صحیح یک نص را، در حالی که نمی‌داند کدامیک از آن دو نقل درست است، مشخص سازد.

آن بحث این است که «پیامبر در روز عید قربان در منی نماز خواند یا مکه؟» بعد اظهار می‌کند: «شاید دیگران بتوانند این مطلب را روشن کنند، اگر کسی چنین کرد آن را به مجموعه ما ملحق سازد تا خداوند پاداش فراوان به او دهد. با این حال ما از اینکه وجه درست این مطلب را بیابیم نا امید نیستیم». (۲)

ابن حزم در جریان بحث تاریخی خود روایات مختلف را نقل کرده و تصریح نیز می‌کند که یکی از آنها درست و دیگری نادرست است اما آن را که درست است معین نمی‌کند. (۳)

او در باره چیزی که برایش روشن نشده حکم نکرده و جسارت در اظهار مطلبی که بر حقیقت آن آگاهی ندارد نمی‌کند. از «حکم به رأی» به خدا پناه می‌برد، چرا که به قول خودش این کار

۱- حجه الوداع، ص ۱۳.

۲- همان، ص ۱۴-۱۳.

۳- همان، ص ۳۸.

ص: ۱۹۹

«قدم کوری است که دیندار و عاقل برای خود نمی‌پسندد». (۱)

با این وجود، ابن حزم نتوانسته است تا قبل از آنی که لاقلاً یکی را بر دیگری ترجیح دهد، از مسأله بگذرد. او حدیث جابر و عایشه را که متفق‌اند بر اینکه «پیامبر در آن روز در مکه بوده»، ترجیح داده و گفته است: آن دو- اللّٰه اعلم- در این باره از عبداللّٰه بن عمر دقیق‌ترند؛ عایشه از نزدیکترین مردمان به پیامبر- ص- بوده است- واللّٰه اعلم- (۲)

ما می‌توانیم در باره شیوه او در ارائه روایت چند نکته را به عنوان نقد، متذکر شویم:

۱- او در مواردی یک دلیل برای چند حادثه که در نص اصلی آمده اقامه می‌کند و بدین شکل میان دو خبر یا بیشتر، ترکیب کرده و احادیث مسندی را به عنوان مؤید ذکر می‌کند. (۳)

۲- حادثه را تجزیه کرده و برای هر جزئی از آن، که دلیلی یافته، آن را ذکر می‌کند. (۴)

۳- در مواردی نص اصلی را نمی‌آورد. (۵)

۴- در شرح بعضی از جمله‌ها که در نص اصلی آمده اهمال می‌کند. (۶)

در عین حال برخی از خطاهایی که در کتاب وجود دارد، از سوی مؤلف نیست، محتمل است که ناسخ در آنها تصرف کرده و احياناً برخی از نگاه محقق بدور مانده است. بهر حال تحقیق، نقص فراوان دارد، چراکه به مصادر تحقیق اشاره نشده و همچنین با کتابهای سیره موجود که حجۀ الوداع را آورده‌اند مقایسه‌ای صورت نگرفته است همچنین برخی از کلمات دشوار توضیح داده نشده و گو اینکه کتاب از داشتن پاورقی تقریباً خالی است.

مصادر ابن حزم در کتاب «حجۀ الوداع»

طبعاً احادیث شریف نبوی مصدر اساسی در تألیف کتاب بوده و او بر سلسله روایت تکیه دارد. روایتی که خود یا ناظر حادثه بوده و یا از رسول اللّٰه چیزی شنیده و خودشان در این حجّ مشغول اعمال بوده‌اند. ابن حزم، اهمیت شاهد عینی را در نگاشتن تاریخ متذکر می‌شود؛ «زائر به دلیل مشاهده، بر کسی

۱- همان، ص ۱۵-۱۴.

۲- همان، ص ۱۱۷-۱۱۶.

۳- مقایسه کنید: همان، ص ۱۵، ۱۱۳، ۳۴، ۱۳۶، ۲۷، ۲۷، ۹۸، ۲۷، ۱۰۳.

۴- مقایسه کنید: همان، ص ۳۱، ۱۳۵.

۵- مقایسه کنید: همان، ص ۱۷، ۳۹، ۱۹، ۵۲، ۲۲، ۷۴، ۲۳، ۷۶، ۳۰، ۱۲۷.

۶- به عنوان مثال نگاه کنید به: همان، ص ۱۸، و مقایسه کنید: ص ۲۱، ۶۳.

ص: ۲۰۰

که شاهد نبوده برتری دارد» (۱) او در مواردی بیش از یک حدیث را که دلیل بر معتقد او در ثبت تاریخ وی، برای حجّة الوداع است می‌آورد. (۲) کما اینکه برخی از مناسک را ضمن آوردن احادیث، شرح می‌دهد. (۳)

در عین حال برای اثبات سخن خود چند حدیث یا یک حدیث، حتی اگر مشتمل بر جمله‌ای است که می‌تواند دلیل برای او باشد، می‌آورد. مثلاً می‌گوید: «ما این حدیث را آوردیم بخاطر همین یک جمله»، «فانتظرها بأعلى مكة حتى جاءت». (۴) این بدان معناست که نمی‌خواهد حتی یک جزء از سخنش بدون استناد به یک حدیث باشد. گاه نیز به معرفی برخی از روایت می‌پردازد. (۵) کما اینکه گاه یک حدیث را مکرر اما با روایت مختلف برای اثبات سخن خود می‌آورد. (۶)

شیوه ابن حزم در تألیف این کتاب، همانگونه که گذشت، اعتماد بر احادیث به عنوان دلیلی بر حوادث تاریخی است. در اینجا مناسب است نمونه‌هایی از کار او را ارائه دهیم:

اما این سخن ما که: «پیامبر - ص - به مردم فرمود که او قصد سفر حج دارد، پس در سال حجّة الوداع به قصد مکه حرکت کرد؛ و آن حضرت پس از هجرت به مدینه، جز آن حج، حج دیگری به جای نیاورد» بدان دلیل است که «حدیث کرد ما را عبدالرحمن بن عبدالله بن خالد همدانی، از ابراهیم بن احمد بلخی، از محمد بن یوسف عزیزی از محمد بن اسماعیل بخاری، از عمرو ابن خالد از زهیر - که فرزند معاویه است - از ابواسحاق - که سیعی است - از قول زید بن ارقم که گفت: پیامبر - ص - ۱۹ غزوه داشت و بعد از هجرت تنها یک حج بجای آورد (حجّة الوداع) و بعد از آن حج دیگری بجای نیاورد». (۷) این در اثبات آن نکته تاریخی است که پیش از این گفته و این حدیث را به عنوان مؤید ذکر کرده است.

اما این گفته ما که «پیامبر - ص - در روز هشتم خروج خود از مدینه هلال ذی‌حجه را در شب پنجشنبه رؤیت کرد، بدان دلیل است که: ما قبلاً در این کتاب اثبات کردیم آن حضرت روز

۱- همان، ص ۴۱.

۲- نگاه کنید به: همان، ص ۴۴، ۴۱، ۷۱.

۳- همان، ص ۵۱، ۸۴، ۹۰.

۴- همان، ص ۱۳۱.

۵- همان، ص ۸۳، ۱۰۲، ۱۰۴.

۶- همان، ص ۴۴، ۵۰، ۶۲، ۷۰، ۸۶، ۸۸، ۹۱، ۹۶، ۹۷، ۱۳۵.

۷- همان، ص ۳۳.

ص: ۲۰۱

پنجشنبه، شش روز مانده به اتمام ذی‌القعدة از مدینه خارج شد، بنابراین بدون شك آغاز ذی‌الحجه روز چهارشنبه بوده و بدون شك شب پنجشنبه رؤیت هلال ذی‌الحجه کرده، و همچنین، این درست است که روز عرفه در این حج، روز جمعه بود، بنابراین استهلال ذی‌الحجه بدون شك شب پنجشنبه بوده؛ زیرا عرفه روز نهم ذی‌الحجه است». (۱)

دقت در این عبارت نشان می‌دهد که ابن حزم الفاظ تأکید را فراوان بکار گرفته و این به دلیل یقین او به گفته‌هایش و اطمینانی است که به خود دارد. او کلمه «بدون شك» را در این عبارت و سایر موارد کتاب خود بارها بکار برده است. (۲)

شیوخی که ابن حزم از آنان مطلب نقل می‌کند، فراوانند. اما او تنها به برخی از آنان اعتماد می‌کند. از آن جمله‌اند:

عبدالله بن یوسف هانی با کنیه ابومحمد؛ که ابن حزم ضمن تمجید او، (۳) بیش از هفتاد و پنج حدیث از وی آورده است. (۴)

همچنین از عبدالله بن ربیع بن عبدالله التیمی (م ۴۱۵ ه) (۵) بیش از پنجاه حدیث با سندهای مختلف نقل کرده است. (۶)

از دیگر شیوخی که از آنان روایت کرده، عبدالرحمن بن عبدالله بن خالد همدانی است که شهرت به حدیث و روایت داشته (۷) و بیش از سی روایت از وی نقل کرده است. (۸)

راویان دیگری نیز هستند که ابن حزم برخی از احادیث را از آنان نقل کرده از جمله: حماد بن احمد هفت حدیث، این شخص محدث قرطبی است. (۹) از احمد بن عمر بن انس عذری پنج حدیث روایت کرده؛ (۱۰) این شخص به اهتمام به حدیث و قرائت کتابهای حدیثی مهم همچنین صحیحین شناخته شده است. او سفری به شرق برای سماع حدیث داشت که نه سال بطول انجامیده است. (۱۱)

سه روایت از احمد بن قاسم بن محمد بن قاسم بن اصبح بیانی (۱۲) و سه حدیث از احمد بن محمد معروف به ابن جسور آورده که آخری به روایت

۱- همان، ص ۴۹-۴۸.

۲- به عنوان مثال نگاه کنید به: ص ۳۸، ۴۰، ۴۹، ۵۲، ۵۶، ۹۱، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۷.

۳- الحمیدی، جزوه المقتبس، ص ۲۶۸.

۴- احادیث وی در ص ۱۳۲-۳۳ آمده است.

۵- الحمیدی، ص ۲۶۱.

۶- حجّة الوداع، ص ۱۳۵-۴۰.

۷- الحمیدی، ص ۲۷۵.

۸- به عنوان مثال نگاه کنید به: حجّة الوداع، ص ۳۳، ۳۷، ۳۸، ۴۲، ۵۵، ۶۲، ۶۵، ۶۸، ۷۲، ۸۰، ۸۶، ۸۷، ۹۱، ۹۶، ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۶.

۹- الحمیدی، ص ۱۹۹ و رک: حجّة الوداع ص ۳۶، ۵۳، ۵۶، ۵۹، ۱۰۵، ۱۳۴، ۱۳۵.

۱۰- حجّة الوداع، ص ۳۴، ۳۵، ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳.

۱۱- ابن بشکوال، الصلّة قاهره ۱۹۶۶، ج ۱، ص ۶۷-۶۶.

۱۲- الحمیدی ص ۱۳۷-۱۳۶.

ص: ۲۰۲

کتاب تاریخ طبری شهرت دارد. (۱) طبری در داخل سلسله سند، دو حدیث از احادیث ابن جصور را آورده. (۲) ابن حزم از برخی از شیوخ تنها یک حدیث روایت کرده، مشهورترین آنها احمد بن محمد بن عبدالله طلحنکی است که امام در قراءات بوده و بعد از سال ۴۲۰ هجری وفات یافته است. (۳)

سلسله سند ابن حزم بسیار دراز بوده و گاه تا ده روای می‌رسد، بحث ما در اینجا تنها درباره آخرین فرد از این سلسله است تا بتوانیم فکر اشخاصی که احادیث به آنها منتهی شده و آنان بطور مستقیم از رسول‌الله - ص - شنیده‌اند مشخص کنیم. و این خود بطور طبیعی، درصد وثاقتی را که ابن حزم در روایاتش از حجۀ الوداع آورده معین می‌کند.

با ملاحظه اساتید این احادیث می‌بینیم که (۴) حدیث از عایشه - رض - است (۵) که بیست حدیث از طریق مسلم، (۶) هشت حدیث از طریق بخاری (۷) و هشت حدیث از انس بن مالک است (۸) از این هشت حدیث آخر نیز سه حدیث از بخاری (۹) و دو حدیث از مسلم (۱۰) می‌باشد. نه حدیث به جابر بن عبدالله می‌رسد که هشت حدیث آن از طریق مسلم (۱۱) و یکی از طریق احمد بن حنبل است. (۱۲) پنج حدیث نیز از اسامه بن زید، (۱۳) چهار حدیث از عروه بن مضر (۱۴) و سه حدیث به عبدالرحمن بن معمر دلیلی (۱۵) می‌رسد.

برخی از صحابه نیز تنها یک یا دو حدیث دارند، به عنوان مثال: از علی بن ابیطال - ع - دو حدیث، (۱۶) عمر بن خطاب یک حدیث، (۱۷) عبدالله بن مسعود دو حدیث، (۱۸) ابوهریره دو حدیث، (۱۹) سائب بن عبدالله دو حدیث، (۲۰) اسماء بنت ابی‌بکر دو حدیث، (۲۱) میمون بن یحیی یک حدیث، (۲۲) ام حبیبه یک حدیث، (۲۳) و فضل بن عباس دو حدیث، (۲۴) قدامه بن عبدالله یک حدیث، (۲۵) زید بن ارقم یک حدیث، (۲۶) اسامه بن شریک دو حدیث، (۲۷) جبیر بن مطعم یک حدیث، (۲۸) ام سلمه دو حدیث، (۲۹) آورده است.

ابن شهاب زهری در طریق شش حدیث آمده (۳۰) و احمد بن حنبل در

۱- الحمیدی، ص ۱۰۷.

۲- حجۀ الوداع، ص ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۲۴.

۳- الحمیدی، ص ۱۱۴ و رک: حجۀ الوداع ص ۷۰.

۴- الحمیدی، ص ۱۱۴ و رک: حجۀ الوداع ص ۷۰.

۵- حجۀ الوداع، ص ۴۳، ۴۴، ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۹۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۳۳.

۶- همان، ص ۴۳-۴۰، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۶۷، ۶۹، ۹۱، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۳۲.

۷- همان، ص ۴۲، ۵۶، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۳۱، ۱۳۴.

۸- همان، ص ۳۸، ۴۰، ۷۰.

۹- همان، ص ۷۰، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵.

۱۰- همان، ص ۷۰، ۱۲۸.

۱۱- همان، ص ۵۰، ۵۶، ۶۱، ۶۶، ۶۷، ۷۵، ۱۰۱، ۱۲۳.

۱۲- همان، ص ۶۱.

۱۳- همان، ص ۸۵، ۸۶، ۱۲۶، ۱۲۹.

- ۱۴- هما، ص ۸۸، ۸۹.
- ۱۵- همان، ص ۹۰، ۱۱۹، ۱۲۰.
- ۱۶- همان، ص ۱۰۹، ۱۰۱.
- ۱۷- همان، ص ۳۷.
- ۱۸- همان، ص ۸۷، ۱۰۰.
- ۱۹- همان، ص ۴۶، ۴۷.
- ۲۰- همان، ص ۵۹، ۶۰.
- ۲۱- همان، ص ۷۱، ۹۳.
- ۲۲- همان، ص ۷۸.
- ۲۳- همان، ص ۹۲.
- ۲۴- همان، ص ۹۷، ۹۹.
- ۲۵- همان، ص ۹۸.
- ۲۶- همان، ص ۳۳.
- ۲۷- همان، ص ۱۲۱، ۱۲۳.
- ۲۸- همان، ص ۱۱۴.
- ۲۹- همان، ص ۶۹، ۱۱۷.
- ۳۰- همان، ص ۹۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۰.

ص: ۲۰۳

طریق چهار حدیث (۱) و اوزاعی در طریق دو حدیث. (۲)

ابن حزم با این روشی که به سبک محدثین اعمال کرده توانسته بر پایه احادیث شریف نبوی که با سلسله سندی استوار از طریق روایتی قابل اعتماد به نسل وی رسیده، دلایل محکمی بر درستی معلوماتی که در باره حجه الوداع آورده اقامه کند. این تلاش ابن حزم از تلاشهای با ارزشی است که علم حدیث را به استخدام ارزیابی حقایق تاریخی درآورده است. چنین روشی از چنین عالمی که در علوم دین چنین غور و بررسی دارد غریب نمی‌نماید کما اینکه در دانش تاریخ و انساب نیز فردی مبرز و برجسته است. ۷/

۱۳۷۰ / ۱۰

۱- همان، ص ۶۱، ۸۱، ۱۰۱، ۱۱۳.

۲- همان، ص ۱۳۰.

ص: ۲۰۵

موسم حج و تلاقى افكار

عباسعلی براتی

عده‌ای پیوسته می‌کوشند این فکر را به مردم القا کنند که موسم حج، تنها زمان عبادت (آن هم به معنا خاص و محدود؛ یعنی مراسم و اعمال، بدون فهم معنا و آثار آن) می‌باشد و هیچگونه فعل و حرکت دیگری در موسم حج، هر چند به سود و صلاح مسلمانان، و در راستای مقاصد شریعت

ص: ۲۰۶

باشد، نباید در اراضی مقدسه انجام گیرد.

ولی آنگاه که به قرآن مراجعه کنیم، می‌بینیم که خداوند خانه کعبه را وسیله‌ای برای حفظ کیان جامعه اسلامی می‌شمارد، و هیبت و احترام آن، در دل مؤمنان را، مایه حلّ بسیاری از مشکلات آنان به حساب می‌آورد و می‌فرماید:

«جعل الله الكعبة البيت الحرام قياماً للناس». (۱)

قرطبی در تفسیر این آیه می‌نویسد:

«به خاطر شکوه و عظمتی که خدا برای کعبه، در دل مسلمانان نهاده است، هر کس بدان پناه آورد، از هر آسیبی محفوظ است، و هر کس ستمی دیده باشد، با پناه آوردن به آن، تحت حمایت قرار خواهد گرفت». (۲)

بنابراین، اختلافات فکری و اعتقادی و سیاسی مسلمانان، در غیر موسم حج را که بسا ممکن است منشأ جنگ‌ها و نزاعهای خونین باشد، می‌توان به برکت موسم، و حرمت بیت و حرم، با گفتگو و مذاکره و تفاهم حل کرد، و با کمک از معنویت این فریضه بزرگ الهی، بلاهای بسیاری را از مسلمانان دور کرد.

سوء استفاده دشمنان دین، از اختلاف مسلمین

خداوند متعال می‌فرماید: «لا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم واصبروا ان الله مع الصابرين». (۳)

«با یکدیگر به ستیزه‌جویی مپردازید که مایه شکست و ضعف شما می‌گردد و آبرویتان می‌رود. پایدار و شکیبیا باشید که خدا با شکیبیان است».

تفرقه و اختلافی که مایه تقسیم نیروهای مسلمان و درگیر شدن آنها با یکدیگر باشد، در اسلام حرام است، و در قرآن به شدت از آن نهی شده است.

از این رو اسلام، جدایی و قهر میان دو برادر مسلمان، بیش از سه روز را، جایز نمی‌داند. از پیامبر - ص - نقل شده است که فرمود:

«لا يحل لمُسلم ان يهجر اخاه فوق ثلاث، فمن هجر اخاه فوق ثلاث فمات، دخل النار».

«مسلمان حق ندارد که با برادرش بیش از سه روز قهر کند، و اگر کسی با برادرش بیش از سه روز قهر کند و بمیرد به دوزخ می‌رود». (۴)

و در همین رابطه، ثواب اصلاح میان مسلمانان و آشتی دادن آنان را، از نماز، روزه و صدقه بیشتر می‌داند، و فساد

۱- مائده: ۹۷.

۲- الجامع لاحکام القرآن، ج ۳، ص ۳۲۵، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۶۵ م.

۳- انفال: ۴۶.

۴- ابوداود، سنن، کتاب الأدب، حدیث ۴۷- بخاری، صحیح، کتاب الأدب، حدیث ۵۷ و ۶۳- مسلم، صحیح، کتاب البر، حدیث

۲۳، ۲۵، ۲۶.

ص: ۲۰۷

میان امت را مایه نابودی دین می‌شمارد. (۱)

برخورد نادرست و انحرافی، با اختلافات

در طول تاریخ اسلام، گاه اتفاق افتاده است که بر اثر دور شدن از روحیه تسامح و پرورش فکر، برخی از مسلمانان و رهبران آنان، با این تفاوت‌های فکری، به گونه نادرستی برخورد کرده‌اند و به مسیر می‌کشانده شده‌اند که خدا و پیامبر، به یقین از آنها خشنود نبوده است. روش‌های نادرست که گاه برای حلّ این اختلافات به کار می‌رفته به این شرح است:

۱- تکفیر، تفسیق و اعلام برائت و بیزاری از مسلمانانی که دارای گرایش فکری متفاوتی هستند، و حتی در مواردی مسلمانان را بدتر از کفار و مشرکین قلمداد کردن!

۲- حکم به وجوب قتل آنان.

۳- اعلام جنگ و جهاد بر ضدّ آنان.

۴- سعی در شکنجه و آزار آنان، برای تغییر دادن عقیده‌شان.

۵- خودداری از همکاری با مسلمانان، برای دفاع از اصل اسلام.

۶- دعوت از کفار و مشرکین رسمی، برای نابود کردن مسلمانها.

۷- خودداری از نصیحت و ارشاد و مذاکره با مسلمانان، بلکه تحریم مذاکره و بحث با آنها.

۸- اولویت دادن به مبارزه با آنها و غافل شدن از جهاد برای حفظ اصول اسلام.

بدیهی است که این روشها، در مقاطعی از تاریخ، باعث بروز اغتشاشات بزرگ، در پایتخت‌های اسلامی شده، و قدرت توده‌های میلیونی مسلمان را در هم شکسته و در نهایت به حاکمیت دشمنان انجامیده است. (۲)

سنت پیامبر، در زمینه بهره‌برداری از فصل حج برای تعلیم دین

پیامبر اکرم - ص - در حجة‌الوداع، در جای جای مشاعر و مواقف، از اجتماع مردم بهره‌برداری نموده، مناسک حج، مسائل فقهی، اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دین را به آنان تعلیم فرموده است.

خطبه‌های آن حضرت در این سفر، در مواضع زیر نقل و ثبت شده است:

۱- مسجد خیف در منی. (۳)

۲- در صحرای عرفات. (۴)

۳- خطبه حضرت در پایان حجة‌الوداع در غدیر خم. (۵)

در زمان پیامبر - ص - هیچگاه این

۱- احمد، مسند ج ۶، ص ۴۴۵- ابوداود، سنن، کتاب الأدب، حدیث ۵- ترمذی، سنن، کتاب قیامت، حدیث ۵۶.

۲- ابوالفداء، المختصر فی تاریخ البشر، ۲ / ۸۲- دکتر یوسف القرضاوی، الصحوة الإسلامية بین الجمود والتطرف، ص ۵۹- دکتر سعید رمضان البوطی؛ السلفية، ص ۲۴۴، مجله رسالة الاسلام، سال دوم، شماره ۴، ص ۳۵۷.

۳- علی متقی هندی، کنز العمال ص ۳، ۲۳ و ۶۲، ۸ / ۲۰۲ و ۲۲۸- ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۵، ص ۱۴۸ و ۱۹۷ و ۱۹۴ و ۱۹۸.

۴- ابن ماجه، سنن، حدیث ۵۶۵- ابن حجر هیثمی، مجمع الزوائد ج ۷، ص ۳۳۸، مصر، ۱۳۵۲ ه.

۵- حاکم نیشابوری، مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۹۳- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۸۵.

ص: ۲۰۸

سخن مطرح نمی‌شد، که موسم حج و مشاعر و مواقف آن، تنها جای انجام مناسک است، بحث و سخن دیگری نباید در آن زمان و مکان انجام گیرد.

بوژه اموری که با دین و دنیای عموم مسلمانان سر و کار داشت، در آنجا مطرح می‌شد؛ اعراب مسلمانی که شنیده بودند، پیامبر می‌خواهد به حَجَّةُ الْوَدَاع (آخرین حج زندگی خود) برود؛ مشتاق بودند، تا آنجا که ممکن است، از راهنماییهای حضرتش استفاده کنند.

شمار آنان از ۱۴۰ هزار تن فراتر می‌رود، پیامبر برای آنان خطبه‌هایی خواند و همه امور دین و دنیا را در این خطبه‌ها مطرح فرمود.

سیره سلف: تبادل نظر در موسم حج

از نخستین روزهای طلوع خورشید اسلام، صحابه و تابعین، و قبل از همه، رسول خدا-ص- از این زمان و مکان برای انتقال افکار و نظریات و علوم و معارف، بهره‌برداری کرده‌اند که ما در اینجا بطور گذرا به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم: تا روشن شود که بحث و گفتگوی دینی و دنیوی در موسم حج، سیره صحابه و تابعین بوده است.

الف- مباحثات عقیدتی و فقهی

۱- رسول اکرم-ص- در موسم حج و در حرم مکه و مسجدالحرام به بحث و گفتگوی دینی با مشرکان می‌پرداخت. (۱)

۲- نمایندگان خوارج و معاویه در همین موسم به تبادل نظر پرداختند. (۲)

۳- امام حسین بن علی-ع- در همین مسجد به بیان علل دینی و اجتماعی قیام خود بر ضدّ یزید پرداخت و با کسانی چون عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر در این زمینه بحث و گفتگو نمود. (۳)

۴- عبدالله بن زبیر در مسجدالحرام با سران خوارج مانند نافع بن ازرق به بحث دینی پرداختند. (۴)

۵- فرزدق، قصیده شیوای خود را در مدح امام زین‌العابدین در حجّ، و در همین مسجد سرود. (۵)

۶- امام باقر-ع- در همین مسجد و در موسم حج با نافع مولی عمر، مناظره کرده‌اند. (۶)

در زمینه مسائل دینی، فقهای صحابه و تابعین، در فصل حج، به افتاء، تدریس و مناظره می‌پرداختند؛ گویا به نظر آنان،

۱- دیاربکری، تاریخ الخميس، ج ۱، ص ۲۹۲- ابن هشام، السیره النبویة، ج ۱، ص ۳۸۰- ۳۹۰ باب مآلَقَی رسول الله من الأذی. دار احیاء التراث العربی، بیروت، بدون تاریخ.

۲- همان، ج ۲، ص ۱۸۰- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۲۹۸ ترجمه الامام علی-ع-

۳- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴، ص ۳۲۸، تحقیق محمد باقر محمودی- طبری، تاریخ، ج ۵، ص ۱۹۳، مؤسسه عزالدین، بیروت، ۱۴۰۷/هـ ۱۹۸۷ م.

۴- المبرّد، الکامل، ج ۲، ص ۲۰۳-۲۰۶- طبری، تاریخ، ج ۵، ص ۵۶۳، ۵۶۶.

۵- الشبروای، الإتحاف بحبّ الأشراف، ص ۵۱- قرمانی، اخبار الدول، ص ۱۱۰، ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۳۶ و ۱۶۱؛ بستانی، دائرة المعارف، ج ۹، ۳۵۶- زهرالآداب، ج ۱، ص ۱۶۳، ابن نباته، شرح العیون، ص ۳۹۰- انوارالربیع، ج ۴، ص ۲۵- ابن صباغ المالکی، الفصول المهمّة، ص ۱۹۳- نهاية الأدب، ج ۲۱، ص ۳۲۷-۳۳۱.

۶- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ترجمه الامام الباقر، ص ۱۶۷-۱۶۸ تحقیق محمد باقر محمودی.

ص: ۲۰۹

حج، با تعلیم و تعلّم و تبادل نظر سالم و سازنده در امر دین، هیچگونه منافات و ناسازگاری نداشته است.

۷- امام شافعی در مسجدالحرام، در مسائل فقهی مناظره می کرد. (۱)

ب- تدریس معارف دینی در موسم حج

یکی از فعالیت‌های علما و دانشمندان، در مسجدالحرام، و در موسم حج، تدریس بوده است، و بسیاری از ائمه مذاهب، در همین زمان و مکان با شخصیت‌های بزرگی آشنا شده‌اند و تحت تأثیر آنها قرار گرفته‌اند. به چند نمونه در این زمینه توجه کنید:

۱- ابن عباس، که به بحرالعلم یا «حبر امت» مشهور بود، هر ساله، در موسم حج، به مکه می آمد و به تدریس و افتا می پرداخت. (۲)

۲- سفیان ثوری از تابعین معروف، در مسجدالحرام، حلقات تدریس و گفتگوی دینی به پا می کرد. (۳)

۳- عطاء بن ابی رباح در مسجدالحرام می نشست و به بحث می پرداخت. (۴)

۴- ابوحنیفه در دوران جوانی در کنار خانه خدا از عطاء بن ابی رباح درس می آموخت. (۵)

۵- ابوحنیفه وقتی خود، امام شد؛ هر ساله به حج می آمد و در همین مکان، به تدریس می پرداخت. (۶)

۶- شافعی نیز مدتها در مسجدالحرام تدریس می کرد. (۷)

۷- احمد بن حنبل نیز در حج از امام شافعی درس می آموخت. (۸)

۸- صحابه و الامامی چون جابر بن عبدالله انصاری، و تابعینی چون محمد بن منکدر و سفیان و طاووس یمانی، حتی در حال طواف

حدیث نقل می کرده‌اند. (۹)

۹- محمد بن عبدالاعلی با سند متصل از عید بن عمیر نقل می کند که برای حیان بن عمیر در برابر «رکن» حدیث نقل می کرد و در

ضمن آن می گفت: درهای آسمان برای ستایش خدا باز می شود و تکبیر، میان زمین و آسمان را پر می کند. (۱۰)

۱۰- جمعی از محدثین بزرگ، در مسجدالحرام و در حال طواف، حدیث نقل کرده‌اند. (۱۱)

ج- بحث‌های سیاسی و مسائل اداری و کشوری

۱- دکتر مصطفی شکعه، الأئمة الأربعة، ط ۷، ج ۳، ص ۱۸۶، الشركة العالمية للكتاب، بیروت، ۱۴۰۳ هـ / ۱۹۸۳ م.

۲- همان، ج ۱، ص ۴۶- المبرد، الكامل فی الأدب، ج ۲، ص ۱۳۷، ۱۶۳، ۱۶۴.

۳- همان، ص ۴۶- ۱۵۰- ابن عنبه، عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص ۲۸۷، ط ۲، النجف، ۱۳۸۰ هـ / ۱۹۶۱ م.

۴- أزرقي، ابوالوليد محمد بن عبدالله بن احمد م ۲۴۴ هـ؛ اخبار مکه، ج ۱، ص ۳۱۴-۳۱۵، دارالثقافة، مکه، بدون تاریخ.

۵- دکتر مصطفی شکعه، الأئمة الأربعة، ج ۱، ص ۴۱، ۴۶، ۴۷- ابونعیم، حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۳۱۰- ابن خلکان، وفيات الاعیان،

ترجمه عطاء بن ابی رباح.

۶- همان، ج ۱، ص ۱۵۸.

۷- همان، ج ۳، ص ۱۸۰.

۸- همان، ج ۴ ص ۳۹-۴۱- ذهبی ترجمه الامام احمد در مقدمه مسند، ص ۶۰.

۹- فاکهی، محمد بن اسحاق، اخبار مکه، ج ۲، ص ۳۵۰-۳۸۰، ط ۱، مکه المکرمة، ۱۴۰۷ هـ / ۱۹۸۷ م ر. ک: أزرقي، اخبار مکه، ج

۱، ص ۳۱۶- بلادی، فضایل مکه، ج ۱، ص ۲۲۵، و نیز فاکهی، اخبار مکه، ج ۱، ص ۹۳.

۱۰- همان، ج ۲، ص ۱۷۷.

- ۱۱- همان، ج ۱، ص ۳۲۵-۳۳۱- ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۶، ص ۲۴۱- همو، سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۱۸۶- احمد مسند، ج ۲، ص ۱۶۱-۱۶۲- سیوطی، الجامع الكبير، ج ۱، ص ۷۱۵- ابن حجر، تعجيل المنفعة، ص ۴۹۸؛ عبدالرزاق، المصنف، ج ۱۱، ص ۲۴- ابوداود، سنن، کتاب أدب، ج ۴، ص ۳۵۶- بخاری، صحیح، کتاب مغازی، ج ۷، ص ۳۱۷- مسلم، صحیح، کتاب صلاة، ج ۶، ص ۹۲- فاکهی، محمد بن اسحاق، اخبار مکه، ج ۱، ص ۲۰۵-۲۱۵، ط ۱، مکه المکرمة، ۱۴۰۷/هـ ۱۹۸۷ م.

ص: ۲۱۰

- ۱- رسول اکرم-ص- به امر خداوند، فرمان براءت از مشرکین را که به صورت آیه‌ای از قرآن نازل شده بود، به علی-ع- داد تا در موسم حج در مسجدالحرام بر مردم بخواند. (۱)
- ۲- پیامبر، اعلام عفو عمومی برای مشرکان را از مسجدالحرام صادر فرمود. (۲)
- ۳- عمرین خطاب، در موسم حج، فرمانداران خود را که هریک کشور بزرگی را زیر فرمان داشتند، جمع می‌کرد و از مردم می‌خواست اگر شکایتی از کشورداری آنها دارند، اعلام کنند و سپس همانجا آنها را تنبیه می‌کرد. (۳)
- ۴- معاویه، مسأله جانشینی فرزندش یزید را در سفرحج مطرح کرد. (۴)
- ۵- عثمان در فصل حج کسانی را که با فرمان او مخالفت کرده بودند مجازات کرد و به زندان افکند. (۵)
- ۶- در قیام بنی عباس برای برپایی خلافت خود، نماینده آنان یعنی داود بن علی در سال ۱۳۲ ه- در ایام حج برای مردم سخنرانی کرد و اهداف و برنامه‌های قیام را برشمرد و برای آنان مسائل سیاسی روز را تشریح کرد. (۶)
- ۷- ابوجعفر منصور به حج آمد، تا در ضمن این سفر، محمدبن عبدالله بن حسن را بر سر جایش بنشانند. (۷)
- ۸- مهدی موعود-ع- از همین مسجد، ندای خود را به گوش جهانیان می‌رساند. (۸)
- ۹- مردم با مهدی-عج- در میان رکن و مقام بیعت می‌کنند. (۹)
- د- دیدار برادران مسلمان با یکدیگر در موسم حج یکی از فواید حج، زیارت برادران دینی، و مسلمانان میهمان خدا، از کشورهای مختلف است: در این باره صحابه و تابعین نه تنها منعی نکرده‌اند، بلکه تشویق نیز دارند.
- از سفیان نقل شده که گفت: یکی از چیزهایی که رغبت مرا به حج زیاد می‌کند، دیدار برادرانی است که آنها را در غیر حج نمی‌توانم بینم. (۱۰)
- با یک بررسی اجمالی، از آنچه نقل شد، دانسته می‌شود که تماس با برادران دینی، انتقال علوم و اطلاعات مفید، بحث و گفتگوی دینی و سیاسی، در صورتی که با هدفی سازنده و به دور از نزاع و مشاجره ناپسند، انجام گیرد، نه

- ۱- نسائی، سنن، کتاب حج، ص ۱۶۱- دارمی، سنن، کتاب سیر، ص ۶۲؛ احمد، مسند، ج ۱، ص ۳ و ج ۲، ص ۲۹۹- مسبوطی، الدارالمنثور، تفسیر سوره براءت، بخاری، صحیح، ج ۲، ص ۱۵۳.
- ۲- ابن القيم الجوزیه، زادالمعاد فی هدی خیرالعباد، ج ۲، ص ۱۶۵، دارالفکر، بیروت، تصحیح الشیخ حسن محمد المسعودی.
- ۳- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۱۱- کاندهلوی، حیاة الصحابه، ج ۲، ص ۳۳۴، منتخب کنز العمال، ج ۴، ص ۴۱۹.
- ۴- ذهبی شمس الدین، دول الاسلام، ص ۲۸، مؤسسه‌الاعلمی، بیروت، ۱۴۰۵ ه / ۱۹۸۵ م.
- ۵- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۴-۱۶۵، دارصادر، بیروت.
- ۶- همان، ج ۲، ص ۳۵۳.
- ۷- همان، ج ۲، ص ۳۷۴.
- ۸- ابن ماجه، السنن، کتاب الفتن، باب خروج المهدی، ج ۲، ص ۱۳۶۶-۱۳۶۸، حدیث شماره ۴۰۸۲ تا ۴۰۸۸- دکتر محمد احمد جلی، دراسة عن الفرق فی تاریخ المسلمین، ص ۱۵۶-۱۶۲، ط ۱، الرياض، ۱۴۰۶ ه / ۱۹۸۶ م.
- ۹- الفاکهی ت ۲۷۲، اخبار مکه، ج ۱، ص ۴۰۷، تحقیق عبدالملک بن دهیش، مکتبه النهضه، مکه المکرمه، احمد، مسند، ج ۱، ص

۹۹- عاتق بن غیث البلاذی، فضایل مکّه، ج ۱، ص ۲۲۳-۲۲۵، دار مکّه- مکّه المکرمه، ۱۴۱۰ هـ / ۱۹۸۹ م.

۱۰- فاکهی، اخبار مکّه، ۲ / ۳۸۲.

ص: ۲۱۱

تنها، با اهداف عالیّه حج ناسازگار نیست، بلکه در راستای اهداف آن است. در این رابطه، کتاب و سنت، نه تنها، تبادل افکار را در فصل حج نهی فرموده، بلکه آن را بهترین فواید حج می‌شناسد. صحابه و تابعین و ائمه طاهرین از اهل بیت، چنانکه دیدیم، از فضای معنوی حج و بلد حرام برای نشر معارف دینی و حلّ مشکلات فکری جامعه، به بهترین وجه، استفاده می‌کردند، بنابر این نمی‌توان گفت که هرگونه گفتگوی دینی در فصل حج، «جدال در حج» است و نکوهیده و ممنوع به شمار می‌رود.

طرح عملی برای تلاقی افکار مسلمین

پس از آنکه دانسته شد اسلام راه اجتهاد و استنباط را باز گذاشته و از گفتگو و تبادل نظر در فصل حج نه تنها جلوگیری نکرده، بلکه آن را تشویق نیز فرموده است، باید در پی راههای عملی تحقیق این مهم بود، که این مقاله، راههای زیر را به عنوان آغاز حرکت به سوی تبادل نظر و تحقق بخشیدن به اصل «شوری» در اسلام پیشنهاد می‌کند:

الف- برپایی کنفرانسهای سالانه در موسم حج

در ایام حج، به خصوص در روزهایی که حجاج باید در یک منطقه جمع شوند، بهترین فرصت برای آشنایی، تبادل نظر، و مشورت و تصمیم‌گیری و رسیدن به توافق است، مگه، عرفات و منی که چند میلیون حاجی مسلمان را از ملّتهای کاملاً متنوع، و از سرزمینهای دور، در خود جمع می‌کند، خود، بهترین گردهمایی اسلامی است، به شرط آنکه به صورت مطلوب از آن بهره‌برداری شود.

راه کار پیشنهادی ما در این مقاله این است، که اندیشمندان و دانشمندان اسلامی در مکه و منی، در کنفرانس سالانه اسلامی گردهم آیند و با تشکیل جلسات عمومی و خصوصی و کمیسیونها و شوراهای تخصصی، به بحث و بررسی در باره مشکلات اسلام و مسلمین، بلکه مشکلات جهانیان بپردازند، و راه‌حلهای عملی برای اصلاح امور پیشنهاد کنند، از جمله اگر اختلافاتی در میان خود مسلمین وجود دارد، یا برخی از ملّتهای مسلمان نیازمند کمک و امداد هستند، در آن

ص: ۲۱۲

گردهماییها، مسأله مطرح و در باره آن تصمیم‌گیری شود، و دست کم آن را به کشورهای خود منتقل سازند و در آنجا چاره‌جویی کنند.

دولت عربستان می‌تواند، با برپایی اینگونه گردهماییها، خدمت شایانی را به جهان اسلام بلکه به کل بشریت، تقدیم کند، و نام نیکی برای خود برجای نهد، این کنفرانس اسلامی (به معنای واقعی) را می‌توان به کمیسیونهایی به شرح زیر تقسیم نمود:

۱- سیاسی

۲- اقتصادی

۳- امنیتی

۴- اجتماعی

۵- تربیتی و آموزشی

۶- خبری و تبلیغاتی

۷- حقوقی

در هر کمیسیون، کارشناسان، و مقامات مسؤول و ذی‌ربط آن، شرکت کنند، و نتیجه کار آنها به صورت گزارشهای ویژه چاپ و نشر و در معرض استفاده عموم قرار گیرد.

ب- توسعه و بهبود کنفرانسهای موجود

اگرچه دولت عربستان، در حال حاضر نظیر این کنفرانسها را در مکه و منی برگزار می‌کند، و کسانی هم در آن شرکت می‌کنند و نتیجه هم به صورت کتابی منتشر می‌گردد، ولی نکته‌ای که در اینجا قابل ذکر است، اینکه کنفرانسهای موجود، هرچند در راستای هدف فوق، برپا شده است، ولی باز هم می‌توان آنها را با کیفیت بهتری برگزار کرد. مثلاً نکات زیر اگر مورد نظر قرار گیرد، بر کارایی و تأثیر آنها، صد چندان می‌افزاید:

۱- در انتخاب میهمانان، فقط به مسؤولان اداری کشورها توجه نشود، بلکه دانشمندان و صاحب نظران غیر دولتی نیز دعوت شوند.

۲- مذاهب و فرق اسلامی که به حج می‌آیند، همه، بدون تبعیض یا تعصب مذهبی در آن راه داشته باشند، به دیگر سخن، کسانی بیایند که نماینده طرز تفکر جناحهای مختلف مسلمین و جریانات فکری اسلامی باشند.

۳- وجود این کنفرانسها قبلاً در کشورهای اسلامی و غیراسلامی که اقلیت مسلمانی در آن زندگی می‌کنند، به اطلاع مسلمین برسد، و پیشاپیش از آنها دعوت شود.

ص: ۲۱۳

۴- موضوعات مطروحه در كنفرانس قبلاً به اطلاع آنها برسد، و از آنها خواسته شود كه همراه با اطلاعات مفيد و نظريات سازنده در جلسه حاضر شوند.

هج در امتداد زمان

محمد مهدی فقیهی خراسانی

هج به همین گونه و شکل که امروز برگزار می‌شود و در قالب و بافت همین مناسک متداول و مرسوم، از سابقه و پیشینه‌ای طولانی برخوردار است. شیوه و ترتیب حجّ ما، با مناسکی از قبیل: «طواف»، «سعی»، «قربانی» و «رمی شیطانی» به زمان سرسلسله پیامبران حنیف، حضرت ابراهیم-ع- بازمی‌گردد؛ همان گونه که بطور قطع، بینانگذار اصل حج، نیز آن حضرت بوده است و خدای تعالی به او دستور فرمود تا اعلام حج کند و مردم را از هر سو به حجّ خانه، فرا خواند. «و اذّن فی الناس بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجَالًا وَ عَلٰی کُلِّ ضَامِرٍ یَأْتِیْنَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ». (۱)

اما در عین آنکه حجّ مورد قبول و توصیه اسلام، سنتی ابراهیمی است و شریعت مقدّس اسلام همان شکل حج را، بر مسلمانان تکلیف کرده؛ مناسک، اجزاء، شرایط و ارکان آن را به ما آموخته است. حج، در قالب همین اعمال و هیئات و یا در اشکال و کیفیتهای دیگر، از سابقه‌ای بس زیاد برخوردار است؛ سابقه و قدمتی که امتداد آن، به سالها قبل از خلقت آدم، ابوالبشر-ع- می‌رسد. چنانکه به شهادت روایتی از امام صادق-ع- سابقه حج، به سه هزار سال قبل از آدم می‌رسد:

ص: ۲۱۷

امام صادق فرمودند: پس از آن که حج آدم-ع- به پایان رسید، جبرئیل به او فرمود:

«هنيئاً لك يا آدم قد غفر لك لقد طفئت بهذا البيت قبلك بثلاثة آلاف سنة». (۱)

گوارا باد بر تو، ای آدم، بخشوده شدی، من این خانه را سه هزار سال قبل از تو طواف کردم.

بنابراین اولین حاجی از اهل آسمان، جبرئیل بوده که سه هزار سال قبل از آدم، حج گزارده است و هزار سال پس از جبرئیل، دیگر ملائک حج گزارده‌اند.

عن ابی عبدالله-ع- قال: «لما افاض آدم من منى تلقته الملائكة فقالوا: يا آدم، بر حجك، اما انه قد حججنا هذا البيت قبل أن تحجه بالفی عام». (۲)

«پس از آن که آدم از منی بازگشت (و حجش به پایان رسید)، ملائکه ملاقاتش کرده، به او گفتند: ای آدم، حجّت نیکو! ما این خانه را دو هزار سال قبل از تو، حج گزاردیم».

روایات در سیاق و مضمون «قد حججنا هذا البيت قبلک بالفی عام»، از هر دو طریق به سندهای گوناگون رسیده است. (۳)

آغاز و ابتدای سنت حج و اینکه «چرا» و «چگونه» حج بین ملائک مرسوم شد، مطلبی است که در باب تاریخ و فضیلت کعبه، از آن سخن خواهیم گفت.

بنابر آنچه ذکر شد، جبرئیل سه هزار سال و دیگر ملائکه دو هزار سال قبل از آدم، حج می گزارده‌اند و جبرئیل اولین موجود آسمانی است که مناسک حج را انجام داده است:

«... ان رجلاً سأل امیر المؤمنین-ع- عن اول من حج من اهل السماء فقال:

جبرائیل-ع-». (۴)

«مردی از امیرمؤمنان علی-ع- پرسید: از اهل آسمان نخستین کسی که حج گزارد، چه نام داشت؟ حضرت فرمود: جبرئیل نخستین حج گزار از آسمانیان بود».

پس نخست جبرئیل و پس از او دیگر ملائکه حج گزاردند و حج آنان بنابه شهادت برخی از روایات، امتداد دارد. بعد از ملائکه، نخستین کسی که حج گزارد، از زمینیان بود، و او همان حضرت آدم ابوالبشر-ع- است که جبرئیل شیوه و آیین حج را به او آموخت و او حج گزارد. (۵) در روایات صادره از طریق ائمه-علیهم السلام- آمده

۱- علل الشرایع، ۲/ ۴۰۷.

۲- الفروع، ۴/ ۱۹۶.

۳- اخبار مکه، ازرقی، ۱/ ۳۹ به بعد- الاعلام باعلام بیت الله الحرام / ۲۷- مسالک الابصار، ۱/ ۹۳.

۴- عیون اخبار الرضا-ع-، ۱/ ۲۴۳. العلل، ۲/ ۴۹۵.

۵- اخبار مکه و آثارها، ۱/ ۶۶.

ص: ۲۱۸

است که: «آدم هفتصد حج و سیصد عمره انجام داده است».

عن ابی جعفر - ع - قال: «اتی آدم هذا البیت الف اتیة علی قدمیه، منها سبعمأة حجّة و ثلاثمأة عمره ...». (۱)

«آدم هزار بار با پای پیاده خانه را زیارت نمود، که از این میان هفتصد مورد «حج» و سیصد مورد دیگر «عمره» بود».

گرچه در میان اخبار و احادیث، در تعداد حجهای آدم، اختلاف دیده می‌شود، اما در بسیاری از روایات، عدد «هفتصد حج» آمده

است؛ روایاتی که کمتر از هفتصد را ذکر کرده‌اند، قابل توجیه هستند. (۲)

برخی از روایات ناظر بر آنند که آدم - ع - در مکه از دنیا رفته است؛ چنانکه این مسأله از امام باقر - ع - رسیده است: «و انّ آدم لفی

حرم اللّه (عزّ)». (۳) ابن ظهیر آورده است که: «قیل ان قبره لمسجد الخیف». (۴) برخی هم مانند ذهبی گفته‌اند که «حوّا و شیث هم

در کوه ابوقیس دفن شده‌اند». (۵)

به نظر می‌رسد روایاتی که قبر آدم را در مکه می‌دانند، با روایات دیگر، به ظاهر تعارض دارند، که مرحوم مجلسی - قده - در

مرآة العقول در این باب سخن گفته، آنها را توجیه می‌نماید و وجه جمعی ذکر می‌کند. (۶)

به هر تقدیر، پس از آدم، شیث و دیگر فرزندان او، تا زمان نوح، حج می‌گزاردند، چنانکه نقل شده است: «ولم یزل کانت معمورة

حتی زمن طوفان».

بعد از آدم و فرزندان او، نوبت به حج نوح می‌رسد؛ چنانکه امام صادق - ع - می‌فرمایند: «انّ آدم و نوحاً حجا ...». (۷) و ازرقی از

عروة بن زبیر چنین نقل کرده است:

«بلغنی أنّ نوحاً قد حجّه و جاءه» (۸) در روایتی از قول پیامبر اکرم - ص - آمده است: «نوح در مکه وفات یافته است». (فمات بها

نوح). (۹)

پس از نفرین و طوفان نوح، بنای خانه از بین رفت، اما بنا به گواهی تعدادی از روایات، محل تقریبی بیت، مشخص بود و کسانی از

عادیان و ثمودیان نیز به زیارت خانه می‌رفتند. (۱۰) برخی از روایات هم، بدون اشاره به عاد و ثمود، گویای این مطلبند که در

فاصله زمانی بین طوفان و حضرت ابراهیم - ع - حج یا زیارت خانه ادامه داشته است.

عن مجاهد: «کان موضع الکعبه قد خفی و درس زمن الطوفان فیما بین نوح و

۱- الفقیه، ۲/ ۱۴۷.

۲- مثل روایتی که صاحب تفسیر کشاف ذکر کرده و تعداد حجهای آدم را چهل بار دانسته، منتهی با قید اینکه آدم چهل بار پیاده

از «هند» حج گزارد، الکشاف ۱/ ۱۸۷. که ممکن است بقیه را از جاهای دیگر انجام داده باشد.

۳- الفروع، ۴/ ۲۱۴.

۴- جامع اللطیف، ۳۴۱.

۵- همان.

۶- مرآة العقول، ۳/ ۲۵۸.

۷- العیاشی، ۱/ ۶۰.

۸- اخبار مکه، ۱/ ۷۲.

۹- همان، ۱/ ۶۸.

۱۰- طبری ۱- الکامل، ۱/ ۴۹.

ص: ۲۱۹

ابراهیم-ع- قال و كان موضعه اكمه حمراء لاتعلوها السيول غير أن الناس يعلمون أن موضع البيت فيما هنالك من غير تعيين محله و كان يأتيه المظلوم والمستعوذ من اقطار الأرض و يدعو عنه المكروب و ما دعى احد الا استجيب له...» (۱)

«پس از طوفان نوح، محل دقیق کعبه نامعلوم بود و در فاصله زمانی بین نوح و ابراهیم- علیهما السلام- محل خانه تپه‌ای سرخ‌رنگ بود که سیل آن را فراموشی گرفت، مردم هم اگر چه محل دقیق خانه را نمی‌دانستند ولی با محل تقریبی آن آشنا بودند. و مظلومان و پناه‌جویان، از سراسر جهان به این محل می‌شتافتند، نزد خانه دعا می‌کردند و هر کس در آنجا دعا می‌کرد، دعایش مستجاب و قبول می‌شد.»

ازرقی از قول عثمان بن ساج نقل کرده است: «هود و صالح در مکه وفات یافتند و بین زمزم و رکن یمانی دفن شدند». (۲) و نیز از پیامبر اکرم-ص- نقل شده است که ایشان فرموده است:

«كان النبي من الأنبياء اذا هلكت امته لحق بمكة و من معه حتى يموت فيها، فمات بها نوح و هود و صالح ... و قبورهم بين زمزم و الحجر». (۳)

«هر پیامبری که امتش هلاک می‌شد، پیروان و ایمان آورندگان به او، به مکه می‌آمدند تا در آنجا وفات می‌کردند. نوح، هود، صالح در مکه وفات یافتند و قبرهایشان بین زمزم و حجر است.»

«سیوطی» در این مورد گفته است: «همه انبیا، جز هود و صالح، حج گزاردند. هود و صالح از این جهت که مشغول به تبلیغ در میان امتشان بودند، موفق به حج نشدند، (۴) ولی او سند این سخن را بیان نکرده است.

در زمان پیامبری حضرت ابراهیم-ع- به ایشان فرمان داده شد به اتفاق همسرش به مکه بیاید تا خانه را تجدید بنا کرده، اعلام حج عمومی کند و خود نیز حج گزارد.

ابراهیم چنین کرد و خانه را ساخت.

آورده‌اند که جبرئیل مکان خانه را به او نشان داد، مناسک حج را به او بیاموخت و ابراهیم همراه اسماعیل و دیگر ساکنان حرم، به انجام مناسک پرداخته، حج گزاردند. (۵)

«ان ابراهیم ... حج باسماعیل و من معه من المسلمین من جرهم و هم مکان الحرم». (۶)

۱- الأعلام بإعلام بیت‌الله الحرام، ۳۱، چاپ لیدن.

۲- اخبار مکه، ۱/ ۷۳.

۳- همان، ۱/ ۶۸.

۴- جامع اللطیف، ۷۶.

۵- الفروع، ۴/ ۲۰۳.

۶- اخبار مکه، ۱/ ۷۰.

ص: ۲۲۰

«ابراهیم با اسماعیل و دیگر مسلمانان از جرهمیان - که در آن زمان ساکن حرم بودند - حج گزارد».

پس از ابراهیم و اسماعیل، سنت حج بطور مدام رایج بوده و تقدیس، تکریم و زیارت بیت، امتداد داشته است. ازرقی به نقل از ابن اسحاق آورده است که: «اسحاق و ساره نیز از جمله زائران بیت‌الله و حاجیان خانه بوده‌اند. (وحجّه اسحاق و ساره من الشام). (۱)» پس از این تاریخ نیز پیامبران و اصحاب آنان همواره حج گزاردند.

از پیامبر اکرم - ص - نقل شده است: «لقد مرّ بفجّ الروحاء سبعون نیا ... منهم یونس من متی فکان یونس یقول لیک فراج الکرب لیک و کان موسی یقول لیک انا عبدک لیک و تلبیه عیسی لیک انا عبدک ابن امتک بنت عبدیک لیک».

«هفتاد پیامبر از تنگه نزدیک مدینه عبور کردند و تلبیه گفتند. یونس هم از آن جمله بود و چنین تلبیه می‌گفت: لیک فراج الکرب لیک، و موسی در تلبیه می‌گفت: لیک انا عبدک لیک و عیسی در مقام تلبیه می‌گفت: لیک انا عبدک، ابن امتک، بنت عبدیک لیک».

و نیز ابوبصیر از امام باقر - ع - روایت کرده است: «مرّ موسی بن عمران فی سبعین نیا علی فجاج الروحاء ... یقول لیک عبدک ابن عبدک» (۲).

موسی بن عمران همراه با هفتاد پیامبر از فجاج روهاء (تنگه‌ای نزدیک مدینه) عبور کردند در حالیکه می‌گفتند لیک عبدک ابن عبدک».

بنابراین موسی، یونس و عیسی - علیهم‌السلام - نیز حج گزاردند و از روایات برمی‌آید که فرزندان هارون، شبر و شبیر نیز حج گزاردند.

«ابی بلال المکی: قال رأیت ابا عبدالله - ع - دخل الحجر من ناحیه الباب یصلی علی قدر ذراعین من البیت فقلت له ما رأیت احداً من اهل بیتک یصلی بحیال المیزاب فقال هذا مصلی شبر و شبیر ابنی هارون» (۳).

ابی بلال مکی می‌گوید: امام صادق را دیدم که از طرف درب خانه داخل حجر شد و در دو ذرعی خانه نماز گزارد، به ایشان عرض کردم هیچ یک از اهل بیت را ندیدم که اینجا نماز بگذارد، فرمود اینجا محل نماز شبر و شبیر فرزندان هارون است. طبق بیان و اشاره برخی از روایات، حضرت داود نبی نیز از جمله حجج بوده و خانه کعبه را زیارت کرده است:

۱- همان، ۱/ ۶۸ و الفروع ۴/ ۲۴۵ - تنها اسحاق در آن ذکر شده است.

۲- الفروع، ۴/ ۲۱۶.

۳- همان، ۴/ ۲۱۴.

ص: ۲۲۱

«ابوعبدالله-ع- قال ان داود لا وقف الموقف بعرفه نظر الى الناس و كثرتهم فصعد الجبل فأقبل يدعو، فلما قضى نسكه اتاه جبرئيل-

ع- فقال يا داود يقول ربك لم صعدت الجبل؟ ظننت انه يخفى على صوت من صوت...» (۱)

«چون داود در عرفه وقوف کرد، نگاهی به جمعیت بسیار حجاج کرد. پس آنگاه به بالای کوه رفت و در آنجا به دعا پرداخت. چون مناسکش به اتمام رسید، جبرئیل بر او نازل شد و فرمود: «ای داود، خدایت فرماید: چرا به کوه بالا رفتی؟ پنداشتی صدای کسی بر من پوشیده خواهد ماند؟!».

پس از داود، سلیمان پیامبر، فرزند داود نیز همراه با آدمیان، جنیان و پرنده‌گان حج گزار شدند. امام صادق-ع- می‌فرماید: «... و

سلیمان بن داود قد حجّ البيت بالجن و الانس و الطير و الريح» (۲)

در میان پیامبران، از شعیب نیز در بین حاجیان خانه یاد شده است، (۳) چنانکه ذی‌القرنین از جمله حج گزاران شمرده شده است:

«حجّ ذالقرنین ماشياً» (۴)

به هر رو، آنچه از روایات برمی‌آید این است که همه یا عمده پیامبران حج گزارده‌اند، چنانکه روایتی در این باب را به نقل از ابن ظهیره آوردیم.

به گواهی روایات، حج پس از ابراهیم-ع- در میان انبیا و امتهایشان رایج بوده است، چنانکه ازرقی از ابن اسحاق نقل می‌کند:

«کان ابراهیم یحجّه کل سنه علی البراق و حجت بعد ذلک الانبیاء و الامم» (۵) ما نیز نام تعدادی از پیامبران پس از او را در این

مجال آوردیم و در این باب روایات دیگری است که پیامبران بسیار دیگری را در جمله حج گزاران آورده‌اند؛ چنانکه از حضرت

اباجعفر امام محمد باقر-ع- نقل شده است که فرمود: «صلی فی مسجد الخیف سبعماًه نبی و ان ما بین الرکن والمقام لمشحون من

قبور الانبیاء...» (۶)

«هفتصد پیامبر در مسجد خیف (منی) نماز گزارند و بین رکن و مقام مملو از قبور انبیاست».

از امام صادق-ع- روایت شده است که فرمود: «دفن بین الرکن الیمانی و الحجر الاسود سبعون نبیاً» (۷)

«بین رکن یمانی و حجرالأسود هفتاد پیامبر دفن شده‌اند».

۱- همان.

۲- العیاشی، ۱ / ۶۰.

۳- اخبار مکه، ۱ / ۶۸.

۴- همان، ۱ / ۷۴.

۵- همان، ۱ / ۶۸.

۶- الفروع، ۴ / ۲۱۴.

۷- همان.

ص: ۲۲۲

ازرقی از عبدالله بن نمره سلولی نقل می‌کند: «ما بین اکرمین الی المقام الی زمزم قبر تسعۀ و تسعین نبیا جاؤا حجاجاً فقبروا هنالك».

(۱)

«بین رکن، مقام و زمزم، نود و نه پیامبر دفن شده‌اند که به حج آمدند و در کنار خانه مدفون شدند».

و از مجاهد هم نظیر همین روایت با اختلاف اندکی در تعداد، نقل شده است. (۲)

پس از زمان ابراهیم و اسماعیل و شروع دوره جاهلی نیز، حج خانه با اختلاط به مراسم جاهلی (۳) امتداد داشت و مردمان از اکناف جهان بویژه از منطقه جزیره‌العرب به زیارت و حج خانه می‌رفتند. و حجاج بیگانه در آن ایام، احترام و اطعام می‌شدند، و حرمت حرم، ضیوف الرحمن و ماههای حرام نگاه داشته می‌شد. مورّخین از زائرانی پارس، ستاره‌پرست، هندو و یهودی نیز خبر داده‌اند که بنا به اعتقاداتی که در جای خود از آن بحث خواهد شد، قصد مکه کرده، به زیارت بیت می‌شتافتند.

اجداد پیامبر نیز بویژه بعد از قصی، بطور مشخص مکی بودند و علاوه بر خدمت به حجاج، خود حج می‌گزاردند. پیامبر بزرگوار اسلام هم در طول حیات پربرکتش، به دفعات اعمال حج به جا آورد. در روایتی از امام صادق-ع- تعداد حج‌های پیامبر، بیست و یک حج ذکر شده است و در بعضی از روایات نیز آمده است که ایشان سه عمره هم انجام داده‌اند. (۴)

اما وجوب حج در اسلام، به حدود یک سال قبل از فتح مکه، (۵) بازمی‌گردد که این آیه نازل شد: «ولله علی الناس حجّ البیت من استطاع الیه سبیلاً». در همان سال مسلمانان به قصد حج خارج شدند که مشرکین مانع انجام آن گردیدند و در نتیجه مسائلی که رخ داد، پیمان صلح حدیبیه منعقد شد و مسلمین عمره به جای آوردند. پس از آن تا آخر عمر پیامبر، حج با تمام شکوه برگزار می‌شد. پس از حجه‌الوداع نیز همه ساله این فریضه عظیم از سوی ائمه اهل البیت- علیهم‌السلام- و خلفای مسلمین به شکلی فراگیر انجام می‌شد.

و اینک نیز از سوی مسلمانان جهان با شکوه بیش از پیش انجام می‌شود و هر سال بر تعداد حاجیان افزون می‌گردد.

۱- اخبار مکه، ۱/ ۶۸

۲- همان، ۱/ ۶۹.

۳- مرآة الحرمین، ۱/ ۳۰۸. «و ما كان صلوتهم عندالبیت الامکاء و تصدیة»، انفال: ۳۶. در این باب در بحث از تاریخ مکه سخن خواهیم گفت.

۴- الفروع، ۴/ ۲۵۱.

۵- در این باب اختلاف است و برخی وجوب آن را در سال ششم یا نهم و جز آن گفته‌اند.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
 ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:
www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور
 کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱
 ۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،
 خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی
 همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش
 از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند
 آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

